



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترجمہ و شرح منہاج القرآن  
مہینت جمال الدین علامہ علی ہاشمی صاحب



پیشکش  
پبلیشرز میونسٹیپل پبلشرز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جذبہ ولایت: ترجمہ و شرح منهاج الکرامہ تالیف جمال الدین علامہ حلی

نویسنده:

احمد حسینی چالوسی

ناشر چاپی:

معراجی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	جذبۀ ولایت: ترجمه و شرح منهاج الکرامه تألیف جمال الدین علامه حلی
۷	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	مقدمه مترجم (جذبۀ ولایت)
۱۱	اشاره
۱۳	نام و خاندان مؤلف وعظمت علمیش - تألیفاتش
۱۴	استادانش - مشایخ اجازاتش ملاقاتش باسلطان محمد خدابنده و آنگاه تألیف منهاج الکرامه
۱۷	ولادت و وفاتش
۱۸	مباحثی که در این کتاب گفتگو می شود - مقدمه مؤلف
۲۱	مقدمه چاپ دوم
۲۳	مقدمه کتاب
۲۵	فصل اول : عقیده شیعیان
۲۵	اشاره
۲۶	عقیده اهل سنت
۲۹	فصل دوم : حتماً باید از مذهب شیعه پیروی کرد دلیل اول بر حقانیت شیعه
۲۹	اشاره
۳۱	عقیده شیعه امامیه در بارۀ خدا و انبیاء و امامان شیعیان احکام فرعی را از چه منبعی اخذ میکنند؟
۳۳	اشاعره چه میگویند؟
۳۴	اعتراض فخررازی بر اشاعره
۳۵	عقیده حشویه ومشبهیه
۳۷	عقیده کرامیه
۴۸	عقیده اشاعره درباره خدا و دیگر چیزها
۵۴	دلیل دوم

۵۶	دلیل سوم
۵۷	دلیل چهارم
۵۹	امام دوم و سوم
۶۱	امام چهارم
۶۹	امام پنجم
۷۰	امام ششم - امام هفتم
۷۴	امام هشتم
۷۶	امام نهم
۷۸	امام دهم
۸۲	امام یازدهم - امام دوازدهم
۸۶	دلیل پنجم
۱۰۵	دلیل ششم
۱۲۲	مطاعن ابوبکر
۱۲۶	مطاعن عمر
۱۳۴	مطاعن عثمان
۱۳۸	شهرستانی که از شدیدترین متعصبین نسبت بشیعه امامیه است میگوید
۱۴۳	فصل سوم : منهج اول در ادله عقلیه است و آنها پنج دلیلند
۱۴۳	اشاره
۱۴۵	منهج دوم - براهین چهل گانه
۱۶۸	منهج سوم در دلایلهاستکه از پیغمبر حدیث وروایت شده
۱۷۵	منهج چهارم در دلایلهاستکه از احوال شخصی آنحضرت بروز کرده
۱۹۶	فصل چهارم : در امامت باقی ائمه
۱۹۷	فصل پنجم : بحثی پیرامون خلفای قبل از علی (علیه السلام)
۲۰۱	فصل ششم : دلائل اهل سنت
۲۰۸	فهرست کتاب
۲۱۲	درباره مرکز

## جذبہ ولایت: ترجمہ و شرح منہاج الکرامہ تالیف جمال الدین علامہ حلی

### مشخصات کتاب

سرشناسہ: حسینی چالوسی، احمد، شارح

عنوان قراردادی: منہاج الکرامہ فی معرفت الامامہ. شرح

عنوان و نام پدیدآور: جذبہ ولایت: ترجمہ و شرح منہاج الکرامہ تالیف جمال الدین علامہ حلی / نگارش احمد حسینی چالوسی.

مشخصات نشر: تهران: معراجی، 1346.

مشخصات ظاہری: [152]ص.

شابک: 40 ریال

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامہ بہ صورت زیر نویس.

موضوع: علامہ حلی، حسن بن یوسف، 648-726ق. منہاج الکرامہ. نقد و تفسیر

موضوع: شیعہ -- دفاعیہ ہا و ردیہ ہا

امامت

شناسہ افزودہ: علامہ حلی، حسن بن یوسف، 648-726ق. منہاج الکرامہ. شرح

ردہ بندی کنگرہ: BP223/ع8م 1346 8041

ردہ بندی دیوبندی: 297/45

شمارہ کتابشناسی ملی: 5 5 4 1 3 4 2

ترجمہ و شرح منہاج الکرامہ

تالیف جمال الدین علامہ حلی اعلیٰ اللہ مقامہ

جذبہ ولایت

نگارش:

سیداحمد حسینی چالوسی

خیر اندیش دیجیتالی: موسسه مددکاری و خیریه ایتمام امام زمان (عج) شهرستان بروجن

ویراستار دیجیتالی: معصومه علیمیرزایی

جذبہ ولایت

تالیف: علامہ حلی

ناشر مطبوعاتی

سیرہ امامان

ناشر:

موسسه مطبوعاتی معراجی

تهران ناصر خسرو تلفن 534844

بها 220 ریال

جذبہ ولایت

ترجمہ و شرح منہاج الکرامہ

تالیف جمال الدین علامہ حلی اعلی اللہ مقامہ

نگارش

سید احمد حسینی چالوسی

ناشر:

مؤسسہ مطبوعاتی معراجی

تهران - ناصر خسرو

تلفن 54844

ص: 1



سرشناسه: حسینی چالوسی، احمد، شارح

عنوان قراردادی: منهاج الکرامه فی معرفت الامامه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: جذبه ولایت: ترجمه و شرح منهاج الکرامه تالیف جمال الدین علامه حلی / نگارش احمد حسینی چالوسی.

مشخصات نشر: تهران: معراجی، 1346.

مشخصات ظاهری: [152]ص.

شابک: 40 ریال

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: علامه حلی، حسن بن یوسف، 648-726ق. منهاج الکرامه. نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

امامت

شناسه افزوده: علامه حلی، حسن بن یوسف، 648-726ق. منهاج الکرامه. شرح

رده بندی کنگره: BP223/ع8م 1346 804

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی: 5 5 4 1 3 4 2

چاپ دوم این کتاب ب سرمایه کتابفروشی معراجی

در چاپخانه پیام بچاپ رسید

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

(جذبۀ ولایت)

کتاب حاضر که بنظر خوانندگان میرسد ترجمه کتاب منهاج الکرامه فی معرفة الامامة تألیف دانشمند نامی علامه حلی است و یکی از بهترین کتابهایستکه در مسئله «امامت» نگاشته شده است. اینجانب درباره ولایت و امامت کتب بسیاری را مطالعه کردم ولی کتابی که اینچنین مطالب مربوطه بموضوع را دسته کرده و جامع و منظم و در عین حال خلاصه بیان کرده باشد کمتر مشاهده نمودم چنانکه مؤلف بزرگوار آن در مقدمه آن متذکر گردیده که ما اینکتاب را نه آنقدر خلاصه کردیم تا در مطالب آن اخلال و فوتی رخ دهد و نه آنقدر مفصل و طولانی نوشتیم تا موجب خستگی خاطر خواننده شود. در ترجمه هم این مطلب رعایت شد موضوع بحث در این کتاب مسئله «امامت» است. مسئله امامت از مسائل عمده و مهم دین اسلام است وحقاً باید درباره آن تحقیق بعمل آید که باز همانطوریکه مؤلف اشاره کرده دانستن امامت و شناسائی امام بر هر فرد مسلمانی ضروری و واجب و لازم است

ص: 3

و از آنجائیکه این کتاب شریف عربی و فهم آن برای عده زیادی از برادران ایمانی فارسی زبان غیر مقدور بود، لهذا اینجانب با قلت بضاعت با اشاره و ترغیب بعضی از اساتید کرام، خود اقدام به ترجمه آن کردم تا برادران فارسی زبان بتوانند از آن بهره کافی ببرند، از اینرو که بعد از مطالعه آن انسان بیشتر و کاملتر مجذوب مقام شامخ ولایت ائمه هدی علیهم السلام میشود (چنانکه تجربه خواهید کرد) لهذا ما آنرا «جذبه ولایت» نام نهادیم.

البته آنجائیکه با مقاله نویسی و تألیف کتاب سروکار دارند میدانند که چقدر این موضوع مشکل است، مخصوصاً ترجمه از عربی بفارسی که بتواند تمام مقصود مؤلف را بیان کند آنهم ترجمه کتابیکه از مغز متفکر دانشمند نابغه عالم شیعه ه عالم شیعه مرحوم آیت الله جمال الدین علامه حلی اعلی الله مقامه تراوش کرده باشد، اینجانب چند نسخه خطی و چاپی اصل این کتاب را بدست آورده و مقابله کردم و نسخه صحیح را جدا نموده تا ترجمه صحیح بعمل آید، باضافه برای توضیح بیشتر با مناسبت مقام مطالبی از مدارك بنظر صحیح را در پاورقی ذکر نمودیم تا مزید اطلاع خواننده بشود، چنان امیدوارم که این خدمت اندک در پیشگاه خدای بزرگ و اولیاء و معصومین، صلواة الله علیهم اجمعین مورد پذیرش و قبول واقع گردد، یامن یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک أنت الغفور الرحیم.

در پایان تذکر میدهد گواینکه شرح حال مؤلف محترم مشهورتر از آنستکه در این ترجمه بیان شود لکن از آنجائیکه دانستن احوال هر مؤلفی جزء رئوس ثمانیه هر کتابی است ناگزیر بطور اجمال حالات مؤلف

را یادآور میشویم که تا هم مقدمه ای باشد و هم با شناخت عظمت مؤلف، خواننده با شوق و اعظام بیشتری به قرائت و مطالعه پردازد.

## نام و خاندان مؤلف و عظمت علمیش - تألیفاتش

نام و خاندان مؤلف و عظمت علمیش!

جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن علی بن المطهر احمی معروف و مشهور به علامه حلی، منسوب به حله سیفیه است که آنرا امیر سیف الدوله صدقه بن منصور مزیدی اسدی از امراء دولت دیلمه در محرم سال 495 هجری بناکرده است آنشهر بین نجف اشرف و خار بر کرانه شط فرات واقع است، مؤلف بزرگوار فرزند شیخ سدیدالدین یوسف و پسر خواهر ابی القاسم نجم الدین جعفر بن حسن بن یحیی (علی الاطلاق صاحب کتاب شرایع الاسلام که همه از علماء بزرگ شیعه بودند میباشد وی در سال 648 هجری در میان بیت شرف علمی ولادت یافت.

تألیفاتش: خوانساری در روضات الحنات گوید: ابن مطهر متجاوز از نود جلد کتاب تألیف کرده ابن حجر در الدرر الکامنه گوید: وی بالغ بر یکصد و بیست جلد کتاب تألیف نمود. طریحی صاحب مجمع البحرین در ماده علامه گوید: تألیفات علامه حلی بخط خود او متجاوز از پانصد جلد کتاب بود باستثناء تألیفات او بخط غیر او، آنگاه میگوید: استبعادی هم ندارد، تألیفات علامه در هر علمی از معقول و منقول، کلام و حکمت و ریاضی و غیر اینها زیاد بوده اینک بذکر قلیلی از تألیفاتش مبادرت می کنیم:

1 - الابحاث المفیده فی تحصیل العقیده.

2- اثبات الرجعة.

ص: 5

3- ارشاد الاذهان الى احكام الايمان.

4- استقصاء البحث والنظر في مسائل القضاء والقدر.

5- الاسرار الخفية في العلوم العقلية من الحكمة و الكلامية والمنطقية.

6- الاسرار در امامت.

7- الفين الفارق بين الصدق و المين كه در مقدمه اول آن هزار دليل بر اثبات امامت على بن ابيطالب و در مقدمه دوم آن هزار دليل در رد شبهات مخالفين بيان مي كند.

8- تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الامامية.

9- تذكرة الفقهاء.

10- الجوهر النضيد في شرح منطق التجريد .

11- شرح تجريد خواجه نصيرالدين طوسي .

12- شرح شفای بوعلی سینا.

13- از جمله كتب ایشان همين كتاب منهاج الكرامه است كه برای سلطان محمد خدابنده تأليف کرده.

### **استادانش - مشايخ اجازاتش ملاقاتش باسلطان محمد خدابنده و آنگاه تأليف منهاج الكرامه**

استادانش: 1- علامه حلی علم کلام و فقه و اصول و عربیت و سائر علوم شرعیه را از خدمت دانی خود محقق حلی فراگرفت، محقق از مهمترین استادانش و بنا بگفته روضات بمنزله پدر مهربان علامه بود.

2- پدرش شیخ سدیدالدین یوسف.

3- عموزاده مادرش شیخ نجیب الدین یحیی.

4- شیخ برهان الدین نسفی مصنف جدل

5- شیخ عزالدین فاروقی واسطی.

ص: 6

6- نجم الدين على بن عمر کاتبی قزوینی صاحب کتاب شمسیه در علم منطق.

7- ابن میثم بحرانی.

8- سید احمد بن طاوس.

9- شیخ تقی الدین عبدالله بن جعفر بن علی صباغ حنفی.

یکی از اساتید مهم علامه حلی، خواجه نصیرالدین طوسی است. که با او حکایاتی دارد از جمله موقعی که علامه میخواست از سلطانیه بعراق نامه ای برای استاد خود خواجه نصیرالدین طوسی که در لشکر برود سلطان خدابنده بود فرستاد و از او استیذان کرد در اول نامه این شعر را نوشت:

محبتی تفتضی مقامی \*\*\* و حالتي تفتضی الرحیلا

هذان خصمان لست اقضی \*\*\* بینهما خوف ان امیلا

ولا یزالان فی اختصام \*\*\* حتی ترى رأیک الجمیلا

مشایخ اجازاتش: علامه علاوه بر اساتیدش مشایخ اجازات دیگری هم داشت از جمله:

1- شیخ مفیدالدین جهم.

2- شیخ نجیب الدین محمد.

3- محمد بن نمای حلی.

4 سید عبدالکریم بن طاوس.

5- علی بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمه.

ملاقاتش با سلطان محمد خدابنده و آنگاه تألیف منهاج الکرامه: سلطان محمد خدابنده اولجایتو، غیاث الدین محمد بن ارغون

ص: 7

بن ابغابن هولاکو بن طاو بن چنگیز خان یکی از ملوک دولت ایلخانی از نواده چنگیز خان است. وی در اواخر سنه 703 هجری سلطنت را گرفت و در اوائل سنه 709 با رهبری و راهنمایی علامه حلی مذهب شیعه بعهدہ را اختیار کرد. بیک روایت علتش آن بود که وی میخواست کم و کیف مذهب امامیه را بفهمد باین لحاظ علماء شیعه را که در رأس آنها علامه حلی بود بحضور طلبید، البتہ علماء سنت و جماعت هم حضور داشتند، سلطان، علامه را واداشت که با شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی که افضلهمه علماء شافعی بود مذاکره و مباحثه نماید، علامه حلی با براهین محکم و بیانات مستدل بر شیخ نظام الدین فائق آمد و چنان خلافت بلافصل حضرت علی بن ابیطالب را اثبات کرد که جای هیچگونه شک و شبهه برای اهل مجلس باقی نماند، شیخ نظام الدین هم که وقتی پایه فضل و دانش علامه را دید تحسین و احترام کرد، نتیجه سلطان محمد خدابنده مذهب حقه شیعه اثنی عشریه را قبول کرده، شیعه گردید.

در بعضی دیگر از تواریخ چنین ضبط است که سلطان محمد خدابنده روزی بر بانوی حرمسرایش غضبناک شده، وی را سه طلاقه کرد؛ بعد از کرده خود پشیمان شده تمام علماء اهل سنت را خواست ولی همه آنها حکم کردند که باید محلل واقع شود یعنی شخص دیگری عیال شاه را عقد بندد با او همبستر شود بعد طلاقش دهد، پس از طلاق زن عده نگاه دارد پس از انقضای عده بعقد جدیدی بازدواج شاه در آید. ولی این مطلب بر شاه گران بود و بر غیرت او نمیگنجید در هر حال علماء سنت و جماعت گره از کار سلطان نگشوده متفقاً بمحلل رأی دادند، بعضی از وزراء بشاه گفتند

دانشمندی در شهر حله است او را بخواهید شاید معما را حل کند، شاه علامه حلی را خواست علامه در مجلس شاه حاضر شد، فرمود: آیا شاه عیالش را نزد چه کسی طلاق داد؟ شاه گفت در اطاق خلوت، علامه فرمود طلاق باطل و عقد اصلی باقی و صحیح، هیچگونه اشکالی در بین نیست، زیرا از جمله شرایط طلاق حضور دو شاهد عادل است، و چون شهودی در کار نبوده طلاق واقع نشده است آنگاه علامه حلی باعلماء سنت بحث و مناظره کرد و بر همگان فائق آمد، شاه مجذوب شد و مذهب تشیع را اختیار کرد، سپس دستور داد در شهرها و مراکز استانها در خطبه ها نام ائمة اثنی عشر را یادکنند و بنام نامی ائمه دین سکه ها زده شد و در پیشانی مشاهد و مساجد نام آن بزرگواران را نقش کردند، این بود که مقام و منزلت علامه بزرگوار در نزد شاه فوق العاده ارجمند شد شاه وی را مشاور مخصوص خود قرار داد، حتی در سفرها وی را به همراه برده و سرپردههائی بعنوان «مدرسه سیاره» برای وی نصب میکردند تا برای شاگردانش تدریس نماید، این مدرسه سیاره همواره همراه موکب همایونی شاه میکرد.

سیر بعد از اینکه شاه مذهب شیعه را اختیار کرد علامه حلی سه جلد کتاب بنام های:

1- منهاج الكرامة في معرفة الامامة (کتاب حاضر) 2- منهاج اليقين في اصول الدين - رساله و جیزه در جواب سئوال شاه خدابنده در حکمت وقوع نسخ با اسم سلطان محمد خدابنده تألیف کرد.

## ولادت و وفاتش

ولادت و وفاتش: چنانکه قبلا یادآور شدیم ولادت علامه بزرگوار حلی در سال 648 بوده است اما وفاتش در سنه 726 ه در حله واقع گردید جنازه شریفش را بنجف اشرف حمل و مرقد شریفش را در

پهلوی باب رواق مطهر علوی از ایوان طلا معروف قرار داده اند. حشره الله مع اولیائه المعصومین.

## مباحثی که در این کتاب گفتگو می شود - مقدمه مؤلف

مباحثیکه در اینکتاب گفتگو میشود:

کتاب منهاج الکرامه مشتمل بر یک مقدمه کوتاه و شش فصل است: در مقدمه مؤلف محترم موضوع کتاب و غرض از تألیف آنرا بیان میدارد آنگاه میگوید این کتاب را به خزانه سلطان خدا بنده تقدیم داشته است.

اما فصول، فصل اول: در نقل مذاهب در مسئله امامت است. در این فصل سبب وجود امام و اینکه بمقتضای عدل و حکمت و مصلحت اندیشی خدا نسبت به بندگان ارسال رسل و پس از ختم رسالت وجود ائمه معصومین که دوازده نفرند لازم میآید ضمناً بعضی از عقائد اهل سنت و جماعت را در باب امامت که از ابوبکر شروع تا به بنی امیه و سرانجام به بنی عباس ختم میگردد یادآور میشود فصل دوم در اینستکه مذهب شیعه امامیه واجب الاتباع است. اینفصل که مهمترین و طولانی ترین فصول اینکتاب است، در قسمت اول اینفصل اختلاف و تفرقه مسلمین بعد از مرگ پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) است با شش دلیل روشن میکند که باید از مذهب امامیه پیروی کرد.

دلیل اول: در اینستکه مذهب امامیه بهترین مذاهب است در اصول و فروع و اینکه انبیاء و ائمه هدی معصوم بوده اند. شیعیان مسائل فرعی را از پیشوایان خود ائمه اثنی عشر میگیرند آنها هم از پیغمبر گرفتند. شیعه رأی واجتهاد و قیاس و استحسان را اخذ نمی کنند ضمناً اقوال اشاعره و حشویه و مشبهه و کرامیه را درباره صفات خدا بیان میکند، آنگاه عقیده

ص: 10

اهل سنت را در باب قضا و قدر و صفات و توالی فاسدیکه بر آن مترتب است بیان داشته است.

دلیل دوم: حدیث پیغمبر (صلی الله وعلیه واهل و سلم) را در تفرق امت و شعبات مختلف آن نقل میکند اثبات میکند که فرقه اهل نجات ملت شیعه است و باقی در آتشند در این موضوع شرح و توضیح خواجه نصیرالدین طوسی را در معنی حدیث بیان میدارد.

در دلیل سوم عقیده شیعه را در اینکه خود را در قیامت اهل نجات دانسته بر خلاف اهل سنت و جماعت که یقین با اهل نجات بودن خود ندارند ذکر میکند.

در دلیل چهارم میگوید که شیعه امامیه مذهب خود را از امامان خود که مشهور در فضل و دانش هستند اخذ کرده آنگاه فضائل هر امامی را يك يك شرح میدهد در دلیل پنجم صفا و خلوص نیت شیعه را که سوء نیت نداشته و مغرض نیستند بیان داشته سپس تعصب اهل سنت و بدغرضی آنها را با ذکر شواهدی توضیح میدهد.

سرانجام در دلیل ششم فضائلی چند از حضرت علی بن ابیطالب را از طریق اهل سنت نقل میکند آنگاه مطاعنی که باز از ناحیه خود اهل سنت است برای خلفاء ثلاث نقل کرده، پس امامت علی (علیه السلام) را اثبات می کند.

فصل سوم که در اهمیت کمتر از فصل دوم نیست در ضمن چهار ادله بر امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بعد از رسول خدا و معصوم بودن امام و نتیجه امامت آنحضرت و معصوم بودن وی را اثبات میکند و قهراً عدم

لیاقت خلفاء ثلاث را معلوم میدارد.

در منهج اول پنج دلیل عقلی را ذکر و در منهج دوم ادله متخذ از قرآن را که حدود چهل برهان است ذکر مینماید و در منهج سوم ادله ای از سنت و حدیث یادآور میشود. در منهج چهارم ادله مربوط به احوال شخصی حضرت علی را ذکر مینماید.

فصل چهارم: در امامت باقی ائمه اثنی عشر است.

فصل پنجم: در اینستکه کسانی که قبل از علی جایگاه امامت را اشغال کرده بوده اند امام نبوده اند فصل ششم: در ابطال مطالبیست که اهل سنت برای امامت ابی بکر ذکر کرده اند.

این بود توضیحاتیکه بعنوان مقدمه یادآور شدیم و نسئل من الله التوفیق و نتوکل علیه فانه خیر موفق و معین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

تهران اقل العباد الراجی الی رحمة ربه الباری

سید احمد حسینی چالوسی

تاریخ 15 - تیرماه 1346

ص: 12

کتاب جذبه ولایت ترجمه کتاب منهاج الكرامة في معرفة الأمامة تألیف دانشمند نامی شیعه آیت الله علامه حلی اعلی الله مقامه که بهمت و سرمایه جناب آقای آقا مرتضی معراجی مدیر محترم مؤسسه مطبوعاتی معراجی (ناصر خسرو) بچاپ رسید، مقبول طبع و مورد پسند دوستان خاندان رسالت و علاقمندان به ولایت واقع گردید بطوریکه در اندک مدتی نسخه های آن کمیاب شد. از اینرو برای چاپ دوم تصمیم بعمل آمد. مطلبی که باید تذکر داده شود اینستکه:

روایات و احادیث کتاب مطابق نقل مرحوم علامه از کتب معتبره خود حضرات عامه عیناً ترجمه شد و اگر احیاناً در بعضی موارد نسبت به اهل سنت قدری تند باشد نظر شخصی در کار نبوده بلکه برای آنکه در ترجمه خیانتی نشده باشد چیزی سقط نگردید و همه آنها ترجمه گردید چنانکه فضائل خاندان رسالت هم از کتب خود عامه نقل گردید. از امتیازات چاپ دوم این است علاوه بر آنکه با جلد سلوفانی مجلد شده غلطهای چاپی که در چاپ اول بعثت مسافرت مترجم وعدم تصحیح درست و غفلت حروفچین

پیش آمده بود همه اصلاح گردید و بحمدالله کتابی، بی غلط و صحیح در اختیار خوانندگان قرار داده شد.

بتاریخ 48/1/14 طهران

سید احمد حسینی چالوسی

ص: 14

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خداوندگار قدیم یگانه کریم بزرگواری را سزد که کمال وجود اقدسش او را از شریک و ضد و معاند منزّه ساخت، وجود واجبش او را از زن و فرزند و پدر و مادر پاک و بی نیاز ساخت؛ خدایا ترا سپاس . میگذارم و بدون هیچگونه شك و شهادی نعمت هایت را اعتراف دارم تو را بر نعمتهای بیکرانت آنچنان شکر میکنم که کرنش کنندگان بارگاہت از آن بعجز در آیند، درود پی در پی برسید تمام پارسایان و اشرف همه عابدان حضرت محمد مصطفی و عترت گرامیش باد درودیکه تا چرخ حیوة زمان میچرخد همچنان جاودانه باقی و برقرار بماند ! اما بعد این رساله گرامی و این مقاله پاکیزه بی آلایش درباره مهمترین مطالب احکام دین است، عزیزترین و شریف ترین مسائلی است که ناگزیر هر مسلمانی باید آن را بداند و بدان عقیده مند باشد؛ آن عبارت از مسئله امامت و پیشوائی است با داشتن چنین سرمایه ای بشر مراتب کمال و آبرومندی را سیر میکند امامت از پایگاههای ایمان و از استوانه های با عظمت دین مقدس اسلام است امامت است که انسان را به بهشت جاودان رهسپار کرده، از غضب خدای رحمان، میرهاند چگونه چنین نباشد؟ در حالیکه رسول گرامی اسلام فرمود هر کس امام زمانش را ناشناخته بمیرد

ص: 15

بمرگ جاهلیت بدرود حیوة گفته (یعنی با حالت کفر مرده است). من این کتاب را بخزانه سلطان اعظم صاحب اختیار امم پادشاه پادشاهان طوائف عرب و عجم، ولی نعم منبع خیر، و کرم پناهگاه ملت، طرفدار حق، کمک کار دین، اعلیحضرت سلطان محمد خدا بنده اولجایتو اهداء و تقدیم میکنم خدای سلطنتش را جاویدان و قوی و پاینده دارد، عنایات و الطافش را شامل حال او گرداند و حکومتش را تا قیامت بکشاند.

باری ما در این رساله نخبه و چکیده از دلائل امامت را گوشزد کرده رئوس مطالب آن را یادآوری میکنیم نه خیلی مطلب را طولانی میکنیم تا موجب ملال خاطر خواننده شود و نه آنقدر خلاصه گوئی میکنیم که تا در بیان مطالب اخلال و فوتی رخ داده باشد و (از آنجائیکه باشناخت امام و امامت که منظور ما در این کتاب است، انسان راه بزرگواری را در پیش میگیرد و در نجات و سعادت بسوی انسان گشوده می شود از اینرو) آن را «منهاج الکرامه فی معرفة الامامة» نام نهادیم خداوند متعال همه ما را توفیق داده، بحقیقت رهنمون کند که بازگشت همگان بسوی او است.

#### فصل اول

در این فصل (مقدمه) مذاهب و اقوال این مسئله (بطور خلاصه) نقل میشود:

عقیده شیعیان شیعیان و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت عقیده دارند که خداوند متعال عادل و حکیم است، فعل قبیح از او سر نمیزند. با امر واجب و لازمی اخلاص نمی کند، تمام کارهایش روی غرض صحیح و حکیمانانه انجام میگیرد ستم و کار بیهوده را روا نمیدارد نسبت به بندگانش بسیار مهربان و آنچه که صلاح بندگان در آن نزدیکتر و بحال آنها نافعتر است همان را انجام میدهد در تکالیف خود آنها را مختار قرار داده، اجباری نکرده. منتها ایشان را پیاداش اطاعت وعده و از عقاب معصیت بر حذر داشته است. این مطلب را از زبان پیامبرانش که از خطا و فراموشی و معاصی میباشند به مکلفین از بندهگان اعلام فرموده، و جهت معصوم بودنشان اینست که اگر چنین نباشد اطمینانی بگفتار و افعالشان باقی نمانده و با اینکه خداوند متعال امر خلق را بآنها ارجاع داده، اگر آنها هم مانند سایر افراد بشر دچار لغزش و گناه و اشتباه شوند در اینصورت بشر را بسپار چالهای بدبختی و گمراهی و تیره روزی کشاننده فائده و ثمره ای برای بعثت انبیاء نخواهد بود پس از پایان و ختم نبوت مقام والای ولایت

شروع، امامان و پیشوایان که اوصیاء پیغمبرند (صلی الله علیه واله وسلم) و همچون رسول (صلی الله علیه وسلم) معصوم و پاک از گناهان هستند دست بکار شده رهبری خلق را عهده دار گردیده تا مردمان را از غلط و اشتباه و خطا حفظ نمایند. البته مردم هم باید باو امر ایشان گردن نهند فرمان برداری کنند: از آنجائیکه روی قاعده لطف، سایه لطف و رحمت پروردگار، همواره بر سر عالم و عالمیان هست، همیشه باید يك رهبر دینی معصوم که حجت و خلیفه حق در روی کره زمین است باشد (خود پیغمبر اسلام در حین انجام وظیفه رسالت بر این معنی، تصریح و تنصیص کرده که خلیفه بلافضل آنحضرت، علی بن ابیطالب، پس از علی فرزند برومندش حسن زکی، و پس از او حسین شهید، و سپس علی بن حسین زین العابدین، بعد محمد باقر، و بعد جعفر صادق، و بعد از او موسی بن جعفر کاظم، و پس علی بن موسی الرضا، و بعد محمد بن علی جواد، و سپس علی بن محمد هادی بعد حسن بن علی عسگری، و در آخر خلف حجت م ح م د بن الحسن - المهدی که بهترین و بالاترین درود برایشان باد، میباشند.

### عقیده اهل سنت

عقیده اهل سنت: عامه و اهل سنت بر خلاف عقیده شیعه عقیده مند میباشند و بنابراین قائل به عدل و حکمت در افعال خداوندی نیستند و لازمه کلام ایشان اینستکه (العیاذ بالله) فعل قبیح و اخلال به واجب را بر خدا تجویز کنند، گویند میشود خداوند بدون غرض صحیح و بدون حکمت، فعل انجام دهد، میتواند فعل عبث و بیهوده یا ظلم انجام دهد میتواند فعلیکه اصلح بحال بندهگان نیست انجام دهد، بلکه (نستجیر بالله) فساد کند، اینان کلیه معاصی، و انواع مختلف کفر و ظلم و تمام انواع فساد را مستند با و میدانند. تعالی الله عن ذالك علواً

کبیراً. ایشان میگویند: شخص مطیع و فرمان بردار مستحق ثوابی نبوده و شخص عاصی و گناه کار استحقاق عقاب نداشته بلکه ممکن است بنده مطیعی مانند یک پیغمبر که در طول عمر فرمان خدا را امتثال کرده مورد عذاب و شکنجه خداوند واقع شود و از طرفی اشخاص گناهکاری، مانند شیطان یا فرعون که تمام عمر سرگرم با انواع گناه بوده اند مورد پاداش و لطف و مرحمت خداوند واقع گردند ایشان انبیاء الهی را معصوم ندانسته بلکه میگویند احیاناً گاهی خطا و اشتباه و فسق و کذب و فراموشی و سائر گناهان از ایشان، سر میزند با این کیفیت میگویند: رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) امامت هیچکس از صحابه تصریحی نکرده، بدون وصیت رخت از اینجهان بریست امام و پیشوارا بعد از رسول اکرم ابوبکر بن ابی قحافه میدانند از آنجهت که گویند عمر بن الخطاب برضایت چهار نفر (از رفقاییش) مانند: 1- ابی عبیده جراح 2- سالم غلام آزاد شده حذیفه 3- اسید بن حضیر 4- بشیر بن سعد، بعنوان خلافت به ابی بکر بیعت کرده (مردم دیگر بعد آمدند و بیعت نمودند پس از ابابکر، عمر بن الخطاب براریکه خلافت طبق نص وصیت ابابکر تکیه زد، پس از عمر هم عثمان بن عفان از میان شورای شش نفری عمری منتخب و این منصب را بعهده گرفت (تفصیل اینشورا بعداً خواهد آمد و پس از پایان کار آنسه، مردم مدینه به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بیعت کردند آنحضرت حکومت اسلامی را بدست گرفت. پس از شهادت آنحضرت در تعیین خلیفه اختلاف رخ داد بعضی از مردم حسن بن علی (علیه السلام) را خلیفه دانستند بعض دیگر بخلافت معویة بن ابی سفیان از هلاک معویة خلافت همچون گوئی میان بنی امید در گردش بود تا اینکه ابوالعباس سفاح (اولین خلیفه عباسی) بپا خاست پس از

وی به برادرش منصور (دوانیقی) انتقال شد و همچنان دست بدست میان عباسیان میچرخید تا به مستعصم آخرین خلیفه عباسی پایان یافت. (این بود خلاصه ای از عقائد اهل سنت در باره خداوند متعال و پیمبران و جانشینان آنها).

ص: 20

حتماً باید از مذهب شیعه امامیه پیروی کرد

علت آنکه مذهب شیعه امامیه واجب الاتباع است، اینستکه چون با رحلت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از این سرا، مردم به بلائی بس بزرگ گرفتار شده اختلافات عجیبی در میان آنها پدید آمد مطابق خواسته ها و تمایلات خود در باب امامت آراء متعددی را دنبال کردند، در آنموقع که سیل انقلاب موج میزد بعضی از موقعیت استفاده کرده خود را نامزد خلافت کرده مردم را بخود دعوت مینمود، اکثریت مردم برای مقاصد شوم مادی دنیوی باو پیوسته بیعت کردند . همانطوریکه عمر بن سعد برای سلطنت و حکومت (ری) خود را دچار هلاکت کرد آنگاه که او را مخیر نمودند بقتل حضرت حسین علیه السلام و حکومت ری، وی با آنکه بخوبی مقام و منزلت حسین را میدانست، اینرا هم میفهمید که سر انجام کار قاتل حسین آتش جهنم است، مع الوصف شقاوتش او را بچنان جنایت بزرگ واداشت؛ خود او در اشعاری نگرانی و تشویش خاطر خود را بازگو میکند و میگوید:

دعانی عبیدالله من دون قومه \*\*\* الی خطة فیها خرجت لِحینی (1).

ص: 21

---

1- عبیدالله مرا در غیاب قومش به سرحدی خواند که در آن بهلاکت خود اقدام میکنم

فوالله ما أدرى و أنى لصادق \*\*\* أفكر فى امرى على خطرين (1).

أترك ملك الرى والرى منيتي أم \*\*\* أصبح مأثوماً بقتل حسين (2).

وفى قتله النار التي ليس دونها حجاب و تنكيل و غل يدين (3).

حسين بن عمى والحوادث جمه \*\*\* و لكن لي في الري قره عين (4).

بعضی از مردم هم امر برایشان مشتبه شده دیدند که دنیاطلبان گرد شده شخصی جمع شده آنها هم بدون توجه با و بیعت کردند. اینان از جهت کوتاه نظری از حق غافل مانده منصب امامت را بنا اهلان و غاصبین برگذار نمودند از اینرو از جانب خداوند استحقاق عذاب و مؤاخذه پیدا کردند.

بعض دیگر از این ضعفا هم کورکورانه روی کج فهمی دیدند که جمعیت بسیاری برگرد شخصی جمع شده اند آنها خیال کردند که میزان حقانیت کثرت عدد و اکثریت آراء است بدین لحاظ گول خورده بیعت نمودند با اینکه بر خلاف خیال آنها خداوند تعالی میفرماید: وقلیل من عبادى الشکور (5) کمی از بنده گان من سپاسگزارند!

ولی در اینمیان شخصیتی وجود داشت که از روی حق امامت و امارت را برای خود و خاص خود میدانسته اقلیت اجتماع پیرو او شده با و بیعت کردند این اقلیت که از زروز یوردنیا اعراض کرده از این رهگذر ملامت

ص: 22

- 
- 1- بخدا قسم که نمیدانم و من راست میگویم در کار خود دو خطر بزرگ مرا فکری کرد
  - 2- آیا حکومت ری را رها کنم؟ در حالیکه آن آرزو و آرمانم میباشد یا با قتل حسین گناه کار کردم
  - 3- در کشتن حسین آتشی است که حائل و مانعی جلو آن را نمیتواند بگیرد. در قتل حسین قید و غلهای آهنین بر دستها است
  - 4- حسین پسر عموی من است، حوادث انبوه است اما حکومت ری نور چشمانم است
  - 5- سوره سباء آیه 13

ملامت کننده گان آنها را از حقیقت منحرف نساخت، آنها در راه حق خالص و پاک و باصفا بودند و مطابق منطق عقل که باید از پیشوائی شایسته و عالیقدر پیروی نمود از آنشخصیت پیروی کردند.

در چنین بالای عظیم، خطرناک و آراء متشددت، که آتش اختلاف زبانه میکشید بر هر عاقل زیرک لازم است که از روی انصاف و دادگری حق را به مقرش قرار داده بدست صاحبش بسپارد و هیچگونه ظلم و سستی بر صاحب حق روا ندارد خداوند تعالی در قرآن میفرماید: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** (هان که دور باش خدا بر ستمکاران باد) (1) با توجه به بیانات گذشته مذهب شیعه امامیه بچند دلیل واجب الاتباع است:

دلیل اول- برحقانیت مذهب شیعه اینستکه ما وقتی بمذاهب دیگر مینگریم میبینیم که مذهب شیعه بحقیقت نزدیکتر و صدقش بیشتر و از آمیختگی باطل خالصتر است این مذهب اولاً خداوند متعال را بهتر و بزرگتر معرفی کرده و کبریائیش را تنزیه نموده و از سوی دیگر انبیاء و فرستادگان خدا را بهتر ستوده و دامن آنها را از آلودگیها پاکیزه نموده است، بهترین مسائل اصولی و فروعی را در این مذهب پیدا میکنیم.

### **عقیده شیعه امامیه در باره خدا و انبیاء و امامان شیعیان احکام فرعی را از چه منبعی اخذ میکنند؟**

عقیده شیعه امامیه درباره خدا و انبیاء و امامان

شیعیان عقیده دارند که از لیت و قدم مخصوص ذات خداوند متعال است و سواى خدا همه حادث و آفریده شده خدا هستند، خداوند متعال یگانه است، جسم و جوهر و عرض نیست مرکب نیست زیرا هر مرکبی در وجود محتاج به جزء خود میباشد زیرا جزء او غیر او است همچنین در

ص: 23

خداوند متعال از شباهت به مخلوقات منزّه و مبرا، وقادر بجمع مقدورات است. خداوند متعال عادل و حکیم است ظلم بکسی روا نمیدارد فعل قبیح از او سر نمیزند والا مستلزم جهل یا احتیاج خواهد شد و خداوند برتر و بالاتر از آنست که محتاج یا جاهل باشد.

خداوند متعال مطیع را پاداش میدهد زیرا که ستمکار نیست، عاصی را مورد عفو و بخشودگی قرار میدهد یا بواسطه جرمش عذابش میکند بدون آنکه کوچکترین ظلمی درباره او روا دارد. افعال خداوند متعال حکیمانه، محکم، از روی غرض صحیح و مصلحت عقلانی انجام میگیرد والا (العیاذ بالله) عبث کار و بیهوده رای خواهد بود در حالیکه خود میفرماید: ما آسمان و زمین را و آنچه که بین آنهاست بازیچه نیافریدیم. (1)

خداوند متعال پیمبران را برای راهنمایی اهل عالم فرستاد، خداوند متعال با چشم سر دیده نمیشود و بیکی از حواس پنجگانه درک نمیشود (2) چشمها او را درک نمی کنند ولی او چشمها را می بیند (3) خداوند متعال در جهت معینی نیست، امر و نهی اش اخبارش حادث است. چون امر و نهی و اخبار معدوم محال است.

ص: 24

---

1- وما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعین (سوره انبیاء آیه 16)

2- ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی باسنادش از ابوالحسن موصلی از امام صادق (علیه السلام) روایت کند: که یکی از دانشمندان یهود از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) پرسید یا امیر المؤمنین آیا خدا را دیده ای که بعبادتش میپردازی؟ حضرت فرمود وای بر تو من خدائیرا که ندیده ام چگونه پرستم؟ عرض کرد چگونه خدا را میبینی؟ حضرت فرمود: وای بر تو چشمها او را نمیبینند ولی قلبها با حقیقت ایمان او را درک می کنند!

3- لاتدرکه الابصار وهو یدرگک الابصار (سوره انعام آیه 103)

پیمبران الهی از خطا و سهو و لغزشها و معاصی صغیره و کبیره از اول تا آخر عمر معصوم عمر معصوم و محفوظ میباشند والا- برای ما اطمینانی بآنچه که تبلیغ میکنند باقی نخواهد ماند و چنانکه سابقاً اشاره کردیم) غرض و فائده بعثت انبیاء منتفی خواهد شد.

بنابراین لازم می آید که ما بگرد آنها نرویم و سخنانشان را گوش فرادهیم و عمل نکنیم با اینکه قضیه بعکس است ائمه اطهار علی با یازده فرزندان (چنانکه قبلاً ذکر شد مانند خود انبیاء از گناهان معصومند.

شیعیان احکام فرعی را از چه منبعی اخذ می کنند؟

ملت شیعه فروع احکام دین را از ائمه معصومین که از جد بزرگوار خود رسول اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) نقل می کنند اخذ نموده پیغمبر (صلی الله علیه و اله وسلم) هم بوسیله جبرئیل از طریق وحی از خداوند عالم گرفته است. شیعه مسائل فرعی راه سینه بسینه از گذشتگان مورد اطمینان خود نقل میکنند تا یکی از معصومین منتهی شود. ایشان بقول، رأی و اجتهاد توجه نداشته قیاس و استحسان را در احکام حرام میدانند. اما غیر شیعه از گروه دیگر مسلمانان هر يك روش و مذهب مخصوصی را اتخاذ کرده اند.

### اشاعره چه میگویند؟

اشاعره (1) چه میگویند؟

اشاعره که گروهی از مسلمین را تشکیل میدهند قائلند باینکه

ص: 25

1- اشاعره فرقه ای هستند پیرو مکتب ابوالحسن اشعری که او شاگرد ابوعلی جبائی میباشد، وی با استاد خود مخالفت کرده، روزی، از استادش پرسید سه برادر که یکی مطیع مرده دیگری عاصی، سومی صغیر مرده است؟ وی گفت اولی به بهشت و دومی بجهنم و سومی ثواب و عقابی ندارد، اشعری پرسید سومی بخدا عرض کند خدایا چرا مرا در کودکی میراندی و نگذاشتی زنده بمانم تا بتو ایمان آورم و عمل صالح انجام دهم سرانجام وارد بهشت شوم؟ جبائی گفت خدا در جوابش میگوید چون میدانستم که اگر بزرگ شوی عاصی میشوی از اینجهت تو را در سن کودکی میراندم. اشعری گفت اگر دومی بگوید خدایا چرا در کودکی مرا نمیراندی تا دچار عذاب جهنم نشوم؟ باینجا که رسید جبائی از جواب عاجز مانده باین لحاظ اشعری از استاد برگشته مسلك جدیدی احداث کرد، اشاعره قائل به حسن و قبح عقلی نبوده عقاید مخصوصی دارند!

(قدماء) و چیزهای غیر حادث بسیارند این قدماء باخدا در ازل بوده اند و خارجاً وجود داشته اند، قدماء معانی هستند از قبیل علم، قدرت، حیا، و غیر اینها. و بنابراین ایشان ذات خداوند متعال را در انصاف بقدرت و علم و غیره، محتاج به معانی میدانند که آنها را علم و قدرت مینامند و هكذا... ایشان خداوند متعال اقدر لذاته و حی لذاته و مدرك لذاته و --- و -- و -- نمیدانند، بلکه قدرت و علم و حیا رامعانی ای میدانند، که خداوند در انتصاف با نصفات بآنها نیازمند است نتیجه (العیاذ بالله) خدا را ذاتاً محتاج، ناقص، کامل بغیر میدانند و این صفات را ذاتی خداوند نمیدانند در حالیکه ساحت مقدس کبریائی ذات احدیت از این کلمات ناهنجار منزه و پاک است.

## اعتراض فخر رازی بر اشاعره

اعتراض امام فخر رازی بر اشاعره!

یکی از مشایخ بزرگ اهل سنت و جماعت شیخ فخرالدین رازی است، اینمرد اشاعره را حمله و انتقاد قرار داده، آنها را تکفیر مورد و تفسیق میکند. میگوید: نصارا کافر شدند زیرا قائل بقدم بودن سه چیز (1) شده و بعبارت دیگر بد قدماء سهگانه عقیده پیدا کردند. عجیب آنکه

ص: 26

---

1- آب- ابن- روح القدس

اشاعره بجای قدماء سه گانه بقدماء تسعه یا قدمای نهگانه معتقد گردیدند (1).

## عقیده حشویه و مشبهیه

عقیده حشویه (2) و مشبهیه (3)

جماعتی از الهیین بنام حشویه و مشبهیه فائلند که (العیاذ باللله) خداوند متعال دارای جسم بوده و عرض و طول و عمق دارد، حتی میشود با او دست داد و مصافحه کرد یا دست بگردنش آویخت و رخ گلگونش را بوسید (نستجیر باللله) تا آنکه (کعبی) که یکی از علمای سنت است از بعضی ایشان نقل میکند که وی گفت میشود خدا را در دنیا رؤیت کرد و بزیرتش خورسند گردید.

ابو القاسم بلخی از داود ظاهری روایت کرد که وی گفت: مرا از سؤال فرج و ریش معاف دارید و از غیر اینها پرسش کنید، آنگاه گفت خدای من دارای جسم و گوشت و خون و سایر جوارح و اعضاء مانند دست و پا، زبان، چشم گوش است. باز دیگران از او نقل می کنند که گفت خدایم از بالا تا سینه تو خالی و از سینه به پائین پر است، دارای موهای مجعد است. حتی بعضی از حشویه و مشبهیه گفتند: (نستجیر باللله) خداوند

ص: 27

- 
- 1- اشاعره به قدم نه چیز قائل بوده آنها عبارتند از: علم حیاة، قدرت، سمع، بصر، کلام، اراده، ادراک، وجود
  - 2- حشویه از اهل «حشو از دهات خوزستان میباشند ایشان اصحاب حسن بصری بودند عقائد مخصوصی داشته اند که بعضی از آنها در متن ذکر شده یا منسوب به حشا یعنی روده اند که بیاندیشه خیالات خود را میگفتند یا بمناسبت اینستکه در حاشیه درس حسن بصری مینشستند
  - 3- مشبهیه کسانی اند که العیاذ باللله خدا را باشیاء دیگر شبیه میدانند، اینها دو دسته اند دسته اول ذات خدا را بذات دیگری تشبیه نمایند دسته دوم آنهایی اند که صفات خدا را بصفات غیر او تشبیه نمایند. آنگاه از این دو دسته شعبات زیادی پیدا شد!

از درد چشم شکایت کرد ملائکه بی‌عادت او رفتند و در طوفان نوح آنقدر اشک ریخت تا دو چشمش کور شد، خدا باندازه چهار انگشت از چهار طرف بالاتر از عرش قرار دارد. این بود شمه ای از عقائد حشویه و مشبهیه.

از طرفی بعضی دیگر از این حشویه و مشبهیه بخرافات دیگری گرائیده گویند: خداوند متعال در هر شب جمعه بشکل پسر زیبای بیریشی، بر الاغی سوار، از عرش بزیر می‌آید، ازینرو بعضی از طرفداران این عقیده بالای بام خانه خود آخوری می‌سازند و در میان آن کاه و جو و علف میریزند تا خر خدا از آن بخورد وقتی خر سرگرم کاه و جو از بالای بلندی بام ندا که هل من تائب؟ آیا کسی هست که توبه در می‌دهد نماید؟ آیا کسی هست طلب آمرزش کند؟ تا من توبه اش را قبول کنم، و او را بیامرزم؟ خداوند برتر و بالاتر از این کلمات نارواست.

از بعضی از مشایخ تارک دنیای همین حشویه حکایت کرده اند که نفاطی (1) را همراه پسر بی موی زیبایی بروی عبور افتاد شیخ حشوی، وقتی آن پسر زیبای موگره خورده را دید شکل آن پسر را با صفات آنخدائی که آنها به وی عقیده دارند مشابه یافت بادقت تمام و اصرار زیاد هیکل آن را تماشا و ورنانداز میکرد، شخص نفاط جریان نگاه پیاپی او را نسبت به آن پسر دید از اینرو به وی مشکوک و بدگمان شد. شهنگام که شد نزد شیخ حشوی آمد باو گفت ای شیخ امروز تو را دیدم که باوضع

ص: 28

---

1- نقاط یا بمعنی کسبسته که استخراج نطف کند- یا نطف فروش است و یا نطف انداز که در جنگها وسیله دستگاهی شعله بطرف دشمن می افکندند هر سه معنی در اینجا مناسب است

عجیبی تحت تأثیر زیبایی این پسرک واقع شده بودی نگاهت را از او بر نمیداشتی اگر منظوری داشتی؟ پسرک را به همراه آورده ام اینک آهنگ اوکن. شیخ حشوی در بهتی فرورفته، غضبناک شد، آنگاه گفت آقای نفاط، خیر! خیال تو در اینمورد اشتباه بود بلکه نگاه من باین پسر از آنجهت بود که شکل و قباره او را با خدائی که در مذهب خود بدو عقیده داریم تطبیق یافته دیدم، خیال کردم شاید خدا از عرش بزیر آمده باشد. وقتی شخص نفاط طرز فکر و عقیده آن شیخ زاهد حشوی را دید گفت آقای شیخ شغل و کار من بمراتب بهتر از اینگونه فکر و این رویه سخن است که تو میگوئی!

## عقیده کرامیه

عقیده کرامیه (1).

کرامیه عقیده دارند که خداوند متعال در مکان مخصوصی بوده، در جهت و سمت بالا قرار دارد اینها ندانستند که هر چیزی در جهتی قرار بگیرد حادث خواهد شد نتیجه قائل بحدوث خدا میشوند، و با این فرض چون خداوند احتیاج بآنسمت و جهت دارد (العیاذ بالله) محتاج میگردد. عده دیگر از این فرقه میگویند خدای متعال نمیتواند بر آنچه که عبد بآن توانائی دارد، قدرتی پیدا کند شعبه ای از اینها گفتند خیر خداوند

ص: 29

---

1- کرامیه اصحاب ابی عبدالله محمد بن کرام هستند بواسطه آنکه پدر او درختان مو تربیت میکرد و مو را کرم گویند، او را کرام گفتند وی اهل سیستان بود ایشان قائلند که العیاذ بالله خداوند است این کرام در روزگار جسم ولایت محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر به نیشابور آمد و عده ای از کشاورزان شدند و مذهب او را قبول کردند، کرامیه بدسته جاتی مانند: بدور او جمع عابدیه، نونیه، زرینیه، اسحاقیه هیصمیه و غیر آنها تقسیم بندی شده اند ایشان مانند ترسایان خدا را جوهر میدانند و میگویند خدا چسبیده بعرش است

منحصراً بآنچه که عبد بآن قدرت دارد میتواند توانائی پیدا بکند و بر غیر آن توانائی ندارد. اکثریت این دسته میگویند از خداوند (نعوذ بالله) افعال قبیح سرمیزند و تمام انواع گناهان و کفر و اقسام فساد باقضا و قدر خدایتعالی جاری و عملی میشود و بنده را در آنکارها تأثیری نیست، خدایتعالی در کارهایش غرضی نداشته هیچ مصالح بندگان را رعایت نمی کند. خدایتعالی از انسان کافر گناه خواسته عبادت و طاعتی از او توقع ندارد.

اینکلمات ناهنجار مستلزم توالی فاسد و نتایج شیعی است که زیلا بیان میشود:

1- لازم می آید که خداوند متعال از هر ظالمی ظالمتر باشد، زیرا با فرض اینکه برای آدم کافر کفر را مقدر کرده باشد و او را قدرت بر ایمان نداده در عین حال عقابش، کند همانطور که خداوند شخص را برای رنگ او چون آنشخص قادر بر تغییرش با بلندی و کوتاهی قدش عذاب نمی نیست و اگر عذابش کند ظلم صریح است که هیچکس مرتکب آن نمیشود همچنین اگر برای معصیت او را عقاب کند ستمگر خواهد بود!

2- از جمله توالی فاسد این عقیده آنستکه انبیاء الهی حجتی بر مردم نداشته ساکت بمانند زیرا اگر پیغمبری بشخص کافری بگوید مرا تصدیق کن ایمان بیاور آنکافر در جواب خواهد گفت بانخدائیکه تو را برسالت برانگیخت و کفر را برای من مقدر کرد، بگو بمن توانائی بدهد تا بتوانم بتو ایمان بیاورم والا چگونه تو مرا تکلیف بایمان میکنی؟ در حالیکه من قدرت بر ایمان آوردن، ندارم خدای برای من کفر را خواسته، اگر من بتو ایمان آورم قهراً بر علیه خدا اقدام کردم زیرا مقدر من کفر است در این مورد دیگر دلیل و جوابی برای انبیاء باقی نمانده بجز سکوت چاره ای

نخواهند داشت.

3- مفسده ديگر آنكه لازم مي آيد كه (العياذ بالله) خدايتعالی انبياء را بر طاعتشان عقاب نموده و سيد انبياء رسول اسلام را هم عقاب نمايد و مانند شيطان را با آنهمه معاصي پاداش نيكو دهد چون اگر گفتيم خدا كارهايش را روي غرض صحيح انجام نميدهد اين نتيجه را خواهيم گرفت و بنا بر اين كسانيرا كه اطاعت خدا ميكنند بايد بگوئيم اينان سفيهند زيرا با كوشش فراوان براي عبادت خود را بمشقت و زحمت انداخته يا اموالشان را در تعمير مساجد و كاروانسراها يا صدقات و خيرات و مبرات مصرف كنند در حاليكه هيچگونه نفع و ثوابي عائد آنها نميشود، چون بافرض مسئله چه بسا بجاي ثواب خدا آنها را عقاب كند. همينها اگر بجاي عبادت و اعمال خير به انواع گناه و شهوات آلوده شدند چه بسا كه ممكن است خدا بآنها ثواب دهد با اين بيان انتخاب اعمال خير و عبادت پيش هر عاقلی سفاقت و نابخردی است و خلاصه گرائيدن باين مذهب منجر به خرابی عالم و از هم پاشيدن شريعت پاك حضرت محمد (صلى الله عليه واله وسلم) ميشود!

4- از جمله مفاسد اينستكه هيچكس نتواند انبياء را تصديق كند زيرا كه محال باشد، و اين با دو مقدمه تمام ميشود:

مقدمه اول: آنكه خداوند به پيبران معجزه داد تا مردم آنها را تصديق كنند.

مقدمه دوم: آنكه هر كسيرا كه خدا تصديق كرد او راستگو است.

اين دو مقدمه با نظريه قائلين اينمذهب سازش ندارد، زيرا اگر محال باشد خدا روي غرض صحيح كاری انجام دهد محال است معجزه

را برای تصدیق خلق بیمبران بایشان بدهد، واگر (العیاذ باللله) خدافاعل فعل قبیح وانواع اختلال و گناهان و دروغگوئیها باشد، پس باید کذب را هم تصدیق کند و در اینوقت چگونه انبیاء میتوانند بر صدق احکام خدا برای خلق دلیل و برهان اقامه کنند و نتیجه بس نباید بشریعتها و ادیان ایمان و اعتقادی پیدا کرد.

5- مفسده دیگر آنستکه باید نشود خدا را بصفت عفو و بردباری و رحمت و غفران توصیف کرد چون خدا برای کفر کافر و فسق فاسق از ایشان مؤاخذه بعمل نمی آورد در اینصورت چگونه خدا را به غفور و رحیم وصف نمائیم؟! چون توصیف باین صفات وقتی درست در می آید که اگر بنده استحقاق عقوبت پیدا کرد خداوند از روی بخشش و کرم خداوندگاریش از وی در گذرد و او را مورد عفو و رحمت خویش قرار دهد بعد از اینهمه تازه عبد استحقاق عقاب از ناحیه خداوند را آنوقت پیدا میکند که عصیان از ناحیه عبد باشد، و متأسفانه طرفداران این مذهب عصیان را بخدا منتسب میدارند، (بخدا پناه میبریم از نادانی).

6- تالی فاسد دیگر این مذهب اینستکه لازم میآید خداوند متعال مردم را بچیزهائی که طاقت و توانائی آن را ندارند تکلیف نموده و بعبارت دیگر تکلیف ما لا یطاق کرده باشد چون کافر را تکلیف به ایمان کند با اینکه با فرض مسئله کافر قدرت برایمان ندارد، و تکلیف ما لا یطاق می از نظر عقل قبیح و از نظر نقل ممنوع است زیرا خداوند در قرآن میفرماید: خداوند متعال بهیچکس تکلیف نمیکند مگر آنکه درخور قدرت و طاقت او باشد!

لا یکلف الله نفساً الا وسعها. سوره بقره آیه 286

7- مفسده ديگر اينستكه لازم مي آيد كارهاي اختياري ما كد حسب قصد وداعي انجام ميگيرد از قبيل حركت بطرف راست يا چپ يا زدن محكم با دست يا پا در كارهايي كه مورد نظر ماست، اينكارها مانند كارهاي اضطراري مثل حركت، نبض يا سقوط از بالا به پائين و امثال اينها باشد با اينكه فرق امتياز بين اين دو رقم كار بديهي و روشن است زيرا هر عاقلی حكم ميكنند كه بر كارهاي اختياري قدرت داريم، ولي بر مثل پرش به آسمان قدرت نداريم پس بقول ابو هذيل علاف بايد باين مردميكه چنين عقائدي دارند گفت خر بشر از خود بشر عاقلتر است زيرا كه خر بشر وقتي بنهر كوچك آب عبورش دهيم از آن ميپرد، ولي با برخورد به رودخانه بزرگ از پریدن استنكاف دارد، زيرا او در همان مقام حيوانيت و خريت خود مي فهمد كه پریدن از نهر كوچك را قادر و عبور از بزرگ را ناتوان است اين خر بشر بود كه بين مقدور و غير مقدور فرق ميگذاشت و در حاليكه خود بشر بين آن دو فرق نگذاشته، و بنا بر اين جوی خر او از خود او عاقلتر خواهد بود.

8- از جمله توالی فاسد آنستكه لازم مي آيد بين آنكس كه در طول عمرش نهايت درجه احسان و نيكوئی را نسبت بما نموده با آنكس كه زشتترين بدی را طول عمرش در حق ما كرده فرق نگذاريم، نيكوكار را شكر و بدكار را مذمت نكنيم چون (طرفداران اين مذهب) هر دو رقم از اين افعال را صادر از جانب خدا ميدانند.

9- تقسيميكه حضرت موسی بن جعفر (عليه السلام) امام كاظم می كند طرفداران اين مذهب را مجاب ميسازد و شرح آن بدین نحو است كه: ابوحنيفه در مدينه بخانه امام صادق (عليه السلام) رفت در دالان خانه انتظار ميكشيد تا اجازه

شرفیابی را حاصل کند در آنحال بطفل مامروئی برخورد کرد او حضرت کاظم (علیه السلام) فرزند امام صادق (علیه السلام) بود، ابو حنیفه موقع را مغتنم شمرده، پرسید آقا زاده! معصیت از کیست؟

حضرت کاظم (علیه السلام) فرمود: اصولاً معصیت یا از بنده است یا از خداوند است یا از هر دو اگر از ناحیه خداوند باشد خداوند عادلتر و با انصاف تر از اینست که برگناهی که بنده اش انجام نداده، او را عقوبت کند. و اگر معصیت از ناحیه خداوند و بنده هر دو باشد پس خداوند در انجام آن با بنده شریک خواهد بود، بر شخص قوی و نیرومند سزاوارتر است که ضعیف را انصاف دهد و اگر معصیت بتنهائی از بنده است پس کار بر او واقع شده، مدح یا دم متوجه او بوده پاداش یا شکنجه، بهشت یا جهنم سرانجام کار او خواهد بود. ابوحنیفه که مجذوب بیانات مستدل و حیرت انگیز حضرت کاظم واقع شده بود گفت: ذریه بعضها من بعض (1) آنگاه که از گفتار امام مشککش حل گشته راه خانه خویش را در پیش گرفت.

10- از جمله توالی فاسد آنکه لازم می آید کافر مطیع خدا و نبی عاصی خدا باشد زیرا وقتی خدا کفر را برای کافر مقدر کرده باشد او هم کافر گشته خلاف اراده و مشیت خدا رفتار نکرده و با فرض اینکه مقدر خدا درباره کافر کفر باشد، پس اگر نبی کافر را از کفر بازداشته بایمان

ص: 34

---

1- روزی ابوحنیفه بامام صادق (علیه السلام) عرض کرد: فرزند شما را دیدم در حینیکه اجتماع مردم مشغول طواف خانه خدا هستند مشغول نماز میشود با آنکه در آن غوغا حضور قلبی در کار نیست امام صدا زدند و بابنی موسی، فرزندم موسی را بیاورید. حضرت کاظم (علیه السلام) جواب داد: «ان الذي أصلى له اقرب الى من هؤلاء، آنکسیکه من برایش نماز میخوانم در پیش من نزدیکتر است از این مردم، ابوحنیفه مبهوت شد که طفل باین کوچکی اینگونه جواب متین داد (این از روی ولایت بود)

دعوت کند، نبی عاصی خواهد بود چون برخلاف مقتضای تقدیر رفتار کرده است.

11- مفسده دیگر آنکه بمقتضای این مذهب لازم می آید نسبت سفاهت و حمق را (نعوذ بالله) بساحت الهی روا داریم زیرا خدا کافر را بایمان امر و از معاصی نهی کرد در حالیکه کفر و معصیت را از او خواسته است. تمامی عقلا سفاهت و حمق را نسبت بآنکس روا میدارند که از خواسته خود نهی بآنچه که نمیخواهد امر کند تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً ذات مقدس احدیت بالاتر از او هام این مردم کج فهم است.

12- مفسده دیگر آنکه رضاء بقضا و قدر خدا حرام باشد، چون با فرض مسئله که خدا از کافر کفر خواسته باشد) رضاء بکفر اجماع حرام است چنانکه رضای بقضا و قدر واجب است اگر کفر روی قضا و قدر الهی باشد بر بشر واجب خواهد بود که بآن راضی باشند در حالیکه رضای بکفر قطعاً جائز نیست.

13- مفسده دیگر آنکه لازم می آید بجای اینکه از شر ابلیس بخدا پناه بریم چنانکه مأموریم (1)، باید از خدا به ابلیس پناه بریم، چون این جماعت کفار و ابلیس را گناهکار ندانسته بلکه تمامی شرور و گناهان را بخود خدا نسبت میدهند (العیاذ بالله) پس ذات احدیت برای مکلفین بدتر از ابلیس خواهد بود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

14- لازم می آید وثوق و اطمینان بوعده و وعید خدا پیدا نکنیم زیرا وقتی کذب را توانستیم بساحت مقیم سکبریائی، روا بداریم، در اینصورت از اخبار و گفتارش احتمال کذب خواهد داد روی این زمینه فائده بعثت

ص: 35

انبیاء از بین رفته احتمال خواهیم داد که انبیاء هم کاذب خواهند بود، در آنوقت برای ما راهی بر تمیز دادن بین پیمبران راستگو و دروغگو نمیماند!

15- تالی فاسد دیگر آنستکه لازم می آید جلوگیری از معاصی و اجراء حدود الهی را تعطیل نمائیم زیرا مثلاً وقتی زنا و سرقت با اراده خداوند واقع شوند، سلطان نمیتواند از گناهکاران مؤاخذه کند، زیرا سلطان شخص سارق را از مراد خدا باز میدارد و او را بر خلاف میل خدا و میدارد، پس اگر یکی از ما دیگری را از گناه جلوگیری کند، این برخلاف اراده خدا بوده عامل آن مستحق ملامت است، با این کیفیت خداوند دو شی متناقضاً خواسته زیرا معصیت مراد خدا و جلوگیری از آن هم مراد او است.

16- اشکال دیگری که پیش می آید اینستکه، برخلاف معقول و منقول رفتار کنیم زیرا چنانکه سابقاً گفتیم علم بدیهی داریم که افعال اختیاری ما مستند به خود ما بوده مطابق میل و اراده ما واقع میشوند مثلاً وقتی حرکت بسمت راست را اراده کنیم حرکت سمت چپ واقع نشده و بالعکس همچنین است و شك در این مطالب بدیهی عین سفسطه است و اما مخالفت با ادله نقلی از این راه است که قرآن مجید افعال بشری را هستند بخود آنها . میداند ذیلاً آیات مربوطه نقل میشود:

1- و ابراهیم الذی وفی (1) (سوره نجم آیه 37)

2- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (2) (ص-27)

ص: 36

---

1- و ابراهیم که وفا کرده است

2- پس وای برای کسانی که کافر شدند، از آتش

- 3- ادخلو الجنة بما كنتم تعملون (1) (نحل 32)
- 4- اليوم تجزى كل نفس بما كسبت (2) (غافر 17)
- 5- من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها وهم لا يظلمون (3) (انعام 160)
- 6- لتجزى كل نفس بما تسعى (4) (طه 15)
- 7- هل تجزون الا ما كنتم تعملونه (5) (نمل 90)
- 8- ليوفيهم اجورهم (6) (فاطر 25)
- 9- لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت (7) (بقره 286)
- 10- فيظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات (8) (سبا 16)
- 11- كل امرء بما كسب رهين (9) (طور 21)

ص: 37

- 
- 1- داخل بهشت شوید بآنچه که عمل کردید
- 2- امروز هر نفسی بآنچه که کسب کرده جزا داده میشود
- 3- هر کس عمل نیکی آورده مقابل آن برای او است و هرکس عمل بدی آورد جزا داده نمیشود مگر بمثل آن و آنها مورد ظلم واقع نمیشوند
- 4- تاهر نفسی بآنچه که کوشیده جزا داده شود
- 5- آیا جز به آنچه عمل کردید جزا داده میشود؟
- 6- تا مزدهایشان را وفا کند
- 7- برای او است آنچه بدست آورده و براو است آنچه اکتساب نموده
- 8- پس بواسطه ستمی که از ناحیه یهودیان رفت هر چیزهای پاکیزه را برایشان حرام کردیم
- 9- هر مردی در گرو آنچه هست که بدست آورد

12- من يعمل سوء يجزيه (1) (نساء 123)

13- وما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلو موني ولو موا انفسكم (2) (ابراهيم 22)

14- من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها (3).

15- ذلك بما قدمت يداك (4) (حج 10)

16- وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم (5) (30)

17- ان الله لا يظلم مثقال ذرة (6) (نساء 45)

18- وما ربك بظلام للعبيد (7) (فصلت 46)

19- و ما ظلمنا هم ولكن كانوا انفسهم يظلمون (8) (نحل 118)

20- ولا يظلمون فتىلا (9) (اسراء 71)

ص: 38

---

1- هر کس عمل بدی کرد بهمان جزا داده میشود

2- مرا بر شما سلطه ای نیست جز آنکه شما را بخوانم و شما مرا اجابت کنید مرا ملامت نکنید خود را سرزنش کنید!

3- هر کس عمل نیک انجام دهد برای خود کرده و هرکس بدی کرد بر خود کرده است

4- این بسبب چیزی است که قبلا انجام دادی

5- هیچ مصیبتی بشما نمیرسد جز آنکه بدست خود کسب کردید

6- خداوند متعال بقدر مثقال ذره ای ظلم نمی کند

7- پروردگار تو ستم بر بندگان روا نمیدارد

8- ما آنها را ستم نکردیم ولی خود بخود ستم کردند

9- ستم نمیشوند بقدر تار میان هسته خرما

(در این آیات خداوند متعال اعمال بشر را بخود آنها نسبت داده نتایج آنها را عائدخودشان قرار میدهد) کدام ظلم بالاتر از اینکه شخصی را بر فعلیکه انجام نداده عذاب کنند با اینکه آن فعل از شخص عذاب کننده سرزده باشد، ممکن است خصم سه اشکال بر ما وارد کند:

1- محال است شخص قادر مقدورش را بدون مرجح انجام دهد، وقتی هم که مرجح پیدا شد قهراً فعل واجب میشود پس قدرت بر آن را ندارد.

2- اگر اعمال از خدا نباشد لازم میآید که ماهم با خدا در انجام اعمال و افعال شریک باشیم با اینکه چنین نیست.

3- خداوند در قرآن میفرماید: واللّه خلقکم وما تعملون (2) خداوند شما را و آنچه که عمل میکنید آفرید.

جواب از اشکال اول اینستکه میگوئیم خداوند متعال قادر است اگر قدرت محتاج بمرجح باشد و مرجح اثر را واجب کند لازمهاش اینست که خداوند متعال در افعال خود مختار نبوده ملزم و مجبور باشد، و اگر خداوند را موجب و مجبور بدانیم سر از کفر بیرون می آورد. و از اشکال دوم چنین جواب میدهیم که هیچگونه شرکتی بین خدا و بنده در اعمال واقع نشده و خداوند متعال میتواند بر بنده قهر ورزد یا از او در گذرد از باب مثال اگر سلطان شخصی را بر بعضی شهرها ولایت دهد، پس آنشخص بجای عمران و آبادی و اصلاح، دست بظلم و قتل و

ص: 39

---

1- خدا ظلم بنده گان را نخواسته است

2- سوره صافات آیه 96

غارت زند در اینجا سلطان توانائی دارد که والی خود را تنبیه یا اعدام کند و از او انتقام گیرد، و آنچه را که والی از مردم ربوده پس گرفته بصاحبان اموال رد نماید اما در چنین مورد سلطان باشخص حاکم و والی شریک نخواهد بود.

و از اشکال سوم چنین جواب میدهیم، این آیه که در اشکال ذکر شد مربوط به بتهایی بود که بت پرستان آنها را بدست خود تراشیده آنها را پرستش میکردند این آیه بر آنها انکار کرده میگوید: عجب! آیا ساخته های دست خود را میپرستید؟ (1) در حالیکه شما و آنچه را که ساخته اید آفریده شده خداوند متعال هستید!

### عقیده اشاعره درباره خدا و دیگر چیزها

عقیده اشاعره در باره خدا و دیگر چیزها

اشاعره عقیده دارند که خداوند متعال با چشم سردیده میشود، در حالیکه خداوند متعال مجرد از جهات است، با آنکه خدا میفرماید: چشمها او را نمی بینند ولی او چشمها را میبیند؟! (2).

اشاعره با این گفتار منکر ضرورت شدند، برای اینکه چیزیکه با چشم دیده میشود، در مقابل انسان یا در یمین و یسار او یا غیر آن قرار دارد) در مکان و وضعی قرار داشته با اشاره حس بآن اشاره میشود). اینان بر خلاف تمام عقلا نظر داده میگویند ممکن است در جلوی ما کوههای رنگارنگ مرتفعی از زمین سر بفلک کشیده باشد و ما آنها را نبینیم، و صوتهای رعد آسا و هولناکی در جلوی ما بصدا درآمده باشد، گوش ما

ص: 40

---

1- أتعبدون ما تتحتون؟ سورة صافات آیه 15

2- لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار- انعام 103

آنصداها را نشنود، در جلوی ما قشون مسلح غرق آهن و فولاد باشد که حتی بدنما بجسمشان تماس گرفته باشد در عین حال ما نه بدنشان را ببینیم و نه حرکاتشان را و از آنطرف ممکن است ما در مشرق عالم باشیم و کوچکترین جسم مانند ذره را در مغرب عالم ببینیم اگر چه پرده ها و حائلهائی در میان ما و آن ذره باشد اینها عیناً سفسطه است.

اشاعره میگویند که خدایتعالی در ازل که اصلاً مخلوقی وجود نداشت آمر و ناهی بود خطاب بجهانیان کرده اول به پیغمبر گفت: ای پیغمبر از خدا پرهیز (1)! بعدای اهل ایمان از پروردگارتان پرهیز نمائید (2) ای مردم از خدا پرهیز کنید (3) در هر حال خداوند با این نحو خطابات خود را انجام داد!

این عقیده مثل این را میماند که شخصی در اطاق خانه اش بنشیند نسبت بغلامانش که بعد آنها را خواهد خرید بگوید: ای سالم! برخیز، ای غانم غذایت را بخور ای نجاح داخلشو، بعد بآنشخص بگویند آقا که را صدا میکنی؟ وی در جواب بگوید غلامانم را که پس از بیست سال آنها را خواهم خریداری کرد هر عاقلی چنین شخص را بسفاهت و حماقت منسوب میدارد با این وصف چنین نسبتهای ناروا را چگونه بخدا میدهند (نعوذ بالله بغیر از شیعه امامیه و اسماعیلیه، فرق اسلامی سنت و جماعت همه عقیده دارند که انبیاء خدا و ائمه هدی معصوم نیستند. و روی این حساب ایشان نسبتهای دروغ و سهوا حتی سرقت را هم برای انبیاء تجویز کرده اند. روی این پایه وثوقی بگفتارشان برای خلق

ص: 41

---

1- احزاب آیه 1

2- بقره 177

3- نساء 1

باقی نمانده و با احتمال اشتباه از ایشان چگونه میشود از ایشان پیروی نمود؟!!

ائمه دین از نظر اشاعره بتعداد معینی انحصار نداشته بلکه وقتی بیک نفر از فامیل قریش بیعت کنند، او با مامت منصوب گشته، اطاعت از او برخلق واجب میشود، اگر چه آن امام مجهول الحال، و مجهول الهویت بوده، در نهایت فسق و کفر و نفاق هم باشد.

این فرقه اخذ برای وقول به قیاس را روا داشته بدعتهایی به دین آمیخته و احکام شرع را تحریف وزیر و بالا کرده نتیجه مذاهب چهارگانه (1) را که در زمان پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و اله وسلم) و صحابه اثری از آنها نبوده بوجود آورده اند.

اینها گفتار صحابه رسول خدا را که بر ترك اخذ به قیاس تصریح نموده گفته اند: «اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود اهمال نموده اند (یا تأویل کردند) و همین اخذ به قیاس باعث شد که بامور شنیعی بگرایند: از جمله ازدواج دختری را که از زنا بوجود آمده بر پدرزانی خود حلال دانسته اند. همچنین حد شرعی را نسب به کسیکه با مادر یا دختر یا خواهر خود بواسطه عقدی همبستر شده، ساقط بدانند در صورتیکه فاعل علم به حرمت عمل و بطلان عقد و پیوست نسب داشته است و نیز بر کسیکه چیزی

ص: 42

---

1- مذاهب چهارگانه عبارتند از مذهب مالکی، که تابع مالک بن انس میباشند و مذهب حنفی که تابع ابو حنیفه و مذهب حنبلی که تابع احمد بن حنبل و مذهب «شافعی» که تابع محمد بن ادریس شافعی میباشند. البته مذاهب زیادی از این چهار مذهب انشعاب یافته که هر يك دارای مذاق خاص و عقائدی جداگانه شده اند. برای توضیح بیشتری بکتاب مربوطه که در تاریخ ادیان و ملل و نحل نوشته شده مراجعه گردد

بر آلت خود پیچیده با مادر یا دخترش زنا کند حد شرعی را اسقاط نموده، همچنین حد را بر لواط کننده بردارد با اینکه لواط بدتر و فجیعت‌تر از زنا است.

از جمله امور شنیعی که اینها میگویند اینست، ایشان نسب شخصی را که در مشرق عالم است بشخصی که در مغرب است الحاق میکنند باین طور که اگر شخص دختر خود را که در مشرق است بعقد مردی پدرش در مغرب عالم هستند در آورد، و آن پسر و پدر تا ششماه پیش هم بمانند و از هم جدا نشوند بعد از انقضای ششماه اگر از دختر در مشرق ای متولد شد آن بچه از آن پسر و ملحق به وی است با آنکه آن پسر پسر در مغرب ششماه متوالی از پدرش جدا نشده بود و اصلاً رسیدن آن پسر به آن زن ممکن نشود مگر بعد از سالیانی سیر و سفر و عجیبت آنکه اگر سلطان آن پسر را از حین عقد حبس نماید و دست و پای او را قید نماید و مدت پنجاه سال با مستحفظین و مأمورین او را نگاه بدارد و بعد از پنجاه سال او را رها کند وی بخانه خود بیاید ببیند که عیالش اولاد زیادی آورده و آن اولاد صاحب اولاد شده همه این فرزندان را باین پدری الحاق میکنند که حتی برای یکبار هم باعیال خود همبستر نشده نزدیک نکرده است، و با زن دیگری هم نزدیک نشده است. همچنین خوردن نبیذ آبجو را که با شراب از نظر مست کردن یکسان است، مباح و حلال دانسته، وضو را با نبیذ، نماز را با پوست سگ آنهم روی نجاست خشک شده انسان، جائز میدانند.

یکی از فقهای شیعه در حضور پادشاه بود که عده ای از تابعین مذهب ابوحنیفه هم حضور داشتند، نماز حنفیان را عملاً توضیح داد، برخاست

با نیت وضوء ساخت و داخل خانه غصبی شد و بدون نیت بزبان فارسی تکبیرة الاحرام گفت خدا) بزرگتر است آنگاه بجای حمد و سوره گفت مدهامتان (1) یعنی دو برگ سبز، بعد بدون طمأنینه سرش را خم کرده سپس پیشانی بزمین نهاده سجده کرد بعد سرش را بقدر لبه شمشیر بلند نموده دوباره بسجده رفت، باز برخاست برای بار دوم بهمین منوال نماز خواند و سرانجام بجای سلام بادی از ماتحت اخراج کرد، پادشاه که پیرو مذهب بوحنیفه بود بعد از تحقیق وقتی دانست نماز حنفیان باین سبک است، از مذهب حنفی بیزار شد.

اینها میگویند اگر غاصبی در شی غصبی تصرفی کند که آنشی را تغییر دهد، مثلاً گندم غصبی را تبدیل به آرد کند برای غاصب تصرف در آرد اشکالی نخواهد داشت و روی این حساب اگر سارقی وارد خانه کسی شد و در آن خانه گندمی دید پس بوسیله آسیا و حیوانات آسیاگردان صاحب گندم، گندم را آرد کرد، مالک آرد میشود اگر مالک گندم وصاحبخانه برسد، و با غاصب بنزاع پردازد، شخص مالک ظالم ولی غاصب سارق مظلوم خواهد بود! در بین زدو خورد اگر مالک گندم، صاحبخانه کشته شود خوش هدر شده اما اگر سارق کشته شد مظلومانه شهید گشته است.

همچنین در باب شهادت زنا، اگر شهود دروغ بگویند حد زنا برزانی اجراء شده و اگر شهود راست گفتند حدزنا از زانی اسقاط میگردد. نیز با اقرار به جرم و اقامه شهود کیفر حد ساقط میشود، روی این پایه ها حدودالهی را از بین برده اند ایشان خوردن گوشت سگ لواط به غلام بازی با شطرنج، خواندن غنا، و نظیر آنان را حلال و مباح دانسته اند.

ص: 44

ما در این مختصر بهمین قدر اکتفاء کرده از ذکر بقیه عقایدشان خودداری میکنیم!

(تا اینجا دلیل اول بر حقانیت مذهب شیعه پایان یافت)

ص: 45

دلیل دوم بر حقانیت مذهب شیعه و واجب الاتباع بودن آن استدلالیست که دانشمند عالیقدر شیعه خواجه نصیر الملة والحق والدین محمد بن حسن طوسی قدس الله روحه (1) در پاسخ پرسشیکه در این باره از ایشان شده بود

ص: 46

1- مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند نابغه اسلامی در سال 597 هجری در طوس چشم بجهان گشود وی از اعظام فلاسفه مسلمین و اکابر حکمای متبحرین، مجمع مکارم اخلاق و در دانش و بینش شهره آفاق است. در کلام و حکمت الهیات، علوم اسلامی ماهر بوده و کتاب تألیف کرده اغلب کتب ایشان بزبانهای زنده جهان ترجمه شده در دانشگاههای جهان مورد مطالعه است و تدریس بزرگانی مانند علامه حلی صاحب این کتاب و قطب الدین شیرازی و ابن میثم بحرانی و دیگر اکابر از حوزه درس ایشان استفاده میکردند این رجل عالیقدر خدمات گرانبهائی در مواقع حساس به اسلام کرده که فوق العاده حائز اهمیت است از جمله در موقع هجوم و حمله مغول بممالک اسلامی و قتل عام و غارت شهرهای اسلامی که حتی به بچه های شیر خواره و حیوانات هم رحم نمیکردند، این رادمرد با سیاست علمی به هلاکوخان پادشاه مغول نزدیک، وزارت او را بعهدہ گرفت بدینوسیله مغول خونخوار را تحت نفوذ خود در آورده جلوی بسیاری از مفاسد آنها را گرفت تا آنجا که توانائی داشت در احیاء خاک پاک وطن ایران و ترویج فضل و دانش و پیاداشتن مذهب حقه شیعه اثنی عشریه همت گماشت، بدستور او رصدخانه های بزرگ و مهمی در بعضی از شهرها ساخته اند. جریان مذاکرات و گفتگوهای او با هلاکوخان معروف است از آنجائیکه در پیش هلاکوخان منزلت فوق العاده پیدا کرده بود بعضی از علماء سنت و جماعت بر او رشک برده وقتی مادر هلاکو در گذشت آنعالم سنی، وقت را غنیمت شمرده بهلا کو گفت از جمله عقائد اسلامی اینست که دو ملک می آیند و در شب اول قبر از اموات سؤالاتی میکنند و چون مادر شما از دادن جواب عاجز است از اینرو دستور دهید خواجه نصیر را با او دفن کنند تا جواب را بمادر شما تعلیم کند وقتی خواجه قضیه را فهمید بشاه گفت آری برای همه کس حتی برای شما سلاطین سؤال در قبر هست مرا برای خود نگاهدار و فلان عالم را (یعنی همان عالم سنی را در قبر نزد مادرت بفرست تا جواب ملکین را بگوید. پس هلاکو امر کرد و آنعالم سنی را زنده زنده با مادرش در قبر گذاشتند و خاک بر سرش ریختند و در هر حال وفات خواجه بقول مشهور در سال 672 هجری در بغداد واقع شد و مطابق وصیت جنازه را به مشهد کاظمین انتقال داده تمام بزرگان وقت در تشییع جنازه حاضر شدند وقتی میخواستند که در پائین پای آن دو بزرگوار حفر قبر نمایند ناگاه سردابی مزین پیدا شده در آن نوشته شده: بود این قبر ناصر بالله عباسی است که برای خود تهیه دیده، معلوم شد که آن قبر برای ناصر لدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی تهیه شده بود لکن نصیصش نشده و در رصافه دمشق بخاک سپرده شده بود پس جسد پاک خواجه را در آن سرداب حاضر شده، نهاده بر لوح قبرش نوشتند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید عجیبت آنکه تاریخ بنای سرداب همان سال ولادت خواجه بود

گفتند: پیغمبر اسلام فرمودند: بزودی امتانم به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند يك فرقه از آنها اهل نجات و باقی اهل آتشند و از طرفی در یک حدیث صحیح مورد اتفاق فرقه اهل نجات و فرقه های آتشی را بخوبی معین کرده است و آنحدیث اینست: «مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است هرکس وارد آن کشتی شده نجات یافت و هر آنکس که از کشتی سر باز زد هلاکت یافت، چنانکه معلوم است فرقه ناجیه فرقه شیعه امامیه اند چون ایشان متوسل بکشتی نجات اهل بیت رسولند، وانگهی مذهبشان مغایر مذاهب دیگر بوده و در عین حال با مذاهب دیگر در اصول شرکت دارد.

دلیل سوم بر حقانیت مذهب شیعه امامیه آنستکه شیعیان قطع دارند که خود و پیشوایانشان از اهل نجات هستند و غیر خود را اهل نجات نمیدانند در حالیکه اهل سنت نه یقین با اهل نجات بودن خود دارند و نه بدیگران در اینجا البته پیروی کسانی که یقین و قطع دارند سزاوارتر خواهد بود. از باب مثال اگر فرض کنیم دو نفر از بغداد بقصد کوفه رهسپار میشوند و هر یک راه جداگانه وراء راه رفیقش را در پیش میگیرد، نفر سومی پیدا میشود که میخواهد بکوفه رود این نفر سومی از یکی از آن دو نفر میپرسد آقا کجا میروی؟ وی میگوید کوفه میروم باز میپرسد آقا آیا راهیکه انتخاب کردی تورا بمقصد میرساند؟ آیا مخوف است؟ آیا راه امن است؟ آیا راه رفیق تو بیمناک است؟ آیا انسان را بمقصد میرساند؟ وی در پاسخ این سؤالات اظهار بی اطلاعی کرده: میگوید من خبری در این باره ندارم سپس این سومی از رفیق او همان مطالب را میپرسد وی در جواب میگوید: آری من قطع دارم راهی که من انتخاب کرده ام مرا بدون هیچ واهمه باکمال امنیت بمقصد یعنی کوفه میرساند حالا اگر شخص سومی از مرد اولی پیروی کند عقلاء او را در شمار سفهاء آورند و اگر از مرد دومی تبعیت کند به دانائی و حزم و احتیاط، منسوبش دارند!

### دلیل چهارم

دلیل چهارم بر حقانیت مذهب شیعه اینست که ایشان احکام مذهبشان را از پیشوایان و امامان معصوم خود که در فضل و دانش و ترک دنیا و ادب و پارسائی مشهور و معروف بوده اند گرفته اند این امامان پیوسته سرگرم عبادت خدا و دعا و تلاوت قرآن از زمان طفولیت تا آخر عمر بوده اند امامان علوم را بمردم می آموختند مقامشان بقدری ارجمند است که خداوند متعال در قرآن در حق ایشان سوره هلاتی (سوره انسان) آید تطهیر (1)، آیه مودت (2)، آیه مباحله (3) و غیر آن را فرستاد. حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند، با آنهمه گرفتاریها که در جنگها داشت تلاوت قرآن میکرد!

### اولین امام

اولین امام شیعیان حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که بعد از رسول خدا بهترین خلق خدا برد؛ خداوند متعال در آیه مباحله او را بمنزله جان پیغمبر شمرده رسول خدا با او صیغه اخوت خوانده بود، دخترش را

ص: 49

---

1- احزاب 33

2- شوری 23

3- آل عمران 61

بعلی (علیه السلام) تزویج کرده خلاصه فضیلت علی (علیه السلام) از شماره بیرون است (1)، معجزات بسیاری از آنجناب ظاهر گشته که حتی بعضی از مردم در باره او ادعای خدائی کرده حضرت آنها را کشت باز عده ای دیگر همان سخن را تکرار کرده مانند غلاة و نصیریہ (2).

ص: 50

1- سبط بن جوزی در تذکرة الخواص میگوید: مجاهد روایت کرد که مردی از ابن عباس پرسید چقدر فضائل علی (علیه السلام) زیاد است گمان میکنم به سه هزار برسد؟ ابن عباس گفت به سی هزار نزدیکتر است تا به سه هزار بعد ابن عباس گفت اگر درختان قلم و آب دریاها مرکب، و انس و جان نویسنده و حسابگر بشوند، فضائل (علی) را شماره نتوانند کرد. در کتاب «الغدیر» فرماید: معویة بن ابی سفیان نامه ای باین عنوان برای امیر المؤمنین نوشت که انلی فضائل کان ابی سیداً فی الجاهلیة وصرت ملکاً فی الاسلام، وانا مهر رسول الله وخال المؤمنین وکاتب الوحی برای من فضائلی است پدرم در جاهلیت رئیس بود و خود من در اسلام پادشاه شدم پیغمبر داماد من بود، من دائی مؤمنین هستم، من کاتب وحی میباشم!، وقتی آن نامه بدست امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، فرمود: «بالفضائل بیغی علی ابن آكلة الأكباد؟ آیا با فضائل بر من طغیان میکند پسرزن جگر خواره؟! بعد فرمود ایغلام بنویس در جوابش (این کلمات را): محمد النبی اخی و صنوی \*\*\* و حمزة سید الشهداء عمی و جعفر الذی یضحی و یمسی \*\*\* یطیر مع الملائكة بن أمی و بنت محمد سکنی و عرسی \*\*\* منوط لحمها بدمی و لحمی وسطا احمد ولدای منها، \*\*\* فایهم له سهم کسهمی، سبقتکم الی الاسلام طراً \*\*\* علی ما کان من فهمی و علمی، فاوجب لی ولایتہ علیکم \*\*\* رسول الله یوم غدیر خم فویل ثم ویل ثم ویل، \*\*\* لمن یلقى الاله غداً بطلمی، جواب نامه حضرت وقتی بمعویة رسید به اطرافیاناش گفت آن را مخفی کنید زیرا اگر اهل شام بفهمند مایل به علی (علیه السلام) می شوند

2- غلاة کسانی بودند که در محبت علی و اولادش و عظمت آنها غلو کرده آنها را تا بسرحد خدائی میرسانده اند مطابق تواریخ عده ای را علی (علیه السلام) از کوفه بجای دیگر تبعید کرد که من جمله عبدالله بن سبا بوده است گو اینکه بنا بگفته بعضی اعلام وجود عبدالله سبا افسانه و دروغ بوده اصلاً چنین شخصی نبوده است و نصیر به عنوان فرقه ای است از غلاة شیعه که اتباع محمد بن نصیر نمیری بوده و امام علی النقی (علیه السلام) را رب دانسته خودش را هم مرسل از طرف رب میپنداشته است. ایشان نکاح با محارم و نیز لواط را تجویز می کردند ولی موافق نقل کشی ایشان بنبوت محمد بن نصیر فهری نمیری قائل بودند اما معروف ما بین شیعه از شعب سبائیه معتقد بر بوبیت علی (ع) و اتباع شخصی نصیر (بر وزن جمیل) نام یا محمد بن نصیر بوده اند

بعد از آنحضرت دو فرزندش حسن و حسین فرزندان دختر رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت بوده خود پیغمبر درباره امامت آن دو نص و تصریح کرده بود آند و بزرگوار، زاهدترین، و دانشمندترین مردم زمان خود بودند، در راه خدا جهاد می کردند حضرت مجتبی (علیه السلام) در زیر لباسهای فاخر لباس پشمینه می پوشید بدون آنکه کسی بفهمد (1) در وقتیکه حسین طفل

ص: 51

---

1- شبلنجی در نور الابصار ص 173 گوید: روزی حسن (علیه السلام) نشسته بود سائلی پیش آمد کمک خواست، اتفاقاً در آنموقع خدمت حضرت پول یا مالی وجود نداشت حضرت از ردسؤال سائل حیا کرد باو فرمود ای مرد تو را بچیزی هدایت نکنم که از آن خیری بتو عائد گردد؟ آنمرد گفت مانعی ندارد ممنون می شوم! فرمود برو پیش خلیفه (در زمان یکی از خلفاء ثلاث بود) دختر خلیفه تازه در گذشته تابحال کسی با و تسلیت نگفته است تو برو با این عبارت او را تسلیت بگو تاخیری بتو برسد: الحمد لله الذی سترها بجلوسك علی قبرها ولا- هتکها بجلوسها علی قبرك پس آنمرد بنزد خلیفه رفت و بهمان عبارت که حضرت مجتبی با و تعلیم داده بود او را تعزیت باد گفت، وقتی خلیفه آنرا شنید تمام اندوهش زائل شد و جائزه شایسته ای بآن سائل عرب داد بعد خلیفه پرسید تو را بخدا این عبارت تعزیت از خود تو بود؟ سائل گفت خیر؛ بلکه از حسن بن علی (علیه السلام) بود خلیفه گفت راست گفتی، آن بزرگوار معدن کلمات فصیح است از اینرو دستور داد جائزه دیگر باو دادند

بود روزی رسول خدا او را بر روی زانوی راستش و ابراهیم فرزند خود را بر روی زانوی چپ خود نشانده بود (و بصورت ایشان نگاه میکرد) در آنهنگام جبرئیل نازل شده بعرض رسانید که خداوند نخواسته حسین و ابراهیم هر دو برای تو بمانند یکی از آند و باید حیوة را بدرود گوید، پس یکی از ایشان را اختیار کن، رسولخدا با خود اندیشید که از مرگ حسین من وعلی مرتضی و فاطمه زهرا گریان می شویم اما از مرگ ابراهیم تنها من گریان می شوم پس مرگ ابراهیم را اختیار نموده بعد از سد روز ابراهیم از دنیا رفت و از آن پس هر وقت پیغمبر حسین را میدید می فرمود مرحبا بکسیکه فرزندم ابراهیم را فدای او کردم (1).

ص: 52

1- طبرسی در اعلام الوری ص 216 گوید: عبدالله بن میمون قداح از حضرت جعفر بن محمد روایت میکند که حسن و حسین در حضور رسول خدا کشتی گرفتند (در حینیکه گرم کشتی بودند) رسول خدا فرمود ایهاً حسن خذ حسیناً! ها، حسن حسین را بگیر؛ (خلاصه پیغمبر حسن را تشجیع میکرد) حضرت زهرا(علیهاالسلام) که حاضر بود عرض کرد یارسول الله آیا بزرگی را بر کوچکی تهییج می کنی؟ پیغمبر فرمود، این جبرئیل است که حسین را تشجیع و تهییج می کند می گوید: ایهاً حسین، خذ حسناً! حسن بصری گوید شبی در مسجد الحرام صدای گریه شنیدم، لمعه نوری در تاریکی شب کعبه را روشن کرده، ندائی همانند سروش غیبی در مسجد پیچیده گوش فرا دادم شنیدم که شخصی با خدای خود راز و نیازی دارد، اینچنین خدا را مناجاة می کرد: یا ذالمعالی علیک معتمدی \*\*\* طوبی لعبد تکون مولا\* طوبی لمن بات خانفا و جلا \*\*\* یشکو الی ذی الجلال بلوا\* اذا خلا فی الظلام مبتهلاً \*\*\* اکر مه ربه و لبا\* بخدای کعبه قسم بمجرد اینکه این کلمات از دهان او خارج گشت صدائی دیگر در مسجد الحرام پیچید در جواب آن مناجاة چنین میفرمود: لیبک لیبک أنت فی کنفی \*\*\* و کلما قلت قد سمعنا\* صوتک تشتاقه ملائکتی \*\*\* و عذرك اللیل قد قبلنا\* سل ما تشاء بلاخوف ولا خجل \*\*\* ولا تخف اننی أنا الله\* حسن بصری گفت مرا خوفی عظیم دست داد مدتی بیهوش ماندم و ندانستم بین آن بزرگوار با حضرت پروردگار چه گذشت؟! همه شیرا در بهت و حیرت بسر میبردیم خود را آشکار نمیکردیم. تا هوا روشن شد وقتی نگاه کردم بینم آنشخص مناجات کننده که بود؟ دیدم سرور اولیاء گوشواره عرش خدا زینت دوش مصطفی جگر گوشه فاطمه زهرا حضرت حسین بن علی ع روحی له الفداء است

چهارمین امام شیعیان حضرت سجاد زین العابدین علی بن الحسین ع است، آن بزرگوار روزها را روزه و شبها را بعبادت قیام میکرد قرائت قرآن کرده در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میخوانده است نمازها در پی دعاهائی را که از آنحضرت و نیاکان گرامیش بما رسیده میخوانده است، آنگاه صحیفه را مانند شخص ناراحت بر زمین مینهاد و میفرمود: کجا عبادت ما بعبادت علی (علیه السلام) میرسد؟ آنقدر اشک میریخت که گوشت صورت نازنیش خراش برداشته بود آنقدر برای خدا سجده کرد که به ذوالثنات معروف شد (1). رسول خدا وی را سید عبادت کنندگان نام نهاده بود، هشام بن عبدالملک که ولیعهد زمان بود سالی امیر الحاج شد و بمکه آمد،

ص: 53

---

1- ثنات جمع ثنه (بسکون فاء) بمعنی ورم و پینه است که در سینه و زانوی شتر در نتیجه کثرت تماس بر زمین ایجاد میشود. نظر باینکه حضرت سجاد (علیه السلام) از زیادی سجده پیشانی نازنیش و همچنین دیگر مواضع سجده او ورم میکرد و پینه میبست از اینرو بآن بزرگوار ذوالثنات می گویند آن حضرت پوستهای مواضع سجده را در کیسه ای جمع کرده وصیت فرمود که پس از فوت در کفن او بگذارند

هر چه کوشش کرد که خود را به حجر الاسود برساند و حجر را استلام کند، کثرت جمعیت و ازدحام مردم ما نعش شد از آنجهت در گوشه ای قرار گرفت و طواف کنندگان خانه خدا را تماشا میکرد تا پس از تخفیف جمعیت به طواف خانه و استلام حجر پردازد در این موقع که جمعیت مثل موج دریا برای طواف خانه هجوم می آورد حضرت زین العابدین (علیه السلام) وارد شد مردم وقتی پسر پیغمبر را دیدند بکنار رفته احترام کردند و برای حضرت راه بازکردند تا حضرت باکمال آرامی حجر را استلام کند، هشام وقتی این منظره را دید با اینکه خوب حضرت را میشتاخت غضبناک شد گفت این شخص کیست که مردم اینقدر با و احترام میگذارند؟ فرزدق شاعر معروف حاضر بود (طریق محبت و ولایت را پیموده) گفت اگر تو او را نمیشناسی من خوب او را می شناسم؛ و این قصیده غرا را سرود:

هذا الذى تعرف البطحاء وطأته \*\*\* والبيت يعرفه والحل والحرام (1)

هذا ابن خير عبادالله كلهم \*\*\* هذا التقى النقى الطاهر العلم (2).

يكاد يمسه عرفان راحته \*\*\* ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم (3).

أذا رآته قریش قال قائلها \*\*\* الى مكارم هذا ينتهى الكرم، (4).

ص: 54

- 
- 1- این شخصیتی است که سرزمین بطحاء جای اقدام او را میشناسد خانه خدا حل و حرم او را میشناسد
  - 2- این پسر بهترین بندگان خداست این پرهیزگار، پاکیزه پاك نشانه (هدایت) است
  - 3- نزدیک است که رکن حطیم کف دستش را نگهدارد موقعیکه برای استلام می آید
  - 4- وقتیکه قبیله قریش او را ببیند میگویند تمام بزرگی ها منتهی به بزرگواری های این بزرگوar میشود

ان عد اهل التقى كانوا أئمتهم \*\*\* أوقيل من خير خلق الله قيل هم (1).

هذا ابن فاطمة أن كنت جاهله \*\*\* بجده أنبياء الله قد ختموا، (2).

يغضى حياء و يغضى من مهابته \*\*\* فما يكلم الا حين يتسم، (3).

ينشق نور الهدى عن صبح غرته \*\*\* كالشمس پنجاب عن أشراقها الظلم (4).

مشتقة من رسول الله نبعته \*\*\* طابت عناصره والخيم و الشيم، (5).

الله شرفه قدماً و فضله \*\*\* جرى بذاك له في لوحه القلم (6).

من معشر حبههم دين و بغضهم \*\*\* كفر و قربهم ملجأ و معتصم، (7).

لا يستطيع جواد بعد غايتهم \*\*\* ولا يدانيهم قوم و ان كرموا، (8).

ص: 55

---

1- وقتی که اهل تقوی را شماره کنیم، ایشان پیشوایان متقیانند یا که گفته بشود بهترین خلق خدا کیانند؟ گویند ایشانند

2- اگر تو نمیشناسیش این پسر فاطمه است پیمبران بجد او ختم می شوند جد او محمد خاتم پیغمبران است

3- چشم بهم مینهد بجهت حياء و مردم از مهابت آن بزرگوار چشم فرو می بندند، هیچکس را یارای سخن گفتن، با آنحضرت نیست مگر هنگامیکه وی تبسم می کند

4- نور هدایت از پیشانی سفیدش، شکافته میشود (درخشیده میگردد) مانند خورشید که وقتی بدرخشد تاریکیها از بین می رود

5- وی از رسول خدا ریشه میگیرد و از آنمنبع پرفیض استقاق پیدا می کند عنصرش پاکیزه سجایای اخلاقی و طینتش پاک است

6- خداوند وی را شریف و پیشرو و پرفضیلت کرد چنین فضائلی را قلم قضای الهی بر لوح قدر جاری کرد

7- ایشان خاندانی هستند که محبت بایشان دین و بغض و دشمنیشان کفر، تقرب بایشان پناهگاه و دستاویز است

8- اسب تندرو یارای غایت و نهایت آنان را ندارد مردم هر چه قدر کریم باشند بقدر و کرامت بآنها نمیرسند

هم الغیوث اذا ما ازمة ازمة \*\*\* والاسد اسد الشری و الناس (1) محتدم (2).

لا یقبض المعرب سبطاً من اکفهم \*\*\* سیان ذالك ان اثر و او ان عدموا (3).

ماقال لاقط الا فی تشهدہ \*\*\* لولا التشهد کانت لانه نعم (4).

یستدفع الضر والبلوی بحبهم \*\*\* و یسترق به الاحسان والنعم، (5)

مقدم بعد ذکر الله ذکرهم \*\*\* فی کل برومختوم به الکلم، (6).

من یعرف الله یعرف أولویة ذا \*\*\* فالدین من بیت هذا ناله الامم (7).

ولیس قولک من هذا بضائره \*\*\* العرب تعرف من أنکرت والعجم (8).

ص: 56

1- والبأس (خ ل)

2- آنان بارانهای رحمتند در هنگامیکه دچار سختی و تیره روزی شود و شیران سرزمین شری هستند که مردم از جهت حسد بایشان خشمناکند. شری زمینست در راه سلماء که خیلی پرشیر است) (اگر کلمه بعد از شری و البأس باشد معنی چنین شود که در حمله و جنگ خشمناکند)

3- هیچگاه فقر نمیتواند جلوی بذل و بخشش و دست باز آنها را بگیرد برای آنان مساوی است چه آنکه مالی در دست داشته باشند یا نداشته باشند

4- در مقابل ارباب حاجت هیچ وقت نه نمی گوید مگر در تشهد (که می گوید اشهد ان لا..) اگر مقام تشهد نمی بود بجای نه آری میگفت

5- ضرر و حوادث ناگوار باحب ایشان بر طرف می شود؛ نیکوئیها بخششها نعمتها در مقابلشان بنده ای بیش نیستند

6- بعد از نام خدا نام ایشان مقدم بر همه چیز است در هر کار نیک که کلام پایان می پذیرد!

7- هر شخص خداشناسی اولویت این آقا را میشناسد دین از خانه او بتمام ملتها رسیده است

8- اینکه توگفتی این کیست؟ زیانی بحال او ندارد عرب وغیر عرب تمام جهانیان این آقا را می شناسند (منظور از عجم در اینجا ایران نیست بلکه غیر عرب است)

اشعار ذیل را شاعر توانا و محترم جناب آقای سیدمحمدحسین انوار سردفتر شماره 12 - درجه 1 تهران در ترجمه این قصیده سروده اند:

- بر گفته‌های مرد بداندیش زد رقم \*\*\* کلك فرزدق از سر صدق و صفا به دم  
او را خود اگر شناسد شگفت نیست \*\*\* گفتا زمن پیرس از این مرد محشتم
- 1- بطحا مراین وجود شناسد بهر قدم \*\*\* هم کعبه می شناسد و هم حل و هم حرم
  - 2- فرزند پاك نيك ترین بندگان حق \*\*\* پرهیز کار مردی و در راستی علم
  - 3- یا بد کرامت از کف دست مطهرش رکن حطیم را چو بگردید مستلم
  - 4- افتد قریش را چونظر بر جمال او \*\*\* گویند اوست آیت حق، منبع کرم
  - 5- پاکان روزگار چو آیند در شمر \*\*\* او را مهین شریف شناسند و محترم
  - 6- فرزند پاك فاطمه دخت پیمبر است \*\*\* آن خاتمی که بود به پیغمبران ختم
  - 7- از هیبتش چو دیده فرو بندد از حیا \*\*\* کس را مجال نیست، نگردیده مبتسم
  - 8- نور هدا چوتا بد از آن جبهه منیر \*\*\* چون نور شمس گردد از آن منتفی ظلم
  - 9- پیغمبر خداست نیای مکرمش \*\*\* او هست پاک طینت و باشد نکوشیم
  - 10- فضل و شرافتش ز خداوند کبریا \*\*\* روز ازل بلوح رقم برزده قلم
  - 11- آئین پاك، عشق ولای نیای اوست \*\*\* اینان پناه خلق خدایند و معتصم
  - 12- اسبان تند تاز کریمان روزگار \*\*\* بر گردشان نمی رسد از غایت کرم
  - 13- باران رحمتند به خلقان تشنه کام \*\*\* شیران شرزه اند علی رغم محترم (1).
  - 14- بخشندگی است سیرت آنان بر اه حق \*\*\* گرمال در وجود بود یا که در عدم
  - 15- جز در تشهدش که در آن و اجبست لا \*\*\* حاجات خواه از او نشنیدند جز نعم
  - 16- اینان طیب رنج و المهای امتند \*\*\* چون بنده نیست در کفشان بخشش نعم
  - 17- زنان برند نام چونام خدا برند \*\*\* در اول است رحمت و مسك است در ختم
  - 18- آری زدل شناخته او را خداشناس \*\*\* چون نوردین زخانه او تافت برامم

19- شناسدش اگر که فرومایه عیب نیست \*\*\* کورا عرب به نیک شناسند و هم عجم برند

وقتی فرزاق بالبداهه اینقصیده را پایان رساند، هشام خشمناک

ص: 57

---

1- حسودان خشمناک

گردید (1) دستور داد تا فرزددق را دستگیر و زندانی نمایند. مأمورین فرزددق را گرفته بین مکه و مدینه در جائی بنام عسفان محبوس کردند، فرزددق در بازداشتگاه این شعر را سرود و برای هشام فرستاد:

أنحسني بين المدينة و اللتي \*\*\* اليها قلوب الناس تهوى منيها

تقلب رأساً لم يكن رأس سیدی \*\*\* و غياله حواء بادت عيوبها

وقتی حضرت زین العابدین (علیه السلام) جریان را شنید هزار دینار زر سرخ بنزد فرزددق ارسال داشت. فرزددق پولها را بخدمت حضرت برگردانده پیغام داد یا بن رسول الله من آن شعر را برای محبت خدا و رسول گفتم نه

ص: 58

---

1- ریحانة الادب ج 3 ص 9 گوید: از احياء العلوم نقل است که هشام بن عبدالملک در ایام خلافت حج کرد یکی از اصحاب رسول خدا را خواست، به وی گفتند طبقه اصحاب منقرض شدند گفت یکی از تابعین را بیاورید، پس طاوس یمانی را حاضر کردند طاوس کفش خود را روی فرش هشام از پای بیرون آورد و گفت «السلام عليك» (خلیفه را به کنیه نام نبرد) و بلقب امیر المؤمنین مخاطبش نداشت پیش او نشسته و احوالپرسی کرد گفت کیف انت یا هشام؟ غضب برهشام مستولی شده گفت چه چیز تو را باین کار واداشت که احترام نکردی؟ طاوس گفت اما کفش روزی پنج رتبه در پیش خدا از پا بیرونش می کنم خدا اصلاً غضب نمیکند و اما نگفتن امیر المؤمنین برای اینستکه دروغ بود زیرا اکثر مؤمنین بر امارت تو راضی نیستند و اما اسم گفتن و کنیه نگفتن برای اینستکه خداوند در قرآن بعضی از کفار و دشمنان اسلام را بکنیه نام برده مانند ابولهب و بالعکس دوستان را با اسم ذکر کرده مانند یحیی، عیسی، موسی اما نشستن و بیانایستادن بجهت آنکه از حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) شنیدم که فرمود اگر میخواهی اهل جهنم را ببینی بمردی نگاه کن که خود نشسته و دیگران در اطراف او بیا ایستاده باشند پس هشام متأثر شده خواستار موعظه گردید طاوس گفت از علی (علیه السلام) شنیدم که فرمود در جهنم مارهایی است مانند تلها و عقر بهائی هست مانند قاطر امیر و حاکمی را می گزند که بین رعیت خود به عدل و دادگری رفتار نکند!

برای گرفتن اجرت، ولی حضرت پولها را دوباره برای فرزدق فرستاد پیغام فرمود، ای فرزدق ما خانواده چیزیکه در راه خدا دادیم دیگر آنرا پس نمیگیریم، این بود که فرزدق قبول کرد.

در شهر مدینه مردمی زندگی میکردند که مخارجشان در تاریکی شب از شخص ناشناسی بآنها می رسید و آنها نفهمیده بودند که آورنده کیست اما وقتی که حضرت زین العابدین از دنیا رفت و کمک قطع شد، آن مستمندان تازه فهمیدند که آن آقا حضرت سجاد امام زین العابدین (علیه السلام) بود (1).

ص: 59

1- صاحب کتاب مصباح الحرمین نقل میکند عبدالله بن المبارك (که یکی از زهاد است میگوید سالی از سالها بحج میرفتم از قافله دور افتاده بتوکل قطع مسافت میکردم ناگاه از کنار بیابان کودکی خوردهسال پیدا شد، جامه کوتاهی، پوشیده نعلین در پا دارد نه زادی دارد نه راحله ای، با خود گفتم عجباً سبحان الله بیابان باین مخوفی کودک باین خوردهسالی چگونه بمقصد تواند رسید؛ پس نزدیکش رفتم گفتم ای کودک از کجا میآئی؟ گفت: من الله از جانب خدا گفتم بکجا میروی؟ گفت الی الله بسوی خدا گفتم چه میجویی؟ گفت رضی الله رضایت خدا گفتم زادت چیست؟ گفت تقوی الله (تقوی از خدا) گفتم راحله ات چیست؟ گفت راحلتی رجلاى راحله ام (دوپایم گفتم تو کودک باین خورد سالی بیابان ترسناک چه میتوانی کرد گفت هیچکس را دیده ای که زیارت دوست، رود وی او را محروم سازد؟ من از سخنانش تعجب کردم گفتم خبر ده مرا که تو کیستی؟ گفت چه میپرسی از محنت زدگان روزگار این باب مبالغه کردم گفت و نحن قوم، مظلومون مطرودون، مقهورون، آب دهندگان از کوثریم هیچکس رستگار نشد مگر بوسیله ما، هر کس دوست ما باشد ناامید نمیشود و هر که ما را مسرور کند ما هم روزی او را مسرور میکنیم و هر که دشمن ما باشد در نسل او خللی باشد اینها را گفت و از نظرم غائب شد بسی تأسف خوردم که ندانستم وی کیست؟ چون بمکه رسیدم روزی در مسجد الحرام دیدم جمعیت بیشماری حلقه زده ایستاده اند رفتم بینم غوغا چیست؟ همینکه جلو رفتم همان کودک را دیدم که مردمان پروانه وار گرد شمع وجودش را گرفته بودند و از مسائل حرام و حلال از مشکلات قرآن و دقایق حدیث از وی میپرسیدند وی هم با لسان فصیح مشکلات مردم را حل میکند از یکی پرسیدم این کیست؟! گفت وای بر تو اینرا نمیشناسی؟ این کسیستکه سنگریزه های بطحا ویرا میشناسند، این قره العین حسین بن علی بن ابی طالب است، این زین العابدین است. چون اینرا شنیدم گریان و نالان حضورش رفته دست و پایش را بوسیدم و زیارتش کردم

پنجمین امام شیعیان فرزند زین العابدین حضرت امام محمد باقر است که از کثرت عبادت و زهد و پارسائی بالاترین مردم عصر خود بود بطوریکه از زیادی سجود پیشانی آنحضرت شکافته شده بود وی دانشمندترین مرد زمان خود بود رسول خدا ویرا «باقر» نامید وسیله جابر بن عبدالله انصاری با آنحضرت سلام رسانید موقعی که حضرت باقر طفل کوچکی بود جابر خدمت او رسید عرض کرد آقا جدتو رسول خدا بتوسلام میرساند. حضرت فرمود بر جدم سلام باد! بعد فرمود ای جابر مطلب از چه قرار بود؟ جابر گفت من خدمت رسول خدا مشرف بودم در حالیکه حسین (علیه السلام) کنار آنحضرت بود پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) با او بازی میکرد بعد فرمود ای جابر برای این فرزندم فرزندی بدنیا می آید که نامش علی (علیه السلام) است وقتی روز قیامت شود منادی ندا در دهد بیا ایستد سید عابدین در آنحال پسر این فرزندم برمیخیزد پس از آن برای سیدعابدین فرزندی بوجود خواهد آمد که نامش باقر است او شکافنده علوم است وقتی او را دیدی سلام من بوی برسان « ابوحنیفه وغیر او از امام محمد باقر حدیث روایت کنند!

امام ششم

ششمین امام شیعیان حضرت جعفر صادق (علیه السلام) فرزند امام باقر (علیه السلام) است آن بزرگوار فاضلترین و عالمترین شخص اهل زمان خود بود، مورخین گفتند، وی ریاست را کنار گذاشته، سرگرم عبادت شد.

عمر بن ابی مقدم گفت هنگامیکه نظرم بر امام صادق می افتاد یقین پیدا میکردم که از تبار پیغمبران است.

آن بزرگوار فقه امامیه و معارف حقه و عقائد یقینیه را منتشر ساخت، بهیچ قضیه ای خبر نمیداد مگر آنکه همانطور واقع میشد، و از اینجهت آن بزرگوار را صادق امین نام نهادند.

هنگامیکه عبدالله بن حسن بزرگان علویان را برای بیعت کردن به دو پسرش (محمد و ابراهیم) جمع کرد امام صادق باو فرمود این بیعت به نتیجه نمیرسد، عبدالله را از آن جمله خوش نیامد، حضرت فرمود: حکومت مال صاحب قبای زرد است منظور، حضرت منصور عباسی بود، وقتی آن مطلب را شنید شادمان شد چون میدانست مطلبیکه امام صادق منصور خبر دهد واقع شده حتماً خلافت، با و میرسد، اما وقتی بنی امیه مسلط شدند منصور فراری بود میگفت پس چه شد قول صادق ایشان؟! اما دیری نپائید گفته امام صورت بسته خلافت به منصور عباسی منتهی شد (فرزندان عبدالله بن حسن هم کشته شدند).

امام هفتم

هفتمین امام شیعیان حضرت موسی بن جعفر امام کاظم (علیه السلام) است که باو (عبد صالح) بنده شایسته خدا می.گفتند آن بزرگوار عابدترین مردم

بود، روزها روزه دار، و شبها عبادت میگذراند، از اینجهت آنحضرت را کاظم میگفتند که هر کسی در غیاب آنحضرت انتقادی از او مینمود، آنجناب مالی یا پولی نزد آنشخص میفرستاد و از این لحاظ خشم خود را فرومیخورد، مخالف و مؤلف فضائل آنحضرت را نقل کرده اند.

ابن جوزی که از علماء حنبلی مذهب است از شقیق بلخی (1) روایت کرده: گفت در سال 149 هـ. بعزم حج روانه مکه شدم تا بمنزل قادیسیه» وارد شدم در آنجا بجوان خوشروی گندم گونی برخورد کردم که لباس پشمینه در بر و قطیفه دیگر بر روی آن پوشیده نعلین پیاداشت دور از مردم بتنهائی نشسته بود؛ در دل خود گفتم حتماً این جوان از صوفیان است میخواهد سربار مردم شود الان پیش او میروم تا تو بیخش کنم، وقتی نزدیکش رسیدم فرمود یا شقیق اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم از بسیاری گمانها پرهیز کنید چون بعضی از گمانها گناهست وقتی اینرا شنیدم در دل خود گفتم این بنده صالح خداست که از راز درونم خبر میدهد، پس پیش او رفته از او بخواهم که مرا حلال کند یقوت از چشمانم غائب شد؛ وقتی بمنزل

ص: 62

---

1- شقیق بلخی از اکابر مشایخ صوفیه خراسان علم طریقت و اصول تصوف را در آن ناحیه نشر داده وی شاگرد ابراهیم ادهم بود، گویند که حضور حضرت باقر و بخدمت حضرت موسی بن جعفر مشرف شد: گویند که وی در ابتداء امر ثروتمند بود در یکی از سفرها به ترکستان رسید گذارش به بتخانه ای افتاد شخص بت پرستی را دید که در پیش بت جزع و تضرع میکند شقیق به وی گفت این بت بی جان را چرا پرستش کنی؟ خدای اینعالم خالقی است بی نظیر رازق، توانا قادر؛ شخص بت پرست گفت این حرف تو مخالف با عمل است اگر خدا را رازق میدانی چرا اینقدر برای روزی تلاش میکنی؟ پس از این حرف شقیق تنبیه شده برگشت تمام دارائیش را صدقه داد و در دائره سیروسلوک قدم نهاد وفات شقیق بین سال 153 الی 195 واقع شد. قبرش در ختلان نزدیک سمرقند واقع است

«واقصد» رسیدیم آنجوان را در حال نماز دیدم که از خوف خدا اعضایش میلرزید، اشکش سرازیر بود، گفتم الان بنزدش میروم تا عذر خواهی کنم نمازش را تمام کرد من جلو رفتم فرمود « وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدی من گناه کسیرا میبخشم که توبه کرده، ایمان و عمل صالح داشته، هدایت یافته باشد گفتم حتماً اینمرد از ابدال است که دو مرتبه به سر ضمیرم خبر داد تا اینکه بمنزل «زباله» رسیدیم، آنجوان را در بالای چاهی دیدم، در دستش کوزه ای بود میخواست آب بردارد تصادفاً کوزه از دستش بمیان چاه افتاد اما وی دستها را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا توئی سیر آبی من وقتی که تشنه شوم، توئی قوت من هنگامیکه گرسنه شوم، ای آقای من جز این کوزه ظرفی ندارم، شقیق گفت بخدا آب چاه (جوشید) بالا آمد، تا کوزه را گرفت آن را پر آب کرده وضو ساخت، چهار رکعت نماز گزارد، آنگاه به پشته ای ریگ که در آنجا بود رفت قدری از آن را با دست گرفته میان کوزه ریخت (حرکتی داد) و از آن آشامید، تعجب کردم گفتم ای بنده خدا از زیادی آنچه که خداوند بتو روزی کرده بمن اطعام کن، در جواب گفت ای شقیق همیشه نعمت ظاهر و باطن خدا برای ما فراهم بود، گمان خود را نسبت بخدای خود نیکو گردان، بعد کوزه را بمن داد آشامیدم دیدم آرد و شکر بهم آمیخته است چنان لذتی بردم که تا بحال لذیذتر و خوشبوتر از آن نیاشامیده بودم، بطوریکه تا چند روز احساس گرسنگی و تشنگی نکرده ام، بعد دیگر آن آقا را ندیدم تا وارد مکه شدم نیمه شبی او را در کنار قبه ناودان دیدم که بنهایت خضوع و خشوع و ناله و گریه نماز میخواند، تا فجر طالع شد، در سجاده نشسته خدا را تسبیح میگفت، بعد نماز صبح را خواند، سپس

هفت بار دور خانه خدا را طواف کرد، آنگاه از مسجد خارج شد، من هم دنبال سرش بیرون آمدم دیدم اطرافیان و غلامان گردش را فرا گرفتند او را غیر از آنچه که در راه تنها دیده بودم مردم بخدمت او میرسیدند سلام و تحیت تقدیم میداشتند و تبرک می جستند پس من از شخصی پرسیدم این بزرگوار کیست؟ گفت عجیب است آیا تا بحال او را ندیده بودی؟ آیا وی را نمیشناسی؟! این آقا امام و پیشوای خلائق فرزند جعفر صادق (علیه السلام) حضرت موسی کاظم است گفتم چنان کراماتی از چنین بزرگواری عجیب نیست. این حدیث را عالم حنبلی ابن جوزی نقل می کند (1).

ص: 64

1- در ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه ص 322 فرماید: بعد از اینکه حضرت موسی بن جعفر را هرون عباسی دستگیر کرد و بدست فضل بن یحیی داد تا او را زندان کند و بر او سخت گیرد و توسعه ندهد، فضل که آنهمه زهد و ورع و تقوی و عبادت از آنجناب مشاهده کرد قدری بآن بزرگوار توسعه داد اینجریان بگوش هرون رسید، در آنموقع هرون بغداد نبود بلکه در «رقه» بود هرون فوری به فضل عدم توسعه بر آن حضرت و دستور قتل آنجناب را نوشت و نامه را وسیله قاصدی فرستاد، نامه بدست فضل بن یحیی رسید ولی او در قتل آنحضرت مسامحه میکرد هرون قضیه را فهمید غضبناک شد نامه دیگری برای عباس بن محمد نوشت و بقاصد گفت میروی بغداد اگر موسی بن جعفر را در توسعه دیدی نامه را بعباس بده، نامه دیگر نیز به سندی بن شاهک داروغه بغداد نوشت او را مأمور کرد هر چه عباس به وی فرمان دهد اطاعت نماید، عباس نامه را خواند دید هرون دستور داده که فضل را بخواه و براو یکصد تازیانه بزن موسی بن جعفر را از او بازگیر و بدست سندی بن شاهک آنگاه بده، او نیز چنان کرد فضل را برهنه کرد و سندی صد تازیانه بروی زد وقتی رشید مطلب را شنید مجلسی مفصل تشکیل داد تمام مردم را جمع کرد گفت ایها الناس فضل بن یحیی نافرمانی کرد سخن مرا نشنید چنین صلاح دیدم که او را در اینجا لعنت کنم شما هم او را لعنت کنید، فلعنه الناس من کل ناحیه حتی ارتج البیت والدار بلعنه آنقدر مردم با صدای بلند او را لعن کردند که خانه بلرزه درآمد خالد فضل در بغداد قضیه را شنید فوری خود را به «رقه» که به بغداد نزدیک است رسانید بیراهه از در پشت سر ناگهان وارد بر رشید شد. رشید وحشت کرد؟ یحیی گفت ای پادشاه مؤمنین فضل جوانکی بیش نیست من شخصاً امر شما را اطاعت می کنم، رشید خوشحال شد رو بمردم کرد و گفت ای مردم فضل بن یحیی در موضوعی نافرمانی مرا کرده بود اینک پشیمان شده بطاعت من برگشت حالا او را دوست داشته باشید فقالوا نحن اولیاء من والیت واعداء من عادیت وقد تولیناه مردم گفتند ای امیر ما دوست دوست تو و دشمن دشمن توایم حالا فضل را دوست داریم

روزی حضرت موسی بن جعفر در یکی از کوچه های بغداد میگذشت از در خانه شخصی بنام بشر عبور فرمود صدای ساز و آواز و لهو و لعب بگوشش رسید در هما نحال کنیز کی از میان آن خانه بیرون آمد که در دستش خاکروبه بود آن را بر در خانه ریخت حضرت باو فرمود ای کنیز آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیز بعرض رسانید آزاد است حضرت فرمود راست گفتمی اگر بنده بود از مولایش میترسید، معلوم میشود که آزاد است. وقتی کنیز داخل خانه رفت مولایش که بر سر سفره میگساری و باده بود از وی پرسید ای کنیز چرا دیر کردی؟ کنیز در جواب گفت دم در خانه بمردی برخوردم با من چنین و چنان گفت) وقتی بشر از مشخصات آنمرد پرسید فهمید که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است) بشر با پای برهنه بیرون دوید، از حضرت عذرخواهی کرد گریه نمود و از عملش اظهار شرمندگی کرد و بدست امام کاظم (علیه السلام) توبه نمود و از آن پس از زهاد شد و بنام بشر حافی معروف گردید.

## امام هشتم

امام هشتم

هشتمین امام شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. آن

ص: 65

بزرگوار پارساترین و دانشمندترین اهل زمان خود بوده فقها و جمهور از او حدیث بسیار نقل کنند چون مأمون خلیفه عباسی بمراتب کمال و فضل او اطلاع داشت او را ولیعهد خود قرار داد، آن بزرگوار روزی برادرش زید بن موسی (معروف به زیدالنار) را مخاطب ساخته فرمود:

ای زید آیا تو همان کسی که بنام اینکه فرزند رسولخدائی خونهای ریخته سرراه را بر مردمان گرفتی و مال دیگران را بناحق بردی؟ آیا نادانان و سفهاء کوفه تو را مغرور کردند؟ که پیغمبر فرمود خداوند متعال دامن فاطمه را از آلودگی پاک ساخت و آشرا بر فرزندان او حرام کرده است؟ بخدا قسم فرزندان فاطمه بآن مقام نرسیدند مگر بطاعت خدا اگر تو خیال کردی با معصیت خدا بآن مقام میرسی در این هنگام در پیش خدا از فرزندان فاطمه گرامی تر خواهی بود؟ (در حالیکه چنین نیست. مأمون دستور داد که نام آنحضرت را بر سکه ها زنند و بر تمام ممالک اسلامی بیعت او را اعلام کرد، که حضرت رضا (علیه السلام) امام اهل عالم است از امروز به بعد ما تابع او و آباء او هستیم، لباس سیاه را که شعاع عباسیان بود انداخته و لباس سبز را که شیوه بنی علی بود بتن پوشید. بابونواس بدور شاعر گفته شد چرا حضرت رضا را مدح نمیکنی؟ ابونواس که خدایش خیر دهد فوری این شعر را سرود:

قیل لی أنت أوحده الناس طراً\*\*\* في المعاني وفي الكلام البديه

فلما ذاترتك مدح ابن موسى\*\*\* بالخصال اللتي تجمعن فيه

قلت لا أستطيع مدح امام\*\*\* كان جبريل خادماً لآبيه (1).

ص: 66

1- بمن گفته شده که تو یگانه مردمانی در دانش و معانی بدیهه گوئی برای چه پسر موسی را مدح نمیکنی به خصائل نیکوئی که در او جمع گردیده؛ گفتم من توانائی این را ندارم که امام و پیشوائی را مدح نمایم امامیکه جبرئیل خادم پدر او بود! در اعلام الوری (ص 310) ابن بابویه باسناده عن معمر بن خلاد قال: ریان بن صلت گفت دوست میداشتم که حضرت ابولحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بمن اجازه میداد بخدمت آنحضرت میرسیدم سلام تقدیم میداشتم آنگاه حضرت از لباسهای تن نازینش بمن میپوشانید و سپس از در همهایی که بنام نامی آنجناب سکه زده شده بمن میبخشید حرکت کردم به دم در خانه آقا آقا از میان اطاق صدا زدند ریان بن صلت قصد شرفیابی ما را دارد قدری از لباسهای ما و عطائی از در همهای ما را میخواهد از اینجهت در را گشودند) من وارد بر حضرت شدم سلام عرض کردم حضرت دو پیراهن و سی درهم از در همهای مسکوک بنام آنجناب را بمن بخشید. در انوار البهیه روایتی از عبدالله بن مسعود از رسول خدا نقل میکند که پیغمبر در شماره و تعداد ائمه علیهم السلام چنین میفرماید: «خارج میکند خدا از صلب موسی پسرش علی را که رضا نامیده میشود جایگاه علم و معدن حلم است بعد میفرماید: پدرم فدای مقتول دیار غربت باد...»

نهمین امام شیعیان حضرت جواد الائمه محمد بن علی بن موسی الرضا بود آن بزرگوار در علم و تقوی وجود و بخشش بر رویه پدرش بود، وقتیکه حضرت رضا از دنیا رفت مأمون با امام جواد مهربان گردید، روی این حساب دخترش ام الفضل را بحباله نکاح امام جواد در آورد، قبلاً هم دختر دیگرش را بنام ام حبیبه (خل) ام حبیب بازدواج حضرت رضا (علیه السلام) در آورده بود. بنی عباس وقتی جریان تصمیم مأمون را دانستند برایشان گران آمد مأمون را از آنعمل منع کردند آنها فکر میکردند که اگر ازدواج دختر مأمون با امام جواد سر بگیرد ممکن است منصب خلافت از بنی عباس بیرون رفته بر بنی علی (علیه السلام) راست بیاید چنانکه در معامله مأمون با حضرت رضا (علیه السلام)

همین مطلب را پیش بینی کرده بودند از این لحاظ نزدیکان مأمون بنزدش رفته از او خواهش کردند که از این اقدام صرفنظر نماید گفتند ای خلیفه علاوه بر اینها محمد جواد خوردسال و درس ناخوانده است، مأمون گفت من از شما باو عارفتر هستم و بهترش میشناسم اگر خواستید از او امتحان بعمل آورید تا مراتب فضل و دانش او بر شما معلوم گردد آنها هم پیشنهاد مأمون را پذیرفتند عباسین برای یحیی بن اکثم قاضي القضاة بغداد مال فراوان فرستادند تا از حضرت جواد در مسائل مشکل علمی آزمایش بعمل آورد تا قادر بجواب آنها نباشد وقتی هم برای اینکار تعیین کردند در وقت میعاد یحیی با عده ای از بنی عباس نزد مأمون رفته مأمون فرستاد تا حضرت جواد تشریف آوردند وارد مجلس شده نزد مأمون نشستند، یحیی بن اکثم رو بامام جواد عرض کرد آقا اجازه بفرمائید از شما مسئله ای پرسم، حضرت فرمود هر چه میخواهی پرسش کن یحیی گفت چه میفرمائید درباره شخص محرم که صید کرد؟

حضرت جواد (علیه السلام) در جواب فرمود در حل کشت یا در حرم؟ عالم بود یا جاهل؟ از روی عمد کشت یا از روی خطا؟ آزاد بود یا بنده؟ صغیر بود یا کبیر؟ ابتداء صید کردن او بود یا قبلا هم صیدی کرده بود؟ آنصید از پرندگان بود یا غیر آن از صغار صید بود یا از کبار آن؟ اینمحرم اصرار دارد یا پشیمان شده؟ در شب صید کرد یا در روز؟ احرام عمره بود یا احرام حج؟!

وقتی یحیی بن اکثم آنهمه فروع را از حضرت جواد (علیه السلام) شنیدمات ماند آثار عجز و زبونی در قیافه اش نمودار شد بطوریکه براهل و مبهوت مجلس امر یحیی آشکار گردید یحیی مانند شخص سیل زده دست و پا میزد

همی خواست مفری از خلیفه و عباسیان بخواهد اما مجلس غرق سکوت شده بود مأمون بعد از لحظه ای سکوت مجلس را شکسته سرش را بلند کرد رو وابستگان و حاضرین گفت آیا شناختید آنچه را که انکار میکردید؟! بعد رو با مام کرد و گفت حالا خطبه نکاح ام الفضل را برای خود بخوان سپس حضرت با مأمون به پانصد در هم پول خالص موازی مهر جده اش حضرت زهرا(علیهاالسلام) صیغه عقد را جاری کردند (1).

## امام دهم

امام دهم

دهمین امام شیعیان حضرت علی الهادی فرزند حضرت جواد است

ص: 69

1- بعد از ساعتی مأمون از حضرت خواهش کرد که فدایت شوم اگر صلاح باشد جواب مسائل محرم را بفرمائید تا استفاده کنیم حضرت با کلمات فصیح جواب تمام شقوق مسئله را بیان فرمود که صدای احسنت مأمون بلند شد! بعد عرض کرد آقا حالا شما سوالی از یحیی بفرمائید حضرت رو به یحیی بن اکثم نموده و فرمود بپرسم یحیی گفت بفرمائید اگر جواب را دانستم میگویم والا از شما استفاده میکنم حضرت فرمود ای یحیی بمن بگو این مسئله را که مردی اول صبح بزنی نظر کرد نظرش حرام بود وقتی روز بلند شد بر او حلال شد در موقع ظهر نظر حرام شد در وقت عصر حلال شد در وقت غروب آفتاب حرام شد چون وقت عشاء سید حلال شد موقع نصف شب حرام شد چون فجر طلوع کرد نظر آنمرد بر آن زن حلال گشت جواب این مسئله چیست؟ یحیی که غرق حیرت شده بود عرض کرد آقا من جواب این مسئله را نمیدانم شما بفرمائید تا بهره ببرم. حضرت فرمود: این زن کنیزی بود و این مرد اجنبی بود وقت صبح نگاهش بر این زن حرام بود روز که بالا آمد او را خرید بر او حلال شد وقت ظهر او را آزاد کرد حرام شد وقت عصر او را تزویج کرد حلال شد وقت مغرب او را اظهار کرد حرام شد وقت عشاء کفارہ ظهار را پرداخت حلال شد، نصف شب او را يك طلاق داد حرام شد وقت فجر رجوع کرد حلال شد! در این وقت همه عباسیان بر علم و فضل آنحضرت آگاه شدند و سرعلاقه مأمون را نسبت بآن امام دانستند

بآن بزرگوار از اینجهت عسکری (1) می گفتند که وقتی متوکل عباسی آنحضرت را از مدینه سوی بغداد و از بغداد به «سر من رأی = سامره» حرکت داد نزدیک سر من رأی موضعی بود که آنجا را «عسکر» میگفتند حضرت را مدتی در آنجا نگاه داشتند و سپس به سر من رأی آوردند. حضرت بیست سال و نه ماه در سر من رأی اقامت داشت و علت آمدن آن حضرت از مدینه به سر من رأی این بود که متوکل علی (علیه السلام) را دشمن میداشت، وقتی شنید حضرت هادی در مدینه مورد احترام عموم طبقات است بوحشت افتاد از اینرو یحیی بن هرثمه را خواست و مأمور آوردن آنحضرت کرد، یحیی بن هرثمه بمدینه رفت وقتی اهل مدینه خبر حرکت حضرت را از مدینه شنیدند بر حضرت ترسیدند و صدای شیون و خروش را بلند کردند چون آن حضرت اهل عبادت و برای اهل مدینه پناهگاه و یار و مددکاری بود،

یحیی بن

ص: 70

---

1- در کفایة الموحدين ج 2 چنین میفرماید «از جمله حکایات معروفه آنسرور که از مشهورات بین موافق و مؤالف است که بآنجهت آنجناب و فرزندش را «عسکرین نامیده اند، آنستکه روزی متوکل امر کرد که عسکر و لشکریکه حاضر رکاب او بودند در بلده سر من رأی جمع شوند و حکم کرد که هر يك نفر يك توبره اسب خاک سرخ در مکانی بریرند، لشگریان چنان کردند و تپه و کوه عظیمی را از خاک تشکیل دادند متوکل در بالای آن کوه رفته و از طرفی امر کرد حضرت هادی امام علی النقی و فرزندش حضرت ابی محمد الحسن را حاضر کنند آن بزرگواران حاضر شدند بعد امر کرد همه آن لشگر با زینت هر چه تمامتر در جلوی ایشان سان بدهند (رژه برونند) آنگاه رو بدو امام کرده و گفت (اینست لشکر من) حضرت هادی فرمود ای متوکل آیا میل داری لشگر مرا ببینی؟ عرض کردیلی یا ابا الحسن پس آنحضرت از طریق مقام ولایت تصرف کرد اشاره بطرف آسمان نمود چون متوکل نگاه کرد دید که در میان زمین و آسمان از مشرق تا مغرب از ملائکه پرگشته متوکل از وحشت منظره بیهوش گردید چون بهوش آمد امام هادی باو فرمود ای متوکل ما مشغول بآخرت میباشیم بر تو از جانب ما خوف و ترسی نیست!

هر ثمه قسم یاد کرد که مکروهی بر آنحضرت نخواهد بود، سپس منزل آقا (علیه السلام) را تفتیش کرد وقتی که بجز قرآن و ادعیه و کتب علم چیزی ندید، امام در چشمش بزرگ آمد و خود شخصاً متصدی خدمتگزاری حضرت گردید، وقتی امام (علیه السلام) وارد بغداد گردید بدو یحیی پیش اسحاق بن ابراهیم ظاهری استاندار بغداد رفت اسحق با و گفت ای یحیی این مرد (یعنی حضرت هادی (علیه السلام)) فرزند رسول خداست متوکل خود مقام ارجمندش را میشناسد اگر او را وادار بقتل اینمرد بکنی در آنهنگام پیغمبر خدا در روز قیامت دشمن تو خواهد شد، یحیی در جواب گفت من جز خیر و خوبی چیزی از ایشان ندیدم یحیی بن هر ثمه گوید وقتی وارد بر متوکل شدم، سیرت نیک و زهد و ورع امام (علیه السلام) را گوشزد وی کردم، متوکل هم حضرتش را گرامی داشت چندی بعد متوکل مریض شد و نذر کرد که اگر شفا یافت در اهرم کثیره صدقه بدهد وقتی حالش خوب شد از فقها پرسید چند در هم باید صدقه دهم؟ ولی آنها جواب قانع کننده ای نداشتند این بود که بدنبال امام هادی (علیه السلام) فرستاد و مسئله را از وی پرسید حضرت فرمود باید هشتاد و سه در هم صدقه بدهی متوکل گفت بچه دلیل حضرت فرمود برای اینکه خداوند متعال در قرآن میفرماید: « لقد نصر کم الله فی مواطن کثیرة (1) خدا شما مسلمانان را در مواطن بسیاری (در جنگها) یاری نمود . ما مواطن را حساب کردیم هشتاد و سه مورد بود زیرا پیغمبر اسلام در بیست و هفت غزوه (2) شرکت داشت

ص: 71

1- سوره توبه آیه 9

2- غزوه در تاریخ اسلام بآن جنگهایی میگویند که خود پیغمبر اسلام حضور داشته همراه لشگریان اسلام با دشمن جنگ کرده است، مانند: غزوه بدر، غزوه احد، غزوه خیبر، و غیره

و در پنجاه و شش سریه (1) لشکر فرستاد و خود شرکت نکرد رویهم هشتادوسه مورد میشود.

مسعودی مورخ معروف مینویسد که بعضی از مردم در پیش متوکل از امام علی بن محمد (علیهم السلام) سعایت کردند که شیعیانش از اهل قم برای او اسلحه جمع آوری میکنند و میخواهد بر خلیفه خروج کند، متوکل در نیمه شبی عده ای از اترک را برای دستگیر کردن آنحضرت و تفتیش خانه اش فرستاد، آنها در تاریکی شب از دیوار بالا رفته وارد خانه شدند بداخل اطاقها رفته هر چه جستجو کردند چیزی نیافتند حضرت را در میان خانه ای در بسته یافتند، دیدند وی مشغول بقرائت قرآن است لباس پشمینه ای در بر و روی سنگریزه ها و ریگ نشسته متوجه بخدا و تلاوت آیات قرآن است اترک به هما نحالت آقا را دستگیر و بنزد متوکل بردند، متوکل در مجلس شراب بود جام شراب در دست داشت برخاست حضرت را احترام کرد و در پهلوی خویش نشانند از آنجائیکه شراب کله اش را گرم کرده بود جام شراب را بحضرت تعارف کرد حضرت فرمود ای متوکل هرگز گوشت و خونم بشراب آلوده نشده، صرفنظر کن متوکل صرفنظر کرد، ولی گفت برای من آواز بخوان امام این آیه را خواند! کم تر کوا من جنات و عیون (2) گناهکاران چه باغستانها و چشمه سارها که گذاشته رفته اند « متوکل گفت برایم شعر بخوان حضرت فرمود برای من کمتر شعر روایت شده متوکل گفت از خواندن شعر چاره ای نیست باید حتماً بخوانی حضرت این شعر را انشاد کرد:

ص: 72

---

1- سریه مفرد سرایا دستجاتی بود که پیغمبر برای دفاع و جنگها میفرستاد ولی خود آن حضرت شرکت نمیجست

2- سوره دخان آیه 25

با تو اعلى قتل الاجبال تحرسهم \*\*\* غلب الرجال فلم تنفعهم القتل

واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم \*\*\* واسكنوا حفراً يا بسما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد دفنهم \*\*\* اين الاساور والتيجان والحلل

اين الوجوه اللتي كانت منعمة \*\*\* من دونها تضرب الاستار و الكلل

فافصح القبر عنهم حين سائلهم \*\*\* تلك الوجوه عليها الدود تنتقل

قد طال ما اكلو ادهر أو قد شربوا \*\*\* وأصبحوا اليوم بعد الاكل قداكلوا (1).

متوكل بعد از شنیدن این اشعار چنان گریه کرد که ریشش از اشک چشمش تر گردید.

## امام یازدهم - امام دوازدهم

امام یازدهم

یازدهمین امام شیعیان حضرت حسن عسکری (علیه السلام) است آن بزرگوار مانند پدرش عالم فاضل زاهد بهترین و بالاترین مردمان زمان خود بود عامه و اهل سنت از آنحضرت بسیار روایت کنند.

امام دوازدهم

دوازدهمین امام شیعیان فرزند حضرت عسگری نام مولای ما امام

ص: 73

---

1- مردان نیرومند و مقتدر بر بالای قله های کوهها زندگی کردند تا آنها را از حوادث حفظ کند ولی قله کوهها هم بحال آنها فائده ای نبخشید - بعد از آنهمه عزت از قله هاشان فرود آمدند و بگودالهائی منزل کردند چه بد جایگاهی که نزول کردند - صبحه زنده ای بآنها پس از دفنشان داد زد، کجا است دستبندهای زر؟ چه شد تاج؟ چه شد حلهها؟ کجاست صورتهای ناز و نعمت پرورده که با پرده ها و پارچه ها پوشیده میشد - پس قبر از طرف آنها در جواب زنده گوید این صورتهای است که کرم افتاده ایشان در زمان طولانی صیحه در روزگار خوش خوردند و خوش نوشیدند، الان صبح کردند بعد از آنهمه خوردن خورده میشوند (موجودات دیگری آنها را میخورند)

م ح م د مهدی است. ابن جوزی سند روایت را با بن عمر میرساند که پیغمبر خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود در آخر الزمان مردی از اولاد من که نامش نام من و کنیه اش کنیه من است خروج کند کره زمین را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد» او همان حضرت مهدی است».

اینها پیشوایان معصومند که بنهایت کمال رسیده اند ایشان مانند رهبران دیگر نیستند که سرگرم بحکومت دنیائی خود و پیوسته آلوده به انواع گناه و لهو و شرب و خمر و فجور باشند کار رهبران مادی دنیا تا بانجا کشیده بود که حتی با اقارب و محارم خود عملیاتی انجام داده اند که بین مردم آفتابی شده شهرت دارد حال که مطلب باینجا رسید شیعه امامیه میگویند:

خداوند بین ما و دیگران حکم کند که او بهترین حکم کنندگان است بعضیها چقدر عالی در این باره گفته اند:

إذا شئت أن ترضى لنفسك مذهباً \*\*\* وتعلم أن الناس في نقل أخبار،

فدع عنك قول الشافعي و مالك \*\*\* واحمد والمروى عن كعب الاحبار

ووال أناساً قولهم وحديثهم \*\*\* روی جدنا، عن جبرئیل، عن الباري (1).

من گمان ندارم که هیچ طالب حقیقتی که از روی صفا و اخلاص بر حقائق اینمذهب آگاه شده باشد و مذهب دیگری غیر از این مذهب را باطناً اختیار

ص: 74

---

1- اگر خواستی مذهبی را برای خود انتخاب کنی و مردم را در نقل اخبار می بینی؟ پس قول شافعی و مالک و احمد حنبلی و آنچه که از کعب الاحبار روایت شده واگذار دوست دار مردمی باش گفتار و حدیث آنها را بگیر که میگویند جدما رسول خدا از جبرئیل از خدا روایت نموده است (و آنها ائمه اثنی عشر علیهم السلام هستند)

کند، اگرچه برای فوائد مادی دنیوی ظاهراً مذهب دیگری را انتخاب کرده است چون وقتی دیدند که برایشان مدارس و کاروانسرا و موقوفات قرار داده وضع زندگی ایشان را تأمین می کنند و برایشان حقوق و مستمری قرار داده اند آنها هم مردم را بطرف بنی عباس دعوت کرده عقیده امامت آنها را در قلوب مردم ریشه دار میسازند ما چه بسا بکسانی برخوردیم که در باطن بمذهب شیعه امامیه عقیده داشته اند اما ریاست و حب دنیا و جاه طلبی آنها را از اظهار حق بازداشته بود خود من (مؤلف کتاب علامه حلی ره) بعضی از پیشوایان مذهب حنبلی را دیدم که صریحاً میگفت من بر مذهب شیعه امامیه ام با و گفتم پس چرا بمذهب حنابله تدریس میکنی پاسخ داد که در مذهب شما سور و پول و مستمری در کار نیست. یکی از بزرگترین مدرسین شافعی در حین مرگ وصیت کرد که مردی از مؤمنین شیعه مذهب متصدی امر غسل و دفن و کفن او بشود و پس از مرگ او را به مشهد کاظمین علیهما السلام دفن نمایند!

من (علامه حلی) گواهی می دهم که او بر مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه درگذشت (1).

ص: 75

1- سلطان سنجر پسر ملکشاه سلجوقی وقتی بسطنت رسید نامه ای بحکیم سنائی مکتوب داشت اخبرني ايها العارف بدقائق الامور هل الامر الحق بايدي أهل السنة والجماعة او مع الشيعة الامامية وهل الخلفاء الثلاثة كانوا على طريقة الحق والصواب ام الائمة الاثني عشر من آل محمد الاطياب الانجاب؟ پس حکیم سنائی در جواب نامه سلطان قصیده غرا نوشته که بعضی از ابیات آن اینست: کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن \*\*\* جان نگین، مهر مهر شاخ بی برداشتن تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو \*\*\* کی روا باشد دل اندر بند هر خرداشتن یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن \*\*\* زشت باشد چشمرا بر نقش آذر داشتن احمد مرسل نشسته کی روا دارد خود \*\*\* دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن بحر بر کشتیست لکن جمله در گرداب خوف \*\*\* بی سفینه نوح توان چشم معبر داشتن من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت \*\*\* تا توانی خویشتن ایمن زهر شر داشتن چون همیدانی که شهر علم را حیدر در است \*\*\* خوب نبود غیر حیدر میرومهمتر داشتن کی روا باشد به افسون و حیل در راه دین \*\*\* دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند \*\*\* یادگاری کان توان در روز محشر داشتن چون درخت دین بیاب شرع در حیدر نشاند \*\*\* باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن \*\*\* جز بحب حیدر و شبیر و شبر داشتن مر مرا یاری نکوناید زروی اعتقاد \*\*\* حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر \*\*\* از ره معنی نشاند کفش قنبر داشتن از پس سلطان ملک شه چون نمیداری روا \*\*\* تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن از پس سلطان دین پس چون رو اداری همی \*\*\* جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن ای سنائی وارهان خود را که نازیبا بود \*\*\* دایه را بر شیر خواره مهر مادر داشتن زیور دیوان خودساز این مناقبرا از آنک \*\*\* چاره ای نبود عروسان راز زیور داشتن



بر حقانیت مذهب شیعه امامیه

پنجمین دلیل بر اثبات و حقانیت مذهب شیعه امامیه ایشان در حق اهل تعصب نیستند در حالیکه غیر ایشان راه تعصب را در پیش گرفته اند غزالی و متوکل (خ ل) ماوردی (1) که از پیشوایان شافعیانند گفتند پهن کردن روی قبرها جائز است اما از آنجائیکه رافضیان آنرا شعار خود کرده اند ما از اینعمل اعراض کرده آنرا مانند کوهان شتر برآمده میسازیم.

زمخشری که از پیشوایان حنبلیان است در تفسیر قول خدایتعالی: وهو الذی یصلی علیکم وملائکتہ (2) میگوید: به مقتضای این آیه شریفه صلوات بر فرد مسلمین جائز است ولی چون رافضیان اینرا درباره ائمدشان رسم کردند از اینرو ما آن را منع میکنیم.

مصنف کتاب هدایة که از سنیان حنفی است: میگوید انگشتر در دست راست کردن جائز است ولی چون رافضیان آنرا عادت خود قرار دادند لذا ما آنرا در دست چپ قرار میدهیم.

ص: 77

---

1- در اینجا منظور از متوکل متوکل عباسی نیست بلکه یکی از علماء سنت و جماعت است

2- سوره احزاب آیه 43

امثال این رقم مطالب زیاد است پس بنگرید چگونه راه تعصب را شرع مصطفی را تغییر و تبدیل داده اند با آنکه اخباری پیموده دین خدا و از رسول در این موضوعات وارد است اینان بخلاف حقیقت میگرایند. با چنین وضعیتی آیا میشود سخنانشان را پذیرفت با آنکه چیزهایی در دین بدعت نهادند و خود اعتراف به بدعت بودن آن دارند و با آنکه این را قبول دارند که پیغمبر فرمود: «هر بدعتی گمراهی بآتش جهنم است»؟ و باز پیغمبر فرمود «هر کس در دین من چیز تازه بیاورد که بردینم نباشد چنین شخص مرتد است آنها اگر بخواهند از بدعت برگردند برایشان گران آمده از ترك بدعت نفرت دارند مثلاً نام خلفا را در خطبه ها ذکر میکنند با آنکه بالا جماع در زمان پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) و صحابه آنحضرت و تابعین حتی در زمان بنی امیه و اوائل عباسیین این رسم، نبوده بلکه از ابتکارات و بدعتهای منصور عباسی است، وقتی که بین منصور با علویان اختلاف پیش آمد او گفت «دماغ خود و آنها را بخاک میمالم و بنی تیم (قبیله ابوبکر) و بنی عدی (قبیله عمر) را بر آنها بالاتر قرار میدهم و خلاصه این بدعت همچنان تا به الان ادامه یافته است.

از جمله بدعتها درباره مسح پا است در وضو که آنها بجای مسح پارا غسل میکنند میشوند با آنکه خداوند متعال در قرآن میفرماید :  
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برئوسکم و ارجلکم الی الکعبین (1) «صورتها و دستهای خود را تا مرفق بشوئید آنگاه پاها را هم

ص: 78

میشویند، و مانند دو متعه اینکه قرآن بآندو حکم کرده یکی متعه که میفرماید فمن تمتع بالعمره الى الحج فما استيسر من الهدى. (سوره بقره آیه 196) کسیکه متمتع بعمره است و حج بجا می آورد آنچه را که میسر است از قربانی باید انجام دهد و پیغمبر اکرم برفوت آن متعه متأسف شدند زیرا خودشان حج قرآن بجا آورده بودند و فرمودند اگر آنچه را که برخوردارم کردم پیش بینی میشد قربانی را پیش نمیفرستادم.

باز قرآن درباره متعه میفرماید فما استمتعتم منهن فاتوهن أجورهن فریضه (1) آنچه از زنان بهره بردید مهرشان را واجب است که بپردازید این متعه هم از زمان پیغمبر تا زمان ابابکر و اوائل خلافت عمر معمول بود تا اینکه روزی عمر بالای منبر رفته گفت دو متعه بود که در عهد رسول الله حلال بود ولی من از آنها جلوگیری میکنم و هر کس انجام دهد عقابش میکنم.» از جمله کارها و بدعتها آن بود که ابابکر فاطمه زهرا (علیها السلام) را از ارتش منع کرد.

فاطمه با و فرمود آیا از پدر تو بتوارث میرسد ولی از پدر من بمن ارث نمیرسد؟! ابوبکر چون جوابی نداشت متشبهت بیک روایتی شد که خود تنها آنرا از پیغمبر نقل میکرد که پیغمبر فرموده باشد ما جماعت پیمبران چیزی از خود بارت نمیگذاریم آنچه از ما باقی مانده جزء اموال عمومی و صدقه است (بنابراین مربوط بخلیفه خواهد بود). این مطلب را خود عامه از ابی بکر نقل میکنند با اینکه قرآن مخالف آن است در آنجا که خدا فرماید: «خداوند شما را درباره اولادتان سفارش کند برای پسر معادل دو دختر است (2). این مطلب را خداوند برای

ص: 79

1- نساء آیه 26

2- نساء 11

عموم مردم ذکر کرده پیمبران را استثناء ننموده است، این آیه روایت منحصر بر اوی فردا با بکر را تکذیب می‌کند باز خداوند در قرآن فرماید: سلیمان از داود ارث برد (1).

خداوند در قرآن از قول ذکر با میفرماید: «بخدا عرض کرد من از خویشاوندانم پس از خود ترس دارم و زخم نازا است، پس از نزد خود فرزندی به من ببخش که او از من و از آل یعقوب ارث برد (2) آنگاه حضرت فاطمه زهرا فرمود: «رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) فدک را بمن بخشیده بود» باز ابوبکر گفت: سیاهی یا سرخی بیاور منظور آنکه شاهی اقامه کن که بر این ادعا گواهی دهد. حضرت زهرا ام ایمن را آورد وی در نزد ابابکر گواهی به مدعای فاطمه داد ابابکر گفت ام ایمن زنی بیش نیست شهادت زن قبول نمیشود. با اینکه از پیغمبر خدا همه نقل میکنند که فرمود «ام ایمن زنی از اهل بهشت است».

سپس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمد و برحق فاطمه شهادت داد، ابابکر گفت او شوهر تو است و بطرف خود میکشد.

با اینکه شیعه و سنی نقل میکنند که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: «علی با حق وحق باعلی است، حق آنجا میچرخد که علی باشد آندو از نمیشوند تا در لب حوض (کوثر) بر من وارد شوند» (3). اینجا بود که فاطمه

ص: 80

---

1- نمل 16

2- سوره مریم آیه 5-6

3- حسن وراق معروف به ابن الخطاب که از محدثین عامه است از ابو نعیم اصفهانی از رسول خدا روایت کرد که پیغمبر خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرموده مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله رسول الله علی اخور سول الله قبل ان تخلق السموات والارض بالفین عام برادر بهشت نوشته شد لا اله الا الله محمد رسول خدا علی برادر رسول خداست قبل از خلقت آسمان و زمین بدو هزار سال

غضبناك شده ابا بكر را ترك گفت و قسم یاد کرد که دیگر با ابابکر و رفیقش عمر صحبت نکند تا آنکه رسول خدا را ملاقات کند و از آندو شکایت کند وقتی وفات فاطمه (علیها السلام) نزدیک شد به حضرت علی (علیه السلام) وصیت کرد تا شبانه بدن او را دفن کند و نگذارد هیچیک از ستمکاران بر بدن آن مخدره نماز بخوانند با آنکه عموماً همه از پیغمبر خدا روایت میکنند که فرمود: «ای فاطمه خدا برای غضب تو غضبناک میشود و برای رضای تو رضای میگردد باز همه روایت کنند که رسول خدا فرمود: «فاطمه پاره تن من است هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا آزرده خدا را آزار کرده است.

تازه اگر آنچه یک شخصاً ابابکر از پیغمبر روایت کرده حق باشد باید شتر و شمشیر و عمامه پیغمبر را به حضرت زهرا و امیر المؤمنین علیهما افضل الصلوة و اکمل التحیات تقدیم نمیکردند، در موقعی که عباس عموی پیغمبر آنها را ادعا کرد ولی چون فدک در آمد زیادی داشت گویا آنخبر اختراعی را فقط در باره فنک جعل کرده بودند (1).

ص: 81

1- فدک موضعی است در حوالی خیبر فاصله او تا مدینه دو منزل راه و فاصله او تا خیبر کمتر از یک منزل است احمد بن عبدالعزیز در کتاب «السقیفه» روایت می کند: پس از آنکه رسول خدا یهودیان خیبر را محاصره کرد آنان از پیغمبر امان خواستند پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) هم بایشان امان داد اهل فدک را از روش پیغمبر اسلام خوش آمد از در تسلیم و صلح آمده اراضی فدک را بر رسول خدا بخشیدند و چون فدک بدست لشگریان پیش اسلام از طریق جنگ فتح نشده بود از اینجهت خاصه پیغمبر بود، وقتی آیه شریفه دو آت ذی القربی، حقه نازل گردید طبق روایت ابی بن کعب پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فاطمه زهرا را خواست باو فرمود لك فدك فدك برای تو باشد، فدک همچنان در دست زهراى مرضیه بود تا پیغمبر از دنیا رفت وقتی که میخواستند فدک را از دستش بگیرند همین ابی بن کعب میگفت: «فاطمة عندي صدیقه فی فدك، فاطمه در ادعای فدک نزد من راستگو است. وقتی ابابکر بر مسند خلافت تکیه زد عده ای از مسلمانان اطراف که باطناً خلافت ابابکر را امضاء نمیکردند، از دادن زکوة سر باز زدند، جنگهایی هم پیش آمد در آمد دولتی هم کافی برای اداره سربازان نبود در آمد فدک که سالیانه بالغ بر هفتاد هزار دینار طلا بود کمک شایانی بحساب می آمد و بقاء خلافت ابابکر بچنین کمکهایی نیازمند بود، از اینرو دست بغصب فدک زده شد شهود فاطمه اطهر را رد کردند این بود که مخدره بخشم در آمده رو به ابابکر فرمود «بخدا قسم دیگر با تو سخن نمیگویم بخدا قسم تو را نفرین میکنم ولی کار فدک طوری بود که ابابکر نمیتوانست از او دل بکند از غضب فدک همچنان غضب بود تا در زمان خلافت عثمان بن پس عفان. اولین خلیفه اموی عثمان آن را به پسر عمو داماد و پیشکار خود مروان بن الحکم بخشید و در دست آل مروان بود تا در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز که وی بحقانیت فاطمه اقرار کرده فدک را بحضرت امام محمد باقر (علیه السلام) برگزار کرد، پس از او یزید بن عبدالملک دوباره فدک را غضب کرد تا زمان خلافت ابو العباس سفاح اولین خلیفه عباسی سفاح فدک را باهل بیت برگرداند باز منصور دوانقی فدک را غضب و مهدی عباسی آنرا به بنی فاطمه رد کرد و در دست اولاد فاطمه تا زمان متوکل عباسی که باز غضب شد، با این کیفیت فدک گاهی بدست ستمکاران و غاصبین و زمانی بدست محقین ستمدیده گردش میکرد. ابن شهر آشوب در مناقب میگوید هرون خلیفه عباسی بحضرت موسی بن جعفر عرض کرد یا بن رسول الله حدود فدک کجا و چه اندازه است؟ تا من بشمارد نمایم حضرت فرمود: یکحد او عدن، حد دوم سمرقند حد سوم افریقیه حد چهارم سیف البحر است (یعنی ایهرون تمام مملکت اسلامی در حکم فدک است که از خاندان رسالت غضب شده شماها غضب کرده اید و حق از آن ماست) هرون تعجب کرد و گفت پس چیزی برای ما باقی نمی ماند

عجیب آنکه اگر آن روایت ابابکر درست میبود و اموال پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) صدقه بود چطور برای اهل بیت آنحضرت جائز میبود در صدقه که برایشان حرام بود تصرف کنند؟ با آنکه خداوند تعالی در قرآن بطهارت آنها خبر میدهد.

روزی جابر بن عبدالله انصاری در نزد ابی بکر بود در آنموقع اموال

ص: 82

زیادی از بحرین برای ابابکر آورده بودند جابر گفت «اخلیفه رسول خدا بمن گفت که هر وقت مال بحرین آمد قدری از آن را بتو اختصاص میدهم آن جمله را پیغمبر سه بار به من فرمود ابابکر گفت هر قدر از آن میخواهی بردار جابر هم بدون گواه به صرف ادعا هر چه قدر که میخواست از میان اموال برداشت شیعه و سنی نقل میکنند که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: «زمین در بر نگرفت بخود ندید و آسمان سایه نیفکند برکسیکه راستگوتر از ابی ذر باشد چطور شد ابی ذر را با اینهمه مقام لقب «صدیق» ندادند با آنکه چنین تعریفیکه درباره ابی ذر شده درباره ابو بکر نشده است در عین حال راویان عامه به ابی بکر صدیق گفته اند وانگهی ابی بکر را خلیفه رسول خدا گفتند با آنکه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) او را نه در حال حیوة و نه بعد از آن هیچگاه خلیفه خود نکرد، حضرت علی بن ابیطالب را خلیفه پیغمبر نمیگویند با آنکه در چند مورد رسول خدا او را خلیفه خود کرد، از جمله در موقع حرکت به غزوه (تبوك) بود که پیغمبر به علی فرمود: در شهر مدینه یا باید خود من باشم یا تو آیا راضی نیستی که نسبت بمن بمنزله هرون باشی از موسی؟ جز آنکه پیغمبری بعد از من نمی آید.

پیغمبر اسلام اسامه را بر لشگریکه ابوبکر و عمر جزو آن بودند امیر کرد و او را از امارت عزل نکرده تا از دنیا رفت با این وصف او را خلیفه نگفتند وقتی ابو بکر خلافت را بعهده گرفت، اسامه در خشم شد گفت ای ابوبکر پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) مرا بر تو امیر کرد بنا بر این چه کسی تو را بر من خلیفه کرد؟! ابابکر چاره ای ندید جز آنکه با عمر بنزد اسامه رفتند و رضایت خاطر او را فراهم آوردند و تا زنده بودند به اسامه امیر می. گفتند اهل سنت عمر بن الخطاب را «فاروق» گفتند و با آنکه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم)

فرمود «علی (علیه السلام) فاروق امت من است حق و باطل را از هم جدا می کند» آنها علی (علیه السلام) را فاروق نگفتند.

عبد الله بن عمر میگفت «ما در عهد رسول خدا منافقین را با بغض علی بن ابیطالب (علیه السلام) میشناختیم». اهل سنت در میان همسران پیغمبر عایشه را بزرگ داشتند در حالیکه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) خاطرات گذشته را از خدیجه دختر خویلد اولین همسر آنحضرت نام، میبرد روزی عایشه برآشفته و گفت یا رسول الله بسیار از خدیجه نام میبری با اینکه خداوند بهتر از او را بتوداد منظور عایشه خود او بود پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود «بخدا قسم بهتر از خدیجه نصیب من نشد، او مرا تصدیق کرد وقتیکه مردم مرا تکذیب کردند، مرا پناه داد وقتیکه مردم مرا از خود راندند با مال خود بمن مساعدت کرد، فرزندان خداوند از او بمن روزی کرد که از زنان دیگر چنین نبود. عایشه اسرار پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) را فاش میساخت، پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) با او فرمود ایعایشه با علی (علیه السلام) قتال میکنی و نسبت به مقام او ستم میکنی با آنکه خداوند درباره زنان پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) میفرماید: [وقرن فی بیوتکن \(1\)](#) در خانه های خود قرار گیرید با اینوصف عایشه در میان ملا عام بجنگ علی (علیه السلام) شتافت در حالیکه هیچگونه تقصیری در علی (علیه السلام) نمیدید، وقتی مسلمانان هم دست شده، عثمان را بقتل رسانیدند خود عایشه هم محرکین بود زیرا بارها میگفت: این «نعل» را بکشید که خدایش بکشد [\(2\)](#) وقتی عایشه خیر قتل عثمان را شنید اظهار انبساط کرده

ص: 84

1- سوره احزاب آیه 33

2- از ابن اثیر در نهاية اللغة گوید: مردی ریش بلند در مصر بود اسمش نعل بود. بعضی گفتند نعل بمعنی پیر احمق است از این جمله است حدیث عایشه بکشید نعل را که خدایش بکشد (یعنی عثمان)

شادمان شد (1) اما پرسید بعد از عثمان که خلیفه شد؟ گفتند علی بن ابیطالب (علیه السلام)، عایشه بر آشفت و بدستگیری طلحه و زبیر خون عثمان را بهانه بعنوان خونخواهی عثمان بر علیه علی بن ابیطالب اعلان جنگ کرد.

میپرسم کدام نقطه ضعف در علی (علیه السلام) بود که عایشه را وادار بجنگ با آنحضرت کرد؟ و با اینکار خون هزاران نفر از مسلمانان را ریخت عجیبتز آنکه طلحه و زبیر با چه مجوز شرعی با عایشه پیوستند با آنکه با علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند؟ آنها با چه روئی پیغمبر را ملاقات خواهند کرد؟

اگر يك نفر شخص عادى بشنود كه شخصى اجنبى عيالشرا از خانه بيرون برد و با او بسفر رفت وقتى آنشخص عادى اين خبر را بشنود چه حالى

ص: 85

پیدا میکند و چطور خشمناک می‌گردد؟ پس دیگر رسول‌خدا چقدر از این قضیه ناراحتی شدید پیدا کرد؟

علاوه که دهها هزار نفر از مردم دور عایشه را بگیرند و او را برقتال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کمک نمایند عجا مگر همین مسلمانان کجا بودند در موقعیکه حق طلق فاطمه دختر رسول خدا را غصب نمودند و آن مخدره از ابی بکر درخواست مینمود و هیچکس از آنمردم حتی يك کلمه در باب دفاع از فاطمه به ابی بکر نگفتند با اینهمه منکرات بعایشه ام المؤمنین» میگویند ولی بزنهاى دیگر رسول خدا لقب ام المؤمنین را نمیدهند، چطور شد؟ اهل سنت به برادر همین عایشه یعنی محمد بن ابی بکر با آنهمه عظمت شأن و قرب منزلت که در نزد پدر خود ابوبکر و خواهر خود عایشه داشت خال المؤمنین نگفتند، با آنکه معویه بن ابی سفیان را باعتبار خواهر او ام حبیبه که عیال پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بود خال المؤمنین گفتند و با آنکه عایشه خواهر محمد و ابوبکر پدر محمد در نزد آنها از خواهر و پدر معویه بزرگتر میباشند.

در حالیکه رسول اکرم (صلی الله وعلیه واله وسلم) معویه آزاد شده پسر آزاد شده ملعون پسر ملعون را نفرین فرموده بود پیغمبر فرمود وقتی معویه را بالای منبر دیدید او را بکشید معویه از مؤلفه قلوب و از کسانی بود که بطمع مال و جاه وارد حوزه اسلام شده بود.

همین معویه با علی بن ابیطالب (علیه السلام) نبرد کرد با آنکه آقایان اهل سنت علی (علیه السلام) را خلیفه چهارم و امام حق دانسته محارب با او را ظالم و یاغی میدانند علت اینها آن بود که چون محمد بن ابی بکر متمایل بعلی (علیه السلام) بوده، معویه بغض علی (علیه السلام) را در دل داشت ایشان معاویه کذائی را «کاتب الوحی»

میگویند با آنکه حتی يك كلمه از وحی را ننوشته بلکه نامه ها را مینوشته است؛ در حضور پیغمبر اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) چهارده نفر بودند که وحی را مینگاشتند که در رأس آنها و مافوق همه آنها حضرت علی بن ابیطالب (ع) بود که از جهت مقام و رتبه از همگان برتر و بالاتر و به پیغمبر نزدیکتر بوده است.

معویه بعد از بعثت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) پیوسته در شرک و بت پرستی بوده، وحی را تکذیب و شرع را استهزاء مینموده است وی در روز فتح مکه در یمن اقامت داشت نسبت برسول خدا طعن میزد، و برای پدرش (ابوسفیان) صخر بن حرب نامه نوشت و او را از مسلمان شدن سرزنش نموده یادآور شد که آیا بدین محمد مایل شده ای؟! سپس این شعر را به پدر نگاشت: یا صخر لا تسلمن طوعاً فتفضحننا \*\*\* بعد الذین بیدر أصبحوا مرقاً

جدی و خالی و عم الام یا لهم \*\*\* قوماً وحنظلة المهدی لنا الأرقا

فالموت اهون القول الوشاة لنا \*\*\* خلی بن هند عن العزی اذا فرقا

فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم هجرت پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) واقع شده معویه همچنان از پیغمبر فراری و بشرك خود باقی بود، از آنجا که پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) خون اور اهدر کرده بود متواری میزیست تا بالاخره از یمن بمکه آمد، وقتی دیدکار از کار گذشته خود را روی دست و پای عباس عموی پیغمبر افکنده عباس برای او شفاعت کرده سرانجام پنج ماه برحلت پیغمبر مانده اظهار اسلام کرد، مجدداً از عباس خواهش کرد وی از پیغمبر خواهش کرد تا معویه را در حضور پذیرفته یکی از نویسندگان قرار دهد پیغمبر اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) تقاضای عمو را رد نکرد و وی را جزء نویسندگان استخدام کرد، بفرض آنکه وی را جزء کتاب وحی بدانیم، آیا این باعث میشود که لقب کاتب الوحی را فقط با و اختصاص دهیم؟ با آنکه زمخشری که از مشایخ بزرگ

حنفیان است در کتاب ربیع الابرار گوید: «چهار نفر ادعا کردند که معویه پسر آنها و آنها پدران اویند (1) علاوه اگر کاتب وحی بودن موجب افتخار باشد، ابن ابی سرح از جمله نویسندگان و وحی بود، بعدها مرتد شده بشرك برگشته و درباره او قرآن نازل شده، ولكن من شرح بالكفر صدراً فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم (2).

عبدالله عمر میگوید خدمت رسول خدا بودم که فرمود: الآن مردی بر شما آشکار میشود که بر غیرسنت من (یعنی اسلام) میمیرد طولی نکشید که دیدم معویه پیدا شد روزی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) ایستاد و مشغول خواندن خطبه گردید در آنحال معویه دست فرزندش یزید را بگرفت خطبه را نشنیده بیرون رفتند پیغمبر فرمود: خدا پیشرو و دنبال رو را لعنت کند چه روز بدی برای امت از معویه بدکار خواهد بود (3).

ص: 88

1- مرحوم سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیة گوید: مमारواه ابومنذر هشام بن محمد السائب الکلبی فی کتاب المثالب فقال كان معوية لاربعة لعامة بن وليد المغيرة المخزومي، ولمسافر بن عمر، ولایى، سفیان ولرجل آخر قال: كانت هندامه من المتعلمات وكان احب الرجال اليها السودان وكانت اذا ولدت اسود قتلته، وقال في موضع آخر واما حمامه فهى من بعض حدات معويه كانت لها راية بذي المجاز يعني من ذوات الرايات في الزناص 66-67

2- سوره نحل آیه 106

3- احمد نسائی که یکی از حفاظ حدیث و از محدثین بزرگ اهل سنت و جماعت است وی از اصحاب یکی از صحاح سته بوده است نسائی در آخر کار به شام رفته و کتابی بنام کتاب الخصایص فی فضل علی بن ابیطالب در آنجا تألیف کرده و باینجهت مورد طعن اهالی واقع گردیده است با و اعتراض کردند که چرا در فضائل شیخین (عمر و ابابکر) کتابی ننوشته ای؟ ضمناً به وی گفتند احادیثی در فضائل معویه نقل کن وی در جواب گفت ما اعرف له فضلا الا لا اشبع الله بطنك کنایه از حدیثی که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) درباره معویه نفرین کرده بود که خدا شکم تو را سیر نگرداند و همیشه بمرض جوع مبتلا باشی گویند که رسول خدا وی را برای امری خواست او در جواب تعلق ورزید و بعد از اشتغال صرف غذا نرفت تا سه مرتبه حضرت متغیر شدند و فرمودند خدا شکمت را سیر نگرداند و بدین لحاظ همیشه معویه سر غذا میگفت سئمت ولا شبعت خسته شدم ولی سیر نشدم وقتی نسائی در جواب اهل شام که خون و پوست و رگ و پیوند آنها به تبلیغات سوء معویه کج سرشته گشته بود این جملات را گفت بر اهل شام خیلی گران آمد، از اینرو احمد نسائی را از شام تبعید کردند

معویه آخرین فعالیت را بر علیه علی (علیه السلام) در جنگ صفین» نمود و جمعی بسیار از بهترین صحابه رسولخدا را بقتل رسانید آنگاه دستور داد که خطباء در بالای منبرها علی (علیه السلام) را لعن کنند و این رسم شوم از زمان معویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز نزدیک هشتاد سال ادامه یافت تا آنکه عمر بن عبدالعزیز رحمه الله از آن جلوگیری بعمل آورد (1).

علاوه بر این جنایات معویه حضرت حسن مجتبی را سم قاتل خورانید پسر همین معویه یزید مولای ما حضرت امام حسین (علیه السلام) را بقتل رسانید اموالش را غارت و اهلبیتشرا اسیر شهرها و کوچه ها و بازارها کرد، جد

ص: 89

---

1- عمر بن عبدالعزیز گفت در آنموقع که من طفل بودم نزد یکی از فرزندان عتبه بن مسعود تعلم قرآن مینمودم روزی من با بچه ها در کوچه بازی میکردیم و علی (علیه السلام) و العن میکردیم، اتفاقاً معلم ماجریان لعن را از ما شنید ناراحت شد ولی چیزی نگفت و داخل مسجد شد من بچه های همبازی را گذارده بنزدش رفتم تا درس بگیرم وقتی مرادید بنماز برخاست و نماز را طول میداد من از اوضاعش فهمیدم که از من روگردان است وقتی سلام نماز را داد با قیافه گرفته با من صحبت کرده گفتم آقای استاد مگر من چه جسارتی کردم؟ گفت ای فرزند تو علی (علیه السلام) و العن میکردی؟ گفتم بلی، گفت تو از کجا فهمیدی که خدا پس از آنکه از اهل بدر راضی شده دوباره از آنان خشمگین گردیده است؟ گفتم ای پدر مگر علی هم جزء شرکت کنندگان جنگ بدر است؟ گفت وای بر تو، تمام جنگ بدر بهمت علی گفتم از این پس دیگر جسارت به علی (علیه السلام) نمی کنم

معویه دندان پیغمبر را شکست و مادرش هند جگر حضرت حمزه عموی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) را جوید! اهل سنت خالد بن ولید را با آنهمه جنایت مسلمان کشیها و زنا و اعمال شنیع دیگر روی جهت بغض و عناد با علی بن ابیطالب (علیه السلام) لقب «سیف الله» دادند با اینکه علی (علیه السلام) باین لقب سزاوارتر است، شمشیر علی (علیه السلام) بود که کفار و مشرکین و دشمنان دین را درو کرد و با جهاد آنحضرت بود که پایه های دین استوار گردید پیغمبر اسلام (صلی الله وعلیه واله وسلم) در باره علی (علیه السلام) فرمود علی شمشیر بران خداست خود حضرت در بالای منبر فرمود: من شمشیر خدایم بردشمنانش و رحمت خدایم بر دوستانش.

خالد بن ولید پیوسته دشمن رسول خدا بوده پیغمبر را تکذیب میکرده است وی در جنگ احد باعث قتل عده کثیری از مسلمانان شده که دندان رباعی پیغمبر در آنجنگ شکسته شد عموی رسول خدا حمزه بقتل رسید وقتی هم که خالد تظاهر با سلام کرده، موقعی پیغمبر او را بسوی قبیله بنی خزیمه فرستاد تازکوتر از ایشان بگیرد وی در آن سفر نسبت به پیغمبر خیانت نموده بر خلاف دستورش جنایاتی مرتکب شده عده ای از مسلمانان را کشت از اینرو پیغمبر خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) در موقع ایراد یکی از خطابه هایش برخالد انکار شدید نموده دستش را بطرف آسمان بلند کرد بطوریکه، سفیدی های زیر بغل پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) نمایان شده میگفت: «بار پروردگارا من در پیشگاه تو از عمل خالد بیزاری میجویم» بعد پیغمبر امیرالمؤمنین علی را فرستاد تا کجرویها و خرابکاریهای خالد را جبران کند و رضایت بازماندگان مقتولین را جلب نماید وقتی هم پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) از دنیا رفت ابو بکر خالد را برای جنگ با اهل یمامه فرستاد وی بانجا رفته، با آنکه اهل

یمامه اظهار اسلام نمودند پذیرفته نشد و خالد بالشکریانش هزار و دویست نفر را کشت مالک بن نویره رئیس قبیله که خالد را شب مهمان کرده بود خالد نیمه شب برخاست با قتل صبر مالک بن نویره مسلمان صاحبخانه را کشت و در همان شب با عیال مالک زناکرد «نعوذ بالله».

آقایان اهل سنت قبیله بنی حنیفه را بجرم آنکه زکوتر را به ابابکر نمی پرداختند اهل رده و مرتد نامیده اند از آنجا اینکه آنها قائل به امامت ابی بکر نبودند ایشان خون اینقبیله را حلال و غارت اموال و اسیر کردن زنانشان را تجویز کرده اند بقدری کار خالد شنیع بود که عمر بن الخطاب بر ابابکر اعتراض کرد ایشان مانع الزکوة را مرتد دانسته اند اما کسیکه خون مسلمانان را حلال کرده و با امیرالمؤمنین جنگیده مانند معوبه» او را مرتد نمیدانند با آنکه خود از پیغمبر روایت کند که فرمود: ای علی جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است باجماع همه مسلمین کسیکه با پیغمبر بجنگد کافر بوده پس محارب با علی (علیه السلام) هم نتیجه کافر خواهد بود. بعضی از فضلا چقدر عالی میگویند: «بدتر از ابلیس آنکسیستکه در گذشته از ابلیس در طاعت سبقت نگرفته ولی در میدان معصیت با ابلیس همگام و هم آهنگ باشد، شکی بین علماء نیست در اینکه عبادت ابلیس از تمام ملائکه بیشتر بوده بطوریکه بتنهائی عرش خدا را حمل می نمود، در مدت شش هزار سال، وقتیکه خداوند آدم را آفرید و او را در زمین خلیفه کرد آنگاه ملائکه را امر سجده بآدم نمود تنها ابلیس تکبر ورزید و حاضر بسجود نشد از اینرو مستحق طرد و لعن گردید و در قبال، معویه همیشه در حال شرك و پرستش بت بسر میبرد تا اسلام ظهور کرد وی همچنان در شرك بود و چنانکه گفتیم چند ماه قبل از رحلت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) اظهار اسلام کرد

سپس در طاعت خدا استکبار ورزید و با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) طریق الحاد و عناد در پیش گرفت با آنکه با آنحضرت بعد از عثمان مردم بیعت کرده بودند، معویه از در نزاع پیش آمد دم از خلافت زد و خود را امام دانست روی این حسابها از ابلیس شریتر و شومتر خواهد بود.

بعضی از عامه کار تعصب را بجائی رسانده حتی معتقد به امامت یزید شده اند. با آنکه آن همه افعال زشت از یزید سرزد (1) وی حضرت حسین (علیه السلام) را بقتل رسانده اموالش را غارت و زنانش را اسیر نموده برشتران بی جهاز

ص: 92

1- در طراز المذهب مظفری گوید در کتاب ریاض الاحزان از تاریخ محمد نحوی مسطور است که عبدالله بن برتن در کوفه مور دستم عبیدالله بن زیاد واقع گردید وی بشام آمد تا در نزد یزید شکایت کند و یزید دادخواهی نماید یکسال تمام در شام ماند بیزید دست نیافت ناچار بطرف کوفه عزیمت کرد. چون پاره ای راه آمد ناگاه سگی با قلاده طلا نمودار گردید و در میان خیمه ایکه در آنجا در آمد بود از طرفی دید مردی مرکب سوار بسرعت میآید آنمرد به عبدالرحمن رسید گفت سگی را با چنین مشخصات در راه ندیدی؟ گفت چرا در میان خیمه رفته مرد سوار بطرف آنخیمه رفت و سگ را بگرفت پس به عبدالرحمن گفت آیا جرعه آبی داری؟ عبدالرحمن ظرف آبی با و داد آنسوار اول سگ را آب داد بعد پیکر سگ را چندین بار در آن ظرف شستشو داد و آنچه در ظرف باقیمانده خود بیاشامید آنگاه به عبدالرحمن گفت تو را در اینجا چه کار است؟ عبدالرحمن گفت عبیدالله زیاد فاسق فاجر بر من ظلمی روا داشت بدرگاه این فاسق یزید ملعون آمدم تا شکایت کنم یکسال در شام اقامت کردم در دربار آن ملعون باریافتم اینک خائب و خاسر باز میگردم آنمرد سوار گفت چون بین من و عبیدالله دوستی است اگر میخواهی درباره تو توصیه و نامه ای به وی بنویسم، پس مکتوبی نوشت بدو داد عبدالرحمن بکوفه برگشت و نامه را پیش عبیدالله زیاد برد، عبیدالله نامه را گشود و میخواند و تبسم، میکرد گاهی دگرگون میشد بعد گفت ای عبدالرحمن هیچ میدانی که این نامه را کی نگاشت؟ عبدالرحمن گفت نه عبیدالله گفت این نامه را امیر المؤمنین یزید بن معویه، نوشت مرقوم داشته که تو مرا و او را دشنام دادی و هم امر کرد که داد تو بستانم و چنانکه امر کرد اطاعت می کنم

میان شهرها گردش داد و بر دستهای مولای ما زین العابدین غل و زنجیر نهادند باینجنایت اکتفا نکرده بدنش را اسب تازان نموده، سرهای شهیدان را بالای نی حمل کردند با آنکه خود بزرگان و مشایخ ایشان روایت کنند که روز قتل امام حسین (علیه السلام) از آسمان خون بارید. اینرا رافعی در کتاب «شرح و حیز» روایت کرده همچنین ابن سعد در طبقات میگوید: «روز قتل امام حسین (علیه السلام) در آسمان سرخی پیدا شد که تا بانوقت دیده نشده بود» باز میگوید: «در آنروز هیچ سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود از آسمان خون بارید که تا چندی اثر آن در لباسها باقی ماند تا آنکه قطع گردید زهری میگوید: هیچیک از قاتلین حسین (علیه السلام) باقی نماند جز آنکه هر يك از آنها در اندک مدتی در دنیا مبتلا به عقوبت شد. بعضی مقتول بعضی کور، بعضی سیاه و بعضی زوال ملک پیدا کرده اند رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) درباره دو فرزندش حسن و حسین سفارش کرده فرمود: «مردم ایشان امانت منند در نزد شما خداوند متعال درباره محبت نسبت خاندان رسول آیه نازل کرد: قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى (1) بگو من از شما مزد رسالت نمیخواهم مگر دوستی خاندان و نزدیکانم عجیب آنکه بعضی دیگر از عامه امامت یزید توقف کرده با آنکه در قتل حسین و غارت حریمش او را ستمکار دانسته اند خداوند میفرماید هان که دور باش خدا بر ستمکاران است (2) ابوالفرج بن جوزی که از بزرگان مشایخ حنبلیان است از ابن عباس نقل میکند که گفت خداوند متعال بسوی حضرت محمد (صلی الله وعلیه واله وسلم) وحی نمود که بواسطه قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار

ص: 93

---

1- سوره شوری آیه 23

2- سوره هود آیه 18

کس را کشته ام اما برای قتل پسر دخترت فاطمه (حسین) هفتاد هزار کس و هفتاد هزار کس (یکصد و چهل هزار نفر را می کشم. سدی که از فضیلتی سنت است حکایت کند که بعزم تجارت داخل کربلا شدم وارد بر شخصی گردیدم نزد او اقامت داشتم در هنگام گفت و شنود سخن از جریان عاشورای حسین (علیه السلام) پیش آمد من با و گفتم که هیچکس در قتل امام حسین شرکت نکرد مگر آنکه به بدترین مرگی مرده است، وی بمن گفت: چقدر شما دروغگو هستید اتفاقاً من از کسانی بودم که در واقعه عاشورا در قتل حسین (علیه السلام) شرکت داشتم و هیچ طوری نشدم من از کلام او در شگفت ماندم از قضا وقتی آخر شب شد ناگهان صدای صیحه شنیدم گفتم چه خبر است؟ گفتند هما نشخص، صاحبخانه، برخاست چراغرا اصلاح کند، انگشش باک سوخت آنگاه آتش بتمام بدنش سرایت کرده همه جا را سوزانید. سدی میگوید: بخدا قسم من خودم آنشخص را دیدم که مانند ذغال شده بود. مهنا پسر یحیی از احمد بن حنبل پرسید نظر شما درباره یزید چیست؟ وی در جواب گفت یزید همانکسیست که جنایات بزرگی مرتکب شده، مدینه پیغمبر را غارت کرده پسرش صالح روزی با و گفت ای پدر مردم بما نسبت میدهند که اینها از دوستان یزید میباشند، وی در جواب گفت ای پسر آیا کسی که ایمان بخدا و روز جزا دارد دوست یزید میشود؟ پسر گفت گفتم پس چرا لعنش نمیکنی؟ گفت چگونه یزید را لعن نکنم با آنکه خداوند او را لعن کرده گفتم در کجا خدا یزید را مورد لعن قرار میدهد؟ گفت در آنجا که میفرماید فهل عسیتم أن تولیتهم أن تفسدوا فی الارض وتقطعوا أرحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم (1).

ص: 94

آیا فسادى بزرگتر از قتل حسين و سه روز قتل عام و غارت مدینه و اسرای اهل مدینه و کشتار وجوه مردم از قریش، مهاجر و انصار است که عددشان از هفتصد متجاوز بود و تعداد کشتگان غیر معروف از بنده و آزاد زن و مرد به ده هزار نفر میرسید مردم در دریای خون شناور بودند، بطوریکه خون بقبر رسول خدا رسیده روضه و مسجد پر خون شده بود. بعد از آن برای دستگیر کردن عبدالله زبیر که در کعبه پناهنده شده (بود بدستور یزید منجنيقها نصب کرده کعبه را آتش سوزی نموده ویران کردند رسول خدا فرمود کشته حسین در تابوتی از آتش بوده نصف عذاب اهل دنیا را میچشد بطوریکه دست و پایشرا بزنجیرهای آهنین بسته او را منکوب با سرمیان آتش می افکند تا به ته سفر برسد در آنجا بوی گندی از او بلند میشود که جهنمیان از بوی گند او بخدا پناه آرند او پیوسته در آنجا بوده عذاب دردناکرا میچشد هر وقت پوستهاشان سوخته شد آنرا به پوست دیگر تبدیل کرده تا عذاب را بچشند آنی آنعذاب از ایشان منقطع نشده از حمیم جهنم، مینوشند وای برایشان از عذاب خدای عزوجل و نیز رسول خدا فرمود شدید شد، غضب خدایتعالی و غضب من بر کسانیکه خون اهل بیت مرا ریخته و مرا درباره آنها اذیت کردند. پس باید هر عاقلی ببیند و بیندیشد که کدام يك از دو فرقه سزاوارتر به امن است آیا کسانیکه خدای تعالی و ملائکه و انبیاء و ائمه هدی را منزه دانسته شرع را از مسائل پست و ناروا پاک میدانند؟ یا غیر آنها آیا کسانیکه در نماز صلوة برائمه خود را واجب دانسته و صلوة بر غیر ائمه خود را مبطل نماز میدانند سزاوارترند؟ پاکسانیکه برضد و خلاف همه اینها عقیده مند بوده سخن میگویند؟!

بر حقانیت مذهب شیعه امامیه

ششمین دلیل بر حقانیت مذهب شیعه امامیه آنستکه این فرقه میبینند فضائل علی (علیه السلام) امیر المؤمنین بقدری زیاد است که از شماره بیرون بوده بطوریکه مخالف و مؤالف فضائل آنجناب را نقل می نمایند، هیچیک طعنی در حق آنحضرت نقل نکرده اند در حالیکه جمهور اهل سنت مطاعن بسیاری از دیگر صحابه نقل کرده اند، از اینرو شیعیان پیرو علی شده او را امام میدانند آنهاییکه با امامت غیر علی تن داده اند خودشان درباره امامشان مطاعنی را نقل میکنند در هر حال اندکی از فضائل بیشمار علی (علیه السلام) را مطابق آنچه که در کتب صحیح و مورد اعتماد اهل سنت است ذکر میکنیم تا برایشان اتمام حجت شده در قیامت عذری نداشته باشند، از آنجمله روایاتی است که ابو حسین اندلسی در جمع بین صحاح سته موطأ مالک، صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابی داود، صحیح ترمذی، نسائی، ذکر کرده است:

1- ام سلمه عیال پیغمبر میگوید: بعد از اینکه آیه شریفه تطهیر (1) نازل شد من نزدیک در نشسته بودم عرض کردم یا رسول الله آیا من هم جزء

ص: 96

---

1- انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً. «سوره احزاب آیه 33 خدا خواسته شما خانواده رسالت را از آلودگیها پاکیزه نماید

اهل بيت خواهم بود؟ فرمود تو از همسران پیغمبر هستی، تو برخیر هستی! ام سلمه گفت در میان خانه پیغمبر (صلی الله علیه و اله و سلم) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) در کسائی پوشیده شده بودند، نزول آیه تطهیر موقعی بود که پیغمبر دعا کرده بود بار خدایا اینان اهل بیت، منند پلیدیها را از آنها بزدای پاک و پاکیزه شان گردان عیناً همین مطلب را احمد بن حنبل روایت کرده است.

2- وقتی آیه شریفه نجوی (1) نازل شد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود غیر از من کسی با این آیه عمل نکرد و بسبب من خداوند متعال امر این آیه را بر امت آسان کرد!

3- از محمد بن کعب قرطبی (خ ل- قرضی) نقل شده که طلحة بن شیبه که از طایفه بنی عبدالدار است با علی بن ابیطالب (علیه السلام) و عباس بن عبدالمطلب برهم فخر میکردند. طلحة گفت: من کلید دار خانه کعبه ام، اگر بخوام در میان کعبه بیتونه میکنم عباس گفت من متصدی آب دادن حاجیانم اگر بخوام در مسجد الحرام بیتوته میکنم اما حضرت علی (علیه السلام) فرمود: نمیفهمم شما اصلاً چه میگوئید، من شش ماه قبل از همه، من شش ماه قبل از همه مردم بسوی قبله نماز گذاردم منم صاحب جهاد در راه خدا بعد از این جریان خداوند این آیه را بر پیغمبرش نازل کرد اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبيله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین (2) آیا شما سقایت حاجیان و عمارة مسجد الحرام را مثل آن قرار میدهید که شخص ایمان بخدا و روز آخر دارد و در راه خدا

ص: 97

---

1- اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة. سوره مجادله آیه 12- وقتی با پیغمبر نجوی میکنید قبلاً بفقیر صدقه بدهید

2- توبه آیه 19

جهاد کرده؛ هرگز مساوی نیستند، و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

4- احمد بن حنبل از انس بن مالک روایت کند، انس گفت بسلامان گفتم از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بپرس که وصیش کیست؟ سلمان بعرض پیغمبر رساند وصی شما کیست؟ پیغمبر فرمود وصی موسی که بود؟ سلمان گفت یوشع بن نون بعد فرمود: وصی من و وارث من آنکسیستکه دین مرا ادا و وعده مرا وفا می کند او علی بن ابیطالب است.

5- از یزید بن ابی مریم روایت شد وی از علی روایت کرد که فرمود:

من و رسولخدا با هم بداخل کعبه رفتیم رسولخدا بمن گفت یا علی بنشین نشستم پیغمبر پاروی شانه ام نهاد من خواستم برخیزم نتوانستم پیغمبر در من ضعفی مشاهده کرد فرود آمده نشست به من فرمود، تو بر بالای شانه ام پانه، پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) برخاست من روی شاندهای پیغمبر رفتم، گمان میکردم که میتوانستم باآسمانها، بالاوم خلاصه دستم به بالای دیوار کعبه رسید، تمثالها و مجسمه های بت را که از مس و غیر آن بود مطابق فرمان رسول از راست و چپ فروریختم آن بتان همچون شیشهها خورد میشد، سپس من از بالای شانه های رسولخدا فرود آمدم، آنگاه با هم بخانه رفتیم؟ (1)

6- معقل بن یسار از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت کرده که رسولخدا به دخترش فاطمه چنین گفت ای فاطمه آیا راضی نمیشوی باینکه شوهر تو اسلامش

ص: 98

---

1- شاهها چو پا بدوش پیمبر گذاشتی \*\*\* از ممکنات پای فراتر گذاشتی! شیری چو دید در تو گه شیر خوارگی \*\*\* مادر به خنده نام تو حیدر گذاشتی! شستی تو زنگ کفر ز آئینه جهان \*\*\* شمشیر بس که بر سر کافر گذاشتی! اسلام یادگار تو و رنجهای تو است \*\*\* کاو را ز خاک اختر گذاشتی! برسر آنگه که زد بدور نبی حلقه صدبلا \*\*\* تنها تو پای خویش به چنبر گذاشتی! باشد دل تو مرکز توحید و معرفت \*\*\* اسرار حق بسینه تو اندر گذاشتی!

از همگان جلوتر و علمش از همگان بیشتر و حلمش از همگان بزرگتر باشد؟

7- ابن ابی لیلا گفت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: صدیقون و راستگویان سه نفر میباشند:

1- حبیب نجار مؤمن آلیس که به مردم گفت ای قوم از پیمبران پیروی کنید (1)

2- حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت ای مردم آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگارم خداست (2).

3- علی بن ابیطالب، که افضل آنهاست.

8- پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود ای علی تواز من و من از تو هستم.

9- عمر بن میمون میگفت برای علی (ع) ده فضیلت است که برای احدی از امت نیست:

1- رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) (در جنگ خیبر میگفت مردی را برای جنگ بفرستم که پیش خدا عزیز خدا و رسولش را دوست داشته خدا و رسولهم او را دوست میدارند چند نفری خود را جلوی پیغمبر نمایش داده گردن کشیدند ولی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بآنها اعتنائی نیاورده فرمود علی (ع) کجاست؟ گفتند در آسیا مشغول آرد ساختن است پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود مگر شما نمیتوانستید آرد کنید؟ بگوئید علی (ع) بیاید، علی (ع) آمد ولی چشم درد داشت بطوریکه نمیتوانست جلوی خود را ببیند پیغمبر (ص) قدری آب دهانش را در چشمان علی ریخت پس از آن پرچم را ساخته بدستش داد، این بود که علی (ع) در آنجنگ پیروز شده صفیه دختر حی بن اخطب رئیس یهودیان را آورد بعدها در شمار زوجات رسول الله (ص) قرار گرفت.

ص: 99

1- پس آیه 20

2- غافر آیه 28

2- در بدو بعثت پیغمبر به عشیره و بنی اعمامش گفت کدامیک از شما در دنیا و آخرت ولیسم هستید؟ همه ابا کرده ولی علی (ع) که در آنمجلس حاضر بود به پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) ایمان آورد پس فرمود ای علی (ع) تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.

3- علی (ع) اول کسیست که در میان مردان بعد از خدیجه همسر رسول خدا اسلام آورد.

4- پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) عبایش را بر سر علی (ع) و فاطمه (ع) و حسن و حسین (ع) افکند سپس فرمود «انما یرید الله لیذهب عنکم الرحس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً».

5- علی (ع) جان پیغمبر را خرید و جان خود را فدای پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) کرد لباس رسولخدا را دربر و بر بستر رسولخدا، آرمید مشرکین که برای کشتن پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) همداستان شده بودند یکمرتبه بر سر علی (ع) ریختند و سنگ بارانش کردند تا آنکه فهمیدند رسولخدا رفته و علی (ع) در جای خواب او خوابیده است.

6- در غزوة تبوک که پیغمبر اسلام (صلی الله وعلیه واله وسلم) باقشون اسلام روانه میشد، علی (ع) عرض کرد یا رسول الله آیا من هم با شما بسیج کنم؟ فرمودند، علی (ع) گریه کرد. رسول خدا باو فرمود ای علی آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هرون باشی نسبت به موسی؟ جز آنکه تو پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) نیستی، شایسته نیست که از طرف من جانشینی جز تو در مدینه بماند.

7- پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: ای علی (ع) تو بعد از من ولی هر مؤمن هستی!

8- پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) تمام درهای خانه ها را که بمسجد باز میشد هم در ابست مگر

9- پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود هر کس را که من اولای بنفس ومولا هستم علی (ع) مولای او است.

10- روایت شد که وقتی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) ابابکر را باسوره برائت بسوی اهل مکه گسیل داشت ابوبکر سه روز راه پیمود، آنگاه پیغمبر (ص) بعلی(ع) فرمود یا علی(ع) دنبال ابابکر برو آیات را از او گرفته و برمکیان قرائت کن. حضرت علی(ع) در بین راه آیات را از ابوبکر گرفته، ابوبکر بمدینه مراجعت کرده وقتی خدمت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) رسید عرض کرد یا رسول الله آیا درباره من حادثه ای واقع شده یا آیه ای نازل شده است؟ حضرت فرمودخیر، مطلب اینستکه پروردگار بمن امر کرد که سوره برائت را جزمن یا یکنفر از من کس دیگر نمیتواند به مکیان برساند.

10- اخطب خوارزم از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت کند که به علی(علیه السلام)، فرمود یا علی(علیه السلام) اگر بنده ای خدا را بقدر عمر نوح عبادت کند، و بقدر کوه احد طلا در راه خدا بفقرا انفاق کند و عمرش آنقدر طولانی شود که هزار حج در هزار سال آنهم با پای پیاده انجام دهد بعدهم بین صفا و مروه مظلومانه کشته شود با اینهمه، عبادت تو را دوست نداشته باشد ولایت تو را عقیده مند نباشد این چنین شخص بوی بهشت را استشمام نمیکند وارد بهشت نمیشود.

11- مردی بسلمان گفت ای سلمان چقدر بعلی(علیه السلام) مهر میورزی؟ سلمان گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود هر کس علی(علیه السلام) را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی(علیه السلام) را دشمن دارد مرا دشمن داشته است.

ص: 101

---

1- ممکن است این کار باین اعتبار باشد که بعد از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) منحصرأ کسیکه بخانه حق راه دارد و از طریق او باید بحق رسید علی و بیت علی(ع) است چنانکه در عبارت رسول (صلی الله وعلیه واله وسلم) اینمعنی لائح است: «انا مدینة العلم وعلی بابها»

12- انس بن مالك گفت رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: خداوند متعال از نور صورت علی بن ابیطالب (علیه السلام) هفتاد هزار فرشته آفرید که برای او و دوستان و شیعیانش تا روز قیامت استغفار کنند.

13- ابن عمر گفت رسول خدا فرمود: هر کس علی (علیه السلام) را دوست بدارد خداوند تعالی نماز و روزه و عباداتش را قبول کرده دعایش را مستجاب گرداند مان ای مردم هر کس دوستدار علی (علیه السلام) باشد بهررگی در بدنش خداوند یکشهر در بهشت با و، میدهد آگاه باشید هر کس دوستدار آل محمد باشد از خطرات) حساب و میزان و صراط، ایمن میشود، هان ایجمعیت هرکس با حب آل محمد بمیرد من با پیمران در بهشت کفیل او خواهیم بود، آگاه باشید هر کس دشمن آل محمد باشد چنانکس در روز قیامت وارد میشود در حالیکه بین دو چشمش اینجمله نوشته شده: ناامید از رحمت خدا!

14- عبدالرحمن بن مسعود روایت کند که از رسول خدا شنیدم فرمود: کسیکه گمان میکند بمن ایمان آورده و بغض علی را در دل دارد دروغگو و غیر مؤمن است.

15- ابی برزه از رسول خدا روایت کند که ماروزی در نزد رسول خدا نشسته بودیم، پیغمبر فرمود قسم بآنکسیکه جانم در قبضه قدرت اوست بنده در روز قیامت قدم از قدم بر نمیدارد مگر آنکه خداوند راجع به چهار چیز از او پرسش کند:

1- از عمرش در چه فانی کرده.

2- از جسدش در چه کهنه و پوسیده کرده

3- از مالش از چه طریقی کسب و در چه راه مصرف نموده.

4- از حب ما اهل بیت عمر بن الخطاب که در آنمجلس حضور داشت عرض

کرد یا رسول الله بعد از شما دست بدا من که زنیم، که را دوست داریم؟ رسول خدا دست بر سر علی (علیه السلام) که در پهلوی نشسته بود گذاشت فرمود دوستی من بعد از من دوستی این شخص یعنی علی (علیه السلام) است.

16- عبدالله عمر گوید: از رسول خدا پرسیدند یا رسول الله اندر شب معراج خدایتعالی با چه لغت با شما سخن گفت؟ پیغمبر فرمود: بالغت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، وقتی خداوند بالغت علی با من سخن گفت در قلبم گذشت که از خدا بپرسم خدایا تو با من سخن میگوئی یا علی (علیه السلام)؟ در آنحال خدا بمن فرمود: ای محمد من شیئی هستم غیر از اشیاء دیگر، با جنس بشر مقایسه نمیشوم و با اوصاف اشیاء دیگر، متصف نمیشوم تورا از نور خود بیافریدم از آنجائیکه به اسرار قلب تو آگاه هستم دیدم تو علی بن ابیطالب (علیه السلام) را از همه کس بیشتر دوست میداری از اینرو بالسان و لغت علی با تو سخن گفتم تا قلب تو مطمئن شود!

17 ابن عباس از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت کرد که فرمود: اگر درختان قلم و دریاها مرکب جن حسابگر و انس نویسند بشوند همه فضائل علی (علیه السلام) را نمیتوانند بنویسند.

18- بسندهای دیگر گفت که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: خدایتعالی برای برادرم علی (علیه السلام) فضائلی قرار داد که گنج آنمعدن فضیلت را پایانی نیست کس فضیلتی از فضائل او را با اقرار و عقیده ذکر کند خدایتعالی گناهان گذشته و آینده او را ببامرزد، و هرکس فضیلتی از فضائل او را بنویسد تا اثری از آن نوشته باقی است برای نویسند آن فضیلت ملائکه استغفار میکنند و هر کس فضیلتی از فضائل علی را در کتابی مطالعه کند، خدایتعالی گناهان او را که از نظر و نگاه کسب کرده ببامرزد، سپس رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم)

فرمود، نظر بصورت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) عبادت، ذکر نام او عبادت است خدایمتعال ایمان بنده ای را نمیپذیرد مگر آنکه ولایت علی (علیه السلام) را دارا بوده از دشمنانش تبری و بیزاری بجوید.

19 - حکیم از پدرش از جدش از رسول خدا روایت کرده، که پیغمبر فرمود: مبارزه علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود از عمل تمام امتانم تا روز قیامت افضل است.

20- سعد بن ابی وقاص گفت که معویة بن ابی سفیان مرا امر به سب علی بن ابیطالب (علیه السلام) نمود اما وی ابا کرده معویة گفت چه چیز تور امانع از سب ابی تراب شد؟ او در جواب گفت: ای معویة سه چیز پیغمبر (ص) در باره علی (علیه السلام) گفت که اگر یکی از آن سه چیز در من بود برای من محبوبتر از شتران سرخموی بود اول آنکه خودم از رسول خدا در موقعیکه پیغمبر بجنگ میرفت شنیدم وقتی که علی (علیه السلام) را در مدینه جانشین خود کرد، علی (علیه السلام) علی (علیه السلام) عرض کرده بود یا رسول الله مرا با زنها و بچه ها میگذاری؟

رسول خدا بعلی (علیه السلام) گفت آیا راضی نمیشوی که تو نسبت بمن بمنزله هرون نسبت به موسی باشی جز آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد. دوم در جنگ خیبر بود که پیغمبر (علیه السلام) بعلی گفت فردا پرچمرا بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست میدارد، هرچه خود را به پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) نشان دادیم بما توجهی نکرد فرمود: بگوئید علی (علیه السلام) بیاید! وقتی علی آمد چشمش درد میکرد پیغمبر قدری آب دهانش را بجشمان علی (علیه السلام) ریخت و پرچم را بعلی سپرد علی (علیه السلام) هم بردشمنان پیروز شد! سوم در موقعی بود که آیه مباحله نازل شد قل تعالو اندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پیغمبر

خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و گفت بار خدایا ایشان اهل بیت من هستند.

21- عامر بن واثله گفت روز شوری با حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) در خانه ای بودم که با اعضاء شوری بحث مینمود شنیدم که آنحضرت میگفت چنان احتجاجی با شما کنم که هیچ عرب و عجمی قادر بر تغییر و رد آن نباشد، بعد رو با صحاب شوری کرده فرمود: ای مردم شما را بخدا قسم آیا کسی در میان شما هست قبل از من که خدا را به یگانگی شناخته باشد؟ اصحاب شوری گفتند بار خدایا نه علی فرمود ای مردم شما را بخدا قسم برای هیچیک از شماها جز من برادری هست مانند جعفر طیار که در بهشت با ملائکه در پرواز است؟ گفتند، بار خدایا، نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که عموی مانند عموی من حمزه سیدالشهداء شیر خدا و شیر رسول خدا داشته باشد؟ گفتند بار خدایا نه فرمود: ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست جز من که همسری مانند فاطمه دختر محمد سیده زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند بار خدایا نه فرمود: ای شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی است که دوسبط پیغمبر حسن و مردم حسین دوسید جوانان اهل بهشت فرزند او باشند جز من؟ گفتند بار خدایا نه. فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا کسی شما را بخدا قسم آیا کسی در میان شما هست که ده مرتبه با پیغمبر نجوی کرده و هر دفعه قبلا صدقه پرداخته باشد جز من؟ گفتند بار خدایا، نه. فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی است که پیغمبر درباره او گفته باشد هر کس که من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای او است جز من؟ خدایا دوستانش را دوستدار و دشمنانش را دشمن دار حاضرین این مطلب را بغائبین برسانند گفتند بار خدا یاند. فرمود ای مردم شما را

بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) درباره او فرموده باشد خدایا محبوبترین خلق نسبت بتو و من و آنکسراکه حب شدید بتو و من دارد بفرست تا در خوردن این مرغ بریان شده با من شرکت نماید جز من؟ اصحاب شوری گفتند بار خدایا، نه علی (علیه السلام) فرمود ای مردم شمارا بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر نسبت با و فرموده باشد، فردا پرچمرا بدست مردی دهم که خدا و رسولش او را دوست میدارند بر نمیگردد تا آنکه خداوند لشگریان اسلام را بدست او پیروز کند جز من؟ در صورتیکه دیگران فتح نکرده فرار کرده بعقب برگشته بودند؟ گفتند بار خدایا، نه، فرمود ای مردم شما را بخدا قسم، آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر در باره او به بنی ربیعہ گفته باشد اطاعت کنید یا بفرستم مردی را بسوی که جانش مثلجان من اطاعتش مانند اطاعت از من معصیت او مانند معصیت من است با شمشیر بین شما فیصل رساند جز من؟ گفتند بار خدایا، نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر در حق او گفته باشد دروغ میگوید کسیکه ادعای محبت من کند ولی علی (علیه السلام) را دشمن دارد جز من؟ گفتند، بار خدایا. نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که در یکساعت سه هزار ملائکه باو سلام داده باشند که از جمله آنان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند آنگاه که از قلیب برای رسول خدا آب آورد جز من؟ گفتند بار خدایا، نه. فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که در جنگ حنین جبرئیل درباره او به پیغمبر گفته باشد این است مواساة بعد رسول خدا فرمود، علی (علیه السلام) از من و من از علی (علیه السلام) هستم در آنحال جبرئیل گفت: من هم از شمایم، جز من؟ گفتند بار خدایا نه فرمود ای مردم شمارا بخدا قسم آیا در میان شما کسی

هست که از آسمان ندای لاسیف الازو الفقار و لافتی الاعلی (علیه السلام) با و گفته باشند جز من؟ گفتند، بار خدایا نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر در باره او فرموده باشد که با ناکثین (1) و قاسطین (2) و مارقین (3) قتال دهد جز من؟ گفتند بار خدایا. نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر با و فرموده باشد، من برتزیل قرآن جنگ کردم و تو بر تأویل قرآن جنگ خواهی کرد جز من؟ گفتند بار خدایا، نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که خورشید برای او برگشته تا نماز عصر را در وقت بخواند جز من؟ گفتند بار خدایا، نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما احدی هست که پیغمبر با و امر کرده باشد که برود در بین راه و سوره براءت را از ابی بکر بگیرد و براهل مکه قرائت کند جز من؟ ابابکر برگشت از پیغمبر پرسید یا رسول الله آیا در باب من چیزی نازل شده؟ فرمود نه این وظیفه را باید یا من و یا شخصی از من عملی کند؟ گفتند، بار خدایا نه باز فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر درباره او فرموده باشد دوست ندارد تو را، مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر کافر جز من؟ گفتند بار خدایا، نه باز فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا میدانید که پیغمبر دستور

ص: 107

- 
- 1- ناکثین جمع ناکث است یعنی کسانی که نقض عهد کرده، بیعت خود را شکستند آنها طلحه و زبیر بودند که با دستگیری عایشه جنگ خونین جمل را تشکیل دادند
  - 2- قاسطین جمع قاسط در اینجا بمعنی جور کنندگان و منحرفین از حق و گمراهان است منظور لشکریان معویه اند که با علی (علیه السلام) در صفین جنگیدند
  - 3- مارقین جمع مارق بمعنی خارج شدگان از دین و طرفداران بدعت و ضلالت است، منظور در اینجا خوارج نهروان اند که با علی (علیه السلام) نبرد کردند

داد درهای خانه های شما را بمسجد مسدود نمایند ولی خانه علی (علیه السلام) باز باشد شماها گفتید: چرا یا رسول الله؟ رسول خدا فرمود من در خانه شما را نبسته و در خانه علی (علیه السلام) را باز نکرده ام، بلکه خدا چنین کرد جز من؟ گفتند بار خدایا، نه فرمود: ای مردم شما را بخدا قسم آیا میدانید که رسول خدا در جنگ طائف با من نجوی میگفت و طول داد در گفتن، اسرار شماها گفتید با علی (علیه السلام) نجوی کرد و با ما نگفت پیغمبر فرمود من با علی (علیه السلام) نجوی نگفتم بلکه خدا با او نجوی گفت؟ گفتند آری. بخدا فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا میدانید که رسول خدا فرمود حق با علی (علیه السلام) و علی (علیه السلام) با حق است حق همیشه گرد علی (علیه السلام) دور میزند؟ گفتند آری. بخدا فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا میدانید که رسول خدا فرمود من دو چیز گرانبها را در میان شما با مانت مینهم کتاب خدا (قرآن) و عترت من (اهلبیت) مادامیکه باند و چنگ بزیند گمراه نمیشوید و آندو از هم جدا نمیشوند نادر لب حوض کوثر بر من وارد شوند؟ گفتند بخدا آری. فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا کسی در میان شما هست که وقتی رسول خدا از مشرکین هجرت میکرد فرمود چه کس جان خود را برای من فدا می کند او گفت من و از اینرو در جای خواب پیغمبر خوابید غیر از من؟ گفتند بار خدایا، نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که با عمرو بن عبدود عامری نبرد کرده باشد آنگاه که شما را بمبارزه می طلبید جز من؟ گفتند بار خدایا نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که آیه تطهیر در حق او نازل شده باشد غیر از من؟ گفتند بار خدایا، نه. فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر با و فرموده باشد تو سید عرب و مؤمنین هستی جز من؟ گفتند بار خدایا، نه فرمود ای مردم شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر (صلی الله وعلیه واهل و سلم) در حق او فرموده

باشد از خدا هیچ چیز نخواسته ام مگر آنکه برای تو هم مثل آن را خواسته ام. جز من؟ گفتند بار خدایا، نه.

22- ابو عمر زاهد از ابن عباس روایت می کند وی گفت برای علی (علیه السلام) چهار خصلت است که برای احدی نیست:

1- او اول کسیست که در میان عرب و عجم بارسول خدا نماز خواند.

2- او کسیست که در همه جنگها با پیغمبر بود.

3- او کسیست که در روز حنین با او صبر کرد

4- او کسیست که پیغمبر خدا را غسل داده و داخل قبر نمود.

23- از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت شد که اندر شب معراج در آسمان بر قومی گذشتم گوشت لپ های آنها میریخت، بجبرئیل گفتم: اینها کیانند؟ گفت

کسانی اند که با غیبت کردن میان مردم تفرقه ایجاد میکنند فرمود پس بقومی برخورد کردم صدای ضوض و همهمه آنها بلند بود، گفتم جبرئیل، اینها کیانند؟ گفت: کفارند رسول خدا گفت: از آنجا گذشتم بآسمان چهارم رسیدیم دیدیم علی (علیه السلام) را که مشغول خواندن نماز است بجبرئیل گفتم آیا این علی (علیه السلام) است که از ما سبقت جست؟ گفت خیر، این علی (علیه السلام) نیست، گفتم پس کیست؟ جبرئیل گفت از آنجائیکه ملائکه مقربین و ملائکه کرویین مقام و منزلت علی (علیه السلام) را دانستند و مخصوصاً دانستند شما درباره او فرمودید: یا علی، تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت به موسی، جز آنکه پیغمبری بعد از من نخواهد آمد از اینجهت ملائکه مشتاق ملاقات علی (علیه السلام) شدند، خداوند تعالی هم ملکی بصورت علی (علیه السلام) آفرید وقتی ملائکه بخواهند علی (علیه السلام) را دیدن کنند، پیش این ملک میآیند و او را میبینند گویا که علی (علیه السلام) را دیده اند.

24- ابن عباس گفت روزی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) در حال نشاط بود، فرمود من جوانمرد، پسر جوانمرد برادر جوانمرد هستم ابن عباس گفت اینکه فرمود من جوانمرد یعنی آنحضرت جوانمرد و آقای عرب و عجم است اجماعاً و اینکه پسر جوانمرد منظور آنحضرت ابراهیم خلیل است که در قرآن میفرماید: سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم شنیدم جوانی بتها را توبیخ میکرد نام او ابراهیم است.

و اینکه فرمود برادر جوانمرد مقصود علی (علیه السلام) است، وقتی در جنگ بدر مسلمانان با جوانمردی علی (علیه السلام) پیروز شدند، جبرئیل شادمان باآسمان عروج کرده میگفت: جوانمردی نیست جز علی، شمشیری نیست بجز دو الفقار»

25- ابن عباس گفت اباذر غفاری را دیدم که به پرده های کعبه چسبیده بود میگفت هر کس مرا میشناسد که میشناسد هر کس مرا نمیشناسد من ابوذر هستم ای مردم بخدا قسم اگر روزه بگیرید تا مثل زه کمان (باریک شوید و نماز بخوانید تا قامت شما از کثرت عبادت خم شود هیچ بحال شما سودی نخواهد داشت مگر آنکه علی (علیه السلام) را دوست داشته باشید.

26- صاحب کتاب فردوس در کتابش از معاذ بن جبل از پیغمبر روایت میکند که آنحضرت فرمود: حب علی بن ابیطالب حسنه ای است که هیچ سینه ای با و ضرر نمیرساند چنانکه بغض علی بن ابیطالب سینه ای است هیچ حسنه ای با و نفع نمیرساند. (1).

ص: 110

1- برای اینکه معنی حدیث ظاهر شود میگوئیم محبت انسان بچیزی از دوره است یکی محبت حسی جسمانی مانند علاقه بسیاری از مسلمانان عوام بعلماء باعتبار اینکه آنعالم صورت نورانی سفید یا هیکل قشنگ یا ریش زیبایی دارد یا مثلاً علاقه بعکس علی (علیه السلام) دارد باعتبار ساختمان قیافه یا ریش و سیبیل او یا شمشیر زیبایی که بر سر زانوی او قرار داد و از اینرو اینرقم عکسهای مجعول را بدیوار خانه خود میآویزد در حالیکه از روش، علی از عمل علی از دستور علی هیچگونه اطلاعی ندارد یا اگر دارد بر طبق آن عمل نمیکند. طریق دوم محبت باطنی عقلی است مثلاً- در مثال بالا- عالم را دوست میدارد باعتبار علمش و فضلش و تقوایش علی را دوست میدارد باعتبار عبادتش عدالتش شجاعتش علمش زهد و در اینمورد موبه موبدستورهای، علی بگفته های علی عمل کرده آنحضرت را از باطن قلب دوست میدارد مسئله دیگر آنکه صور علمیه انسان با نفس در نتیجه ممارست متحد میشوند یعنی صور منقلب شده با روح یکی میشوند و این در اصطلاح فلاسفه به اتحاد عاقل و معقول تعبیر میشود. با این دو مقدمه میگوئیم ملکات علی (علیه السلام)، اخلاق علی (علیه السلام)، فضائل علی (علیه السلام)، اعمال علی (علیه السلام) با جسم و روحش یکی شده و دوست داشتن او یعنی دوست داشتن او با تمام فضائلش محبت بانجناب به محبت عقلانی اینستکه جابر گفت در زمان رسولخدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) منافقین را به بغض علی، میشناختیم نتیجه آنکه حب علی با تمام شرائطش با تمام مزایایش حسنه ای است که سینه ای با او زیان نمیرساند زیرا محبت واقعی علی (علیه السلام) عمل بتمام دستورهای دین میکند و بغض علی (علیه السلام) گناهیست که حسنات دیگر خرابی او را ترمیم نمیکند زیرا بموجب آیه انفسنا بغض علی در حقیقت بغض پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) و احکام قرآن است. در این باره تفسیر بیشتر را در کتاب کلمات الحجج، تألیف آیه الله علامه ملاصالح مازندرانی ساکن سمنان بخوانید) در مسند احمد بن حنبل از زازان از سلمان روایت کرده، سلمان گفت شنیدم حبیب من رسولخدا میگفت من و علی بن ابیطالب نوری بودیم در پیشگاه خدا قبل از خلقت آدم به چهار هزار سال وقتی خدا آدم را آفرید آن نور دو جزء شد از یکجزء من و از جزء دیگر علی (علیه السلام) آفریده شد»

27 - عبدالله بن مسعود از رسول خدا روایت کند که آنحضرت فرمود: محبت آل محمد در یکروز بهتر است از عبادت یکسال که بی محبت بوده، هر کس با حب آل محمد بمیرد وارد بهشت میشود.

28- انس بن مالک گوید روزی حضور پیغمبر(صلی الله وعلیه واله وسلم) مشرف بودم که علی (علیه السلام) داخلشد، پیغمبر فرمود آگاه باش که این مرد حجت خداست

ص: 111

29- رسول خدا میفرمود اگر همه مردم بر محبت علی (علیه السلام) اجتماع میکردند خداوند متعال آتش جهنم را نمی آفرید.

30- حافظ ابو عبدالله شافعی باسناد خود از آبی برده از رسول خدا روایت می کند که آنحضرت فرمود: خدایتعالی درباره علی (علیه السلام) با من پیمانی کرد. بخدا گفتم خدا یا آن پیمان کدام است، خداوند فرمود: بشنو، گفتم خدایا شنیدم خداوند فرمود: علی (علیه السلام) پرچم و نشانه هدایت و پیشوای اولیاء و نور حق است هر کس اطاعت او کند اطاعت من کرده، علی (علیه السلام) کلمه ای است که یقین را همراه دارد هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته؛ هر کس او را دشمن و مبغوض دارد مرا مبغوض داشته پس علی را باین مطالب بشارت ده، آنگاه علی (علیه السلام) داخلشده او را بشارت دادم، علی گفت ای رسول خدا، من بنده خدا و در اختیار اویم اگر مرا عقاب کند برگناهانم است و اگر آنچه بمن بشارت دادی عملی کرد خداوند اولی است به من پیغمبر فرمود خدایا قلب علی را بارور گردان و آن را بهار ایمان قرار ده، خواسته های مرا درباره او انجام ده سپس رسول خدا گفت: خداوند فرمود که علی (علیه السلام) در میان اصحاب من به ابتلا ناتی دچار شود که هیچیک از اصحاب چنان مبتلا نشود بخدا گفتم بار خدا یا علی (علیه السلام) برادر و مصاحب من خداوند فرمود این حوادثیستکه درباره علی (علیه السلام) بر قلم قدر تم سبقت گرفت.

31- صاحب کتاب حلیة الأولیاء از عمار یاسر روایت کرده عمار گفت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) چنین فرمود اول کسیکه بمن ایمان آورده مرا تصدیق نمود علی بن ابیطالب بود، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته هر کس مرا دوست دارد خداوند عزوجل را دوست داشته است.

32- ابن عباس از رسول خدا روایت کرده که فرمود «یا علی (علیه السلام) هر کس تو را سب نماید مرا سب کرده و هر کس مرا سب نماید خدا را سب کرده و هر کس خدا را سب نماید با رو بآتش در افتد.»

در هر حال اینها اخباری بود که از طرق اهل سنت و جماعت در فضائل مولای متقیان علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل شده البته اخباریکه از ناحیه اهل سنت وارد است بیشتر از آنستکه شماره شود ولی از آنجائیکه ما در این مختصر نظر خلاصه گوئی داشتیم، بهمین قدر اکتفا شد.

### مطاعن ابوبکر

اما مطاعن و ایرادهائی که جمهور اهل سنت و جماعت بر خلفاء و دیگر صحابه وارد کرده اند خیلی زیاد است تا آنجا که ابومنذر هشام بن محمد سائب کلبی کتابی در مثالب آنها تألیف نموده و در آن اشتباهات و انحرافات صحابه را یاد آور شد) تا معلوم گردد صرف صحابه بودن کافی در خوبی انسان نیست چنانکه اهل سنت بآن بسیار متکی هستند با اینوصف کلبی حتی يك ایراد هم در علی بن ابیطالب (علیه السلام) و اهل بیت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) سراغ نداشته از اینرو نقل نکرده، ضمناً باید بگوئیم که غیر از کلبی دیگران هم درباره صحابه کجرویها و اشتباهاتی یادآوری کردند در حالیکه از اهلیت هیچگونه انتقادی ننموده اند.

اینک ذیلاً مطاعن خلفاء را از کتب خود اهل سنت نقل مینمائیم:

1- خود اهل سنت از ابی بکر روایت کنند وی در بالای منبر گفت پیغمبر خدا از اشتباهات به وحی پناهنده میشد، اما برای من شیطانست که مرا اغوا میکند، اگر راست و مستقیم بودم شما مرا کمک کنید و اگر کج شدم مرا راست کنید.

ما میگوئیم آیا امامت امامیکه از رعیت خود کمک فکری میخواهد

تا او را مستقیم بنمایند صحیح است؟ با آنکه رعیت محتاج او هستند، با آنکه او بگوید: «خلافت» را از من باز پس گیرید، من بهتر از شما نیستم اگر واقعاً امامت او راست و صحیح بود و اگذار کردن آن گناه است و اگر امامتش باطل و نابجا است در اینصورت باز مستحق طعن است.

2- عمر میگفت بیعت ابو بکر فلتة (یعنی حادثه نادرستی بود) (1) که خدا مسلمین را از شرش حفظ کرد از این پس هر کس بچنین عملی دست زد او را بکشید. میگوئیم اگر خلافت ابو بکر صحیح بود پس چرا دیگر بانیانش مستحق قتل باشند و در اینصورت عمر مورد طعن قرار میگیرد و اگر خلافت ابی بکر باطل بود، خلافت عمر هم که روی آن پایه بود پس هر دو با هم مورد طعن قرار میگیرند.

3- ابوبکر در حین مرگش میگفت ایکاش که از رسول خدا میپرسیدم آیا انصار در خلافت حقی دارند؟ با اینکه ابابکر در روز سقیفه حدیث الأئمة من قریش را تحویل حضار میداد تا انصار را عقب زند). این سخن او کاشف از دو دلی و شبهه امامت خود او بود، وی در هنگام احتضار میگفت ایکاش مادر مرا نمیزانید، ایکاش پره کاهی در خشتی بودم با آنکه آقایان عامه خود میگویند که پیغمبر فرمود: هر محتضری جایگاه خود را در بهشت یا در آتش می بیند.

4- ابوبکر میگفت کاش در سایبان بنی ساعده دستم را در میان دست یکی از آن دو مرد عمر ابی عبیده جراح می گذاشتم، او امیر و من وزیر

ص: 114

---

1- مجمع البحرین در ضمن ماده فلت میگوید در حدیث از ائمه است که شیعیان بنور الهی سخن میگویند ولی مخالفان آنها با تقلت سخن میگویند آنگاه تقلت را معنی میکند یعنی بدون فکر و تدبیر و سپس میگوید فلتة هر کاریست که انسان آنرا ناگهانی و بیرویه انجام دهد

میشدم حال میگوئیم آیا این گفتارش دلیل بر عدم صلاحیت او برای خلافت نیست؟

5- رسول خدا مکرر در مرض موتش میفرمود: لشگر اسامه را تجهیز کنید هر کس از لشگر اسامه تخلف کند لعنت خدا بر او باد. خلفاء ثلاث جزء لشگریان اسامه بوده و از آن تخلف کرده بودند.

6- در هیچ جنگی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) ابابکر را امیر لشگر قرار نداد بلی عمروعاص را یکدفعه و اسامه را مرتبه دیگر بر ابابکر امیر کرده بود، اگر بگویند که برای بردن سوره براءت بمکه اعزام شد، گوئیم پیغمبر مطابق وحی (علیه السلام) را در تعقیب او فرستاد علی سوره براءت را از او گرفته بمکه برد و ابوبکر بمدینه برگردید. در اینصورت کسیکه وحی مانع بردن ده آیه از سوره براءت او شده باشد، اینچنین شخصی چگونه لایق مقام امامت خواهد بود؟!

7- ابابکر درباره سارقی دستور داد تا دست چپش را قطع کردند وی ندانسته بود که میبایست دست راست قطع گردد.

8- فجاءة - سلمی را بآتش سوزانید با آنکه رسولخدا از سوزانیدن نهی کرده، فرمود، «جز خدای آتش با آتش عذاب نمی کند».

9- بسیاری از احکام خدا بر وی مخفی بود مثلاً حکم کلاله را ندانسته میگفت: من درباره کلاله به رأی خود میگویم اگر رایم درست درآمد او همان رأی خداست و اگر عوضی و خطا درآمد از خود من و از شطانت (1).

ص: 115

1-1- ابابکر در جنگ احد وحنین رسولخدا را گذاشته فرار کرد 2- پس از رسولخدا دفن آنحضرت را که واجب عینی بود گذاشت و بسقیفه شتافت. 3- درهای خانه هائیکه پیغمبر بمسجد بسته بود همه را باز کرد. 4- به عمر دستور داد که علی (علیه السلام) و ابن عباس را که در خانه فاطمه بودند برای بیعت حاضر نما فان ابی فقاتلهما. 5- وصیت کرد او را در خانه پیغمبر کنار قبر رسول الله دفن نمایند، در حالیکه قرآن میفرماید: لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم. و اگر خانه پیغمبر صدقه بود مال عموم مسلمین بود و اگر سهم ثمنیه عایشه بود، سهم عایشه تسع ثمن میشد. 6- با اینکه خود میگوید تعیین خلیفه با اجماع امت است، در عین حال ابابکر برای عمر وصیت کرد که خلیفه شود

10- در باب حدود در هفتاد قضیه حکم کرد که همه دلالت بر قصور علمی او میکرد با این توضیح باید گفت الحق والانصاف چه نسبتی بین اوست با شخصیتی که میگفت سلونی قبل ان تقدونى من بطرق آسمانها از زمینها عارفتی هستم ابوالبحتری گفت علی (علیه السلام) را بر بالای منبر کوفه دیدم لباس رسولخدا برتن و عمامه رسولخدا برسر، با شمشیر حمایل کرده انگشتر رسولخدا را در دست داشت پس بر منبر نشست و شکم مبارك و سینه نازنین را نمایان کرده فرمود: ای مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید در اینجا اشاره (بسیند علوم متراکمی است اینجا جایگاه علم، ولعاب دهان رسولخدا است، در اینجا است علومیکه از رسولخدا گرفتم همانند گرفتن جوجه دانه را از مادر، جز آنکه بمن وحی نمیشود، بخدا قسم اگر مسند حکومت بر من گسترده شود اهل توراة (یهودیان را) با توراتشان و اهل انجیل (مسیحیان را با انجیلشان حکومت کنم تا خدا بتوراة و انجیل سخن گوید و بمن بفرماید علی (علیه السلام) راست میگوید، مطابق فرستاده خدا حکومت کرده شما کتاب را تلاوت میکنید آیا تعقل نمی کنید؟ بیهقی در کتابش باسناد خود از رسولخدا روایت میکند که فرمود هرکس میخواهد بعلم آدم و تقوای نوح و خلت ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی

نظر کند بعلی (علیه السلام) نگاه کند، پس فضائلیکه در انبیاء سلف متفرق بوده در علی (علیه السلام) جمع گردید ابو عمر زاهد گوید: ابوالعباس ثعلب گفت « کسیرا بعد از پیغمبر ندیدم که گفته باشد از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید مگر علی بن ابیطالب که اکابر صحابه مانند ابابکر و عمر و امثال ایشان مشکلات خود را از او میپرسیدند و علی (علیه السلام) هم مشکل ایشان را کاملا حل میکرد . روزی آن بزرگوار به کمیل بن زیاد میگفت: «ای کمیل در اینجا انبوه علم است که اگر نگاهبانانی برای آن پیدا میکردم...»

11- وقتی خالد بن ولید مالک بن نویره مسلمان بیگناه را کشت در همان شب با زن او همبستر شده با او زنا کرد ابابکر درباره او حد زنا را جاری نکرد، حتی عمر بها با بکر اعتراض کرد که باید خالد قصاص شود و کشته گردد اما ابابکر نشنید.

12- ابابکر درباره ارث حضرت زهرا دختر رسول خدا یعنی فدک فرمان خدارا مخالفت کرد ارث فاطمه را نداده او را از حقش جلوگیری کرد  
13 ابابکر خود را بنام خلیفه رسول خدا جا رد با آنکه خودشان میگویند پیغمبر برای خود خلیفه تعیین نکرد.

## مطاعن عمر

### مطاعن و عمر

1- ابونعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیاء از عمر روایت کرد که وی در حالت احتضارش گفت: ایکاش گوسفند قومی بودم، مرا چاق میکردند وقتی که عزیزترین قومشان نزد ایشان می آمد، مرا ذبح میکردند، نصفم را کباب و نصفم را خشک میکردند سپس مرا میخوردند، آنگاه مدفوع میشدم و اصلا بشر نمیشدم میگوئیم آیا این کلام مانند این نیست که:

ص: 117

2- عمر در حالت احتضار باین عباس گفت: اگر تمام زمین پر از طلا میشد آنرا با مثل آن یعنی دو برابر زمین برای جانم فدا می‌کردم، از ترس قیامت حفظ می‌شدم این کار را می‌کردم. این مانند اینجمله است که قرآن می‌فرماید: ولو ان للذين ظلموا ما في الارض جميعاً و مثله معه ليفتدوا به من سوء العذاب (2) پس باید شخص منصف عاقل تأمل نماید. گفتار این دو مرد را در حال احتضارشان با گفتار حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) که می‌فرمود چه وقت خدا را ملاقات میکنم؟ چه وقت شقی ترین امت برقتل من برانگیخته میشود؟ چه وقت بملاقات دوستان میرسم؟ چه وقت محمد و یارانش را میبینم؟ بعد از اینکه ابن ملجم مرادی علیه اللعنة والعذاب با ضربت آبدار شمشیر مسموم فرق همایونشرا شکافت فرمود: بخدای کعبه رستگار شدم.

3- در صحاح سته از مسند از ابن عباس روایت نموده اند که رسولخدا در مرض موتش فرمود: دوات و لوح سفیدی بیاورید برای شما چیزی تا بعد ازین دچار گمراهی نشوید، عمر که در آنمجلس حضور داشت گفت اینمرد هذیان میگوید، کتاب خدا ما را کافی است سپس گفت و شنوده‌های زیادی در مجلس پیغمبر شد که پیغمبر ناراحت شده، فرمود: برخیزید بیرون روید، نزاع در حضور من شایسته نیست.» ابن عباس میگفت مصیبت تمام مصیبت آنوقتی بود که بین ما و نوشته رسول خدا حائل شدند.

ص: 118

1- سوره نبا آیه 41

2- سوره زمر آیه 47

4- بعد از رحلت رسولخدا عمر میگفت بخدا قسم رسولخدا نمرده و نیمیرد، هر کس چنین سخنی بگوید دست و پایشرا قطع میکنم ولی ابوبکر بدادش رسید و با و فهمانید که قرآن میفرماید: ای پیغمبر هم تو و هم سایر مردم همه میمیرند (1) و در جای دیگر فرمود: اگر پیغمبر از دنیا درگذشت یا کشته شد شما عقب گرد میکنید (2)؟ یعنی باز مشرک و کافر میشوید؟ عمر آنقدر از قرآن بی اطلاع بود که وقتی ابابکر آن آیه ها را برای عمر خواند وی گفت گویا که این آیات را من اصلاً نشنیده باشم.

5- وقتی فاطمه زهرا درباره فدک با ابوبکر استدلال کرد و او را مجاب نمود ابابکر نامه ای مشتمل بر رد فدک نوشت و بدست فاطمه زهرا داد، فاطمه از نزد ابابکر بیرون آمد در بین راه به عمر برخورد کرد عمر وقتی جریان را فهمید آن نامه را از دست فاطمه زهرا گرفت و با آتش سوزانید در اینجا بود که حضرت زهرا بر عمر نفرین کرد تا ابولؤلؤ کارش را ساخت. 6- عمر حد شرعی را درباره مغیره بن شعبه که شراب خورده بود تعطیل کرد.

7- بیت المال مسلمانها را زیاد از اندازه بزنان پیغمبر میبخشید بطوریکه بهر يك از عایشه و حفصه در هر سال ده هزار درهم حقوق میداد.

8- حکم خدا را درباره متعه حج و متعه زنان تغییر داد و صریحاً اعلام کرد که اگرچه آنها در زمان رسولخدا حلال بودند ولی من آنها را حرام کردم و عامل آن را عقاب می کنم.

9- در احکام خدا کم معرفت بوده بطوریکه دستور داده بود زن

ص: 119

1- سوره زمر آیه 30

2- سوره آل عمران آیه 114

آبستنی را سنگسار نمایند وقتی حضرت علی (علیه السلام) جریان را فهمید بعمر گفت اگر راهی برای عقوبت این زن داشته باشی اما دیگر بچه شکم او تقصیری ندارد اینجا عمر از رجم خودداری کرده گفت «اگر علی (علیه السلام) نبود عمر هلاک میشد».

10- درباره زن دیوانه ای عمر امر به سنگسار کرد وقتی علی (علیه السلام) دانست باو فرمود ای عمر قلم (تکلیف) از مجنون برداشته شد (یعنی تکلیفی ندارد تا عقاب شود) تا جنونش رفع شود در اینجا هم از اجراء حد خودداری کرد و گفت اگر علی نبود عمر هلاک میشد.

11- روزی عمر در بالای منبر میگفت هر کس در مهرزن زیاده روی کند از مهر سنت اضافه آن را از بیت المال قرار میدهم، زنی که در مجلس حضور داشت گفت ای خلیفه حقی را که خدا و رسولش برای ما زنان قرار داده اند چگونه ما را از آن منع میکنی؟ خدا در قرآن میفرماید: و ایتیم احدیین قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً (1) عمر که محکوم شده بود چاره ای ندید جز آنکه بگوید همه مردم از عمر داناترند حتی زنان.

12- قدامة بن مظعون شراب خورده بود وقتی او را بنزد عمر آوردند این آیه را برای عمر تلاوت کرد: بر کسانی که ایمان و عمل صالح دارند باکی نیست هر چه بخورند (2) عمر که جوابی نداشته بود حد شرعی را تعطیل کرد اما وقتی خبر بگوش علی (علیه السلام) رسید فرمود ای عمر قدامة از اهل این آیه نیست باید او را حد جاری کرد عمر هم خواست حد را جاری کند اما ندانست باید چند تازیانه بزند از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پرسید حضرت فرمود:

ص: 120

---

1- سوره نساء آیه 20

2- سوره مائده آیه 93

باید هشتاد تازیانه بخورد، زیرا وقتی شخصی شراب خورد مست میشود وقتی مست شد هذیان میگوید وقتی هذیان گفت افترا میندند (و خلاصه بقذف منتهی شده حد قذف هشتاد تازیانه است).

13- روزی عمر برای مطلبی بدنبال زن آبستنی فرستاد که بیاید ولی آن زن از وحشت عمر سقط جنین کرد وقتی عمر در آن باره بصحابه رجوع کرد آنها گفتند چیزی بر تو نیست چون تو مؤدب هستی، اما وقتی از علی (علیه السلام) پرسید حضرت فرمود دیه بر عاقله است (یعنی دیه آن طفل بر بستگان و فامیل پدر توست) (1).

14- روزی دوزن درباره طفلی بنزاع و جدال پرداختند و هر يك ادعا میکردند که طفل از آن اوست وقتی پیش عمر آمدند عمر در حل آنمشگل در مانده شد، حل آن را بامیرالمؤمنین (علیه السلام) برگزار کرد، علی (علیه السلام) قبلاً آن دوزن را موعظه کرد که راستی را بگویند اما آنها همچنان نزاع را ادامه دادند حضرت دستور داد تا اره ای حاضر کنند آن دوزن گفتند منظور شما چیست؟ حضرت فرمود مقصود اینست که این طفل را دو نصف کنم هر يك از خود را بردارید یکی از آن زنها بآن عمل راضی شد ولی زن دیگر دادزد الله الله یا ابا الحسن این کار را نکن که من از سهم خود گذشتم و طفل را برگزار باین زن کردم علی (علیه السلام) گفت الله اکبر این طفل مال تو است اگر طفل مال آن زن بود دلش بحال او میسوخت و رقت میکرد، بعد آن زن

ص: 121

---

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید و استدعی عمر امرئة لیسئلهما عن امر وکانت حاملاً فلشدة هیبته القت ما فی بطنها فاجهضت به جنیناً میتاً فاستفتی عمر اکابر الصحابه فی ذالک فقالوا لاشیئی علیک انما انت مؤدب فقال له علی (علیه السلام) ان کانوا راقبوك غشوک وان کان هذا جهل رأیهم فقد اخطأوا علیک عزة یعنی عتق رقبة فرجع عمر الصحابة الی قوله

دیگر اعتراف کرد که حق با این زن است، در این قضاوت عمر خوشحال شده و برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دعای خیر نمود.

15- مرتبه دیگر زنی که ششماهه آبستن شده بود کسانش وی را بنزد عمر آوردند، عمر دستور رجم را صادر کرد ولی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باو فرمود ای عمر اگر با کتاب خدا با تو استدلال کنم تو را مجاب میکنم خدا در قرآن میفرماید: زنان بچه شیرده دو شیرده دو سال کامل به بچه ها شیر میدهند (1) باز در جای دیگر میفرماید ایام بارداری و شیر باز گرفتن رویهم سی ماه است (2) ما وقتی دیدیم مدت شیر خواری که دوسال (24 ماه) است پس مدت حمل ششماه میشود، از اینجهت عمر زنگ را رها ساخت.

16- در احکام شرعی بی اطلاع و مضطرب بود در باب حدود فقط در مورد قضاوت کرد.

17- با آنکه خداوند در باب غنیمت و اعطاء حکم بتساوی کرده بود ولی عمر بعضی را بر بعضی دیگر تفضیل میداد.

18- عمر در احکام متوسل به رأی و حدس و گمان میشد!

19- پس از خود امر خلافت را بعموم مردم و انگذاشته بشورای شش نفری برگزار کرد عجیب آنکه ابوبکر برای عمر وصیت کرده بود و نگذاشت، عمر بشخص معینی درباره خلافت تنصیص نکرد بلی درباره سالم غلام آزاد شده خذیفه اظهار تأسف کرد که اگر وی زنده بود قطعاً وی را جانشین خود میکرد چنانکه قبلاً گفتیم سالم از رفقای هم پیمان او در روز سقیفه در بیعت با ابابکر بود با آنکه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حاضر بود وی در شوری بین فاضل و مفضول جمع نموده با آنکه

ص: 122

---

1- سوره بقره آیه 233

2- سوره احقاف آیه 15

(بحکم عقل) باید فاضل مقدم باشد.

20- در هر حال عمر امامت و خلافت را در شوری شش نفری قرار داده (1) بعد آنرا نقض و در چهار نفر نهاده آنگاه در سه نفر و سرانجام به يك نفر محول کرده است. اختیار انتخاب را بعهدہ عبدالرحمن بن عوف نهاد. بعد از اینکه بضعف وقصور از او انتقاد کرد بعد گفت اگر علی باعثمان هم رأی شدند رأی ایشان بگیریید و اگر سه نفرشان رأیی و سه نفر دیگرشان رأیی دیگر دادند رأی سه نفری را که عبدالرحمن در میانشان است. بگیریید. این همه نقشه ها برای این بود که عمر بخوبی میدانست که هیچ وقت علی (علیه السلام) با عثمان هم رأی نمیشوند، و از سوی دیگر هیچوقت عبدالرحمن از برادر و پسر عموی خود یعنی عثمان صرفنظر نمی قضیه را بنفع او فیصل میدهد ضمناً دستور داده بود که اگر اصحاب شوری تا سه روز بیعت را تأخیر اندازند گردن آن سه نفر را که عبدالرحمن در میانشان نیست بزنند عمر بعلی (علیه السلام) میگفت: «اگروی متصدی این امر شود و هرگز مردم حاضر نمیشوند مردم را بطریق حق رهنمون میکند ولی من چه در حال حیوة و چه بعد از مرگ حکومت او را مکروه میدارم عمر بعثمان میگفت ای عثمان، اگر حکومت اسلامی بتو برگذار شود آل ابی معیط یعنی بنی امیه را برگردن مردم سوار میکنی و اگر چنین

ص: 123

---

1- عمر امر خلافت را بی دلیل بشوری گذاشت ضمناً دستور داد اقلیت مخالف را بکشند این خلاف صریح شرع است وقتی اهل شوری از پیشش بیرون آمدند گفت من قدر و مقام اینمرد (یعنی) علی (علیه السلام) را میدانم، اگر او را بر شما مردم شما را براه راست رهبری میکند عبد الله حکومت دهم چرا اینکار را نمیکنی فما یمنعک یا امیر المؤمنین؟ عمر گفت: اگر ان اتحملها حیاً و میتاً حکومت او را زنده و مرده بد. دارم این نهایت کینه بود که نسبت به علی (علیه السلام) بخرج داد

کنی کشته میشوی در اینجمله عمر اشاره بقتل عثمان کرد، ولی مطابق پیش بینی که عمر کرده بود همانطور واقع شد یعنی عبدالرحمن بن عوف عثمان را از میان شوری انتخاب کرد (1) عثمان وقتی حکومت اسلامی را قبضه کرد افراد پست و نالایق را سر کار آورد بنی امیه و بستگانش را مصدر کارها کرد، آنها را بر جان و مال مردم مسلط کرد بطوریکه همه گونه فسق و جنایت و خیانت آنها بر مردم روشن شد روشن بینان چندین بار عثمان را

ص: 124

1- ابن ابی الحدید در شرح خطبه شقشقیه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) میگوید صفق عبدالرحمن علی ید عثمان فقال السلام علیک یا امیر المؤمنین، فیقال ان علیاً قال بعبد الرحمن واله ما فعلتها الا لانک رجوت منه ما صاحبه دق الله بینکما عطر منشم قبل ففسد ذالک فلم یکلم احد هما صاحبه حتی مات عبدالرحمن باز بعد از دو صفحه میگوید: ابو هلال عسگری در کتاب اوائل میگوید دعای علی (علیه السلام) در باره عبدالرحمن و عثمان اجابت شد سرانجام بین آنها مخاصمه و کشمکش ایجاد شد، هیچیک از ایشان نمود مگر آنکه دشمن دیگری بود عبدالرحمن به فرستاده عثمان برای عثمان چنین پیغام داد من تو را امارت دادم من فضائلی بر تو دارم من در بیعت رضوان حاضر بودم تو نبودی من در جنگ بدر شرکت داشتم، تو حاضر نشدی من در جنگ احد صبر کردم ولی تو فرار کردی... وقتی عثمان کاخ طمار» و «زوراء» را ساخت مردم را برای خوردن ولیمه دعوت کرد عبد الرحمن که جزء مدعوین بود حاضر شد وقتی چشم عبدالرحمن بکاخ افتاد و آنهمه طعام رنگارنگ را دید گفت ای پسر عفان چیزهاییکه دربارہ تو گفتند اگر قبلاً باور نمیکردم حالا با چشم میبینم من از اینکه تو را روی کار آورده، بتو بیعت کردم بخدا پناه میبرم اینجمله عثمان را غضبناک کرد عثمان دستور داد تا غلامان عبدالرحمن را با اردنگی بیرون کردند. سپس بمردم دستور داد با عبدالرحمن نشست و برخاست نکنند. لهذا هیچکس پیش او نمیآمد مگر ابن عباس... عبد الرحمن مریض شد عثمان بعیادتش رفت هر چه عثمان با او سخن گفت ولی عبدالرحمن اعتنائی نیاورده نگفت، عبدالرحمن وصیت کرده بود که عثمان از مرگ پس هیچ بر وی نماز نخواند و از اینجهت زبیر و سعد بن ابی وقاص بر عبدالرحمن نماز خوانده اند، سپس دفن شد

هشدار دادند ولی گوش عثمان بنصایح خیراندیشان بدهکار نبوده است .

## مطاعن عثمان

### مطاعن عثمان

1- ولید بن عقبه را استاندار بصره کرد وی در آنجا روز روشن مثل آب شراب میخورد، روزی مست کرد اول صبح برای نماز بمسجد آمد نماز را چهار رکعت (خواند بعد هم بمردم گفت اگر میل دارید برای شما نماز بیشتری بخوانم زیرا حالم مساعد است).

عثمان سعید بن عاص را حاکم کوفه کرد عملیات زشتی از او در کوفه سرزد که اهل کوفه با حالت اجتماع او را از شهر بیرون کردند.

استانداری مصر را به عبدالله بن ابی سرح بخشید، مردم مصر از جنایات او بجان آمده هر چه بعثمان شکایت بردند کمتر ترتیب اثر داد بلکه عثمان در پنهانی با و نامه نگاری میکرد که بکار وروشش ادامه دهد، اما علی الظاهر برای اینکه مردم را راضی کند حکم عزلش را مینوشت عثمان بظاهر مطابق تقاضای اهل مصر، حکومت مصر را برای محمد بن ابی بکر مینوشت و امضاء میکرد، ولی در خفا برای استاندار سابق نوشته بود که بمجرد ورود محمد بن ابی بکر وی را بقتل برساند.

4- عثمان معویة بن ابی سفیان را در حکومت شام مستقر داشت وی چه فتنه ها که در آنجا پیا نکرده؟

5- مروان حکم را وزیر مشاور خود قرار داد و تمام اختیاراتش را بعهدہ او گذاشت حتی مهری و خاتمش را که نامش در آن نوشته شده بود و در ذیل نامه ها و فرمانها نقش میبست آنرا هم بدست مروان داد، این اعمال بود که فتنه را بالا آورد و منجر به کشته شدن عثمان

ص: 125

6- عبدالله بن عامر را والی عراق نمود. وی چه منکراتی که انجام داد.

7- عثمان به بستگانش علاقه زیاد نشان میداد، از اینرو اموال زیادی از بیت المال مسلمین را بآنان بخشید تا اینکه بچهار تا از دامادها و شوهر دخترهایش چهار هزار دینار بخشید، به مروان حکم هزار هزار دینار بخشید عبدالله مسعود بر او ایراد کرد عثمان خشمناک شده و آنچنان عبدالله مسعود را بزد که آن ضربه مقدمه مرگ او گردید (2).

8- عثمان یکی دیگر از صحابه خیلی بزرگوار پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) بنام عمار یاسر را آنچنان زد که عمار مبتلا بدفتق گردید پیغمبر اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) بعمار فرموده بود عمار (بمنزله) پوست بین دو چشمانم است، لشکر طاغی باغی ستمگر ویرا خواهند کشت خدای شفاعت مرا در روز قیامت شامل

ص: 126

1- مروان و پدرش حکم طرید رسول خدا و تبعید شد؛ آنحضرت بودند حق نداشتند وارد مدینه شوند، ولی وقتی عثمان بر اریکه خلافت تکیه زد آنها را آورد و وارد دستگاه حکومتی خود نمود، یکی از دخترانش بنام ام ابان را بازدواج مروان در آورد و دختر دیگرش عایشه نام را بعقد برادر مروان حرث بن حکم بست این دامادها را علاوه بر املاکیکه داده بود، دوست هزار درهم بخشید، به پدر ایشان حکم خمس غنائم افریقا را که مسلمانان آورده بودند. بخشید عثمان سه یا چهار دخترش را با فردای از قریش تزویج نموده و بهر یک از آنها یکصد هزار درهم بعنوان جهیزیه بخشید

2- عبدالله مسعود و مقداد وصیت کرده بودند که وقتی از اینجهان در گذشتند عمار بر آنها نماز بخواند و چون ایشان از اصحاب سرشناس پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) بودند طبق مراسم میبایست نماز وسیله خلیفه عثمان انجام شود، لهذا عمار بر ایشان نماز خوانده ولی این عمل باعث گردید که عثمان ناراحت شده بر عمار بدگوئی کرد

آنها نگرداند، عمار هم از کسانی بود که کارهای بد عثمان را با و گوشزد میکرد و ایراد مینمود (1).

9- رسول خدا عموی عثمان حکم بن العاص را از مدینه تبعید کرده بود، مروان نیز همراه پدر خود حکم بود و از زمان پیغمبر بزمان ابابکر الی زمان عمر ادامه یافت ولی وقتی عثمان روی کار آمد، آنها را به مدینه

ص: 127

1- یکی از کارهای عثمان در زمان خلافت که منتهی بکشتش شد بد رفتاری او با اصحاب رسول خدا بود مخصوصاً این اصحابیکه بسیار ارجمند و در میان مردم معروف بودند با این اعمال افکار عمومی را بر علیه خود میثوراند. از جمله ابی ذر غفاری یکی از بهترین صحابی رسول خدا را به ریده که جای بد آب و هوایی بود تبعید کرد ابی ذر در کمال سختی آنجا جان سپرد، وقتی عثمان خبر مرگ ابی ذر را شنید بر او ترحم کرده گفت رحمه الله عمار یاسر یکی دیگر از بزرگان صحابه که در اهمیت نظیر ابی ذر بود، در در مجلس حاضر بود رو بعثمان کرد و گفت ای عثمان تو او را خود تبعید میکنی آنگاه بحال او رقت میکنی؟! عثمان بر آشفت و گفت یا عاض اُیراً بیه اُترانی ندمت علی تسیره؟! ای... عمار تو گمان میکنی که من از تبعیدش پشیمان شدم؟ خیر چنین نیست. آنگاه عثمان دستور داد تا عمار را هم بجایگاه ابی ذر تبعید نمایند. بنی مخزوم و مردم جمع شده خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رسیدند از حضرت خواهش کردند که باعثان صحبت کند تا از تبعید کردن عمار صرفنظر کند. آنحضرت بنزد عثمان رفت و با و چنین فرمود ای عثمان از خدا بترس تو قبلاً مردی صالح از مسلمین را تبعید کردی او در تبعیدگاه در گذشت. اینک میخواهی نظیر او را تبعید نمائی؟ در هر حال کلمات زیادی بین علی (علیه السلام) و عثمان ردو بدل شد تا جائیکه عثمان گفت ای علی (علیه السلام) تو به تبعید از آن دو سزاوار تری، علی (علیه السلام) فرمود اگر میتوانی اینکار را بکن اینرا بگفت و از نزد عثمان بیرون مردم مهاجر و انصار شدند بعثمان گفتند ای عثمان هر کس بخواهد با تو جمع سخن بگوید یا نصیحتی کند تو فوری او را تبعید میکنی؟ اینکه کار نشد تا اینکه عثمان از تبعید کردن عماد منصرف شد بعضی از اصحاب رسول خدا مانند مقداد عمار، یاسر، طلحه زبیر وعده دیگر نامه ای بعثمان نوشتند و از بعضی عملیاتش او را دادند و مفسد آنها را بر شمردند او را نصیحت کردند، این نامه را بوسیله عمار یاسر بنزد عثمان ارسال داشتند وقتی عثمان نامه را از دست عمار گرفت و گشود و خواند رو بعمار کرده گفت: دروغ گفתי ای پسر سمیه (سمیه نام مادر عمار بود که وقتی اسلام آورد کفار قریش او را با شوهرش عثمان بغلامانش دستور داد که دست و پای عمار را گرفتند، آنگاه چنان لگد بشکم عمار زد که مبتلا بفتق گردید و چون عمار پیر بود و بنیه ای هم نداشت در همانجا غش کرد عمار بود تا در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جنگ صفین بدست لشکر طاغی ستمگر معویه بدرجه شهادت رسید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: عده ای از مردم حضور امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اجتماع کرده (شاید در همین جریان عمار یاسر بود) و خواهش کردند که آنجناب بعثمان نصیحتی کند شاید که از کرده ها پشیمان شود حضرت وارد بر عثمان شد نصیحتی فرمود از جمله فرمود ای عثمان بدانکه بهترین بندگان در نزد خدا امام و رئیسی است که عادل و هدایت یافته دیگرانرا راهنمائی کند سنت معلوم را پیا دارد و بدعت مجهول را از بین ببرد و بدترین مردم در نزد خدا امام و پادشاه گمراهیست که موجب گمراهی دیگران شود، سنت را پایمال و بدعت را زنده کند بعد فرمود: من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود پادشاه و امام جابر را روز قیامت میآورند که نه یآوری و نه عذرخواهی دارد پس وی را باتش جهنم افکنند، چنان آتش بروی میچرخد همانند چرخیدن آسیا، بعد او را در قعر جهنم میاندازند رسول خدا فرمود: زینت آسمان به سه چیز است خورشید ماه ستارگان زینت زمین به سه چیز است: دانشمندان باران، پادشاه عادل. باز پیغمبر میفرمود: وقتی پادشاهی با دادگری و انصاف رعیت ملکش را آباد نکند. با نافرمانی رعیت ملک خود را خراب خواهد کرد

پیش خود آورد مروان را کاتب و مدیر امور خود قرار داد، با آنکه خدا میفرماید نمی یابی قومی را که بخدا و روز جزاء ایمان دارند با دشمنان خدا و رسول او دوستی کنند.

10- عثمان ابذر غفاری را کتک زده و به ربنده تبعید کرد با آنکه خدا در حق ابذر: فرمود زمین در بر نگرفت و آسمان سایه نیفکند بر صاحب

ص: 128

لهجه ای که راستگوتر از اباذر باشد. باز پیغمبر فرمود: خدای متعال بسوی من وحی کرد که چهار نفر را دوست بدارم. عرض کردند یا رسول الله آنها کیانند؟ فرمود علی که آقای آن سه است، سلمان، اباذر، مقداد.

11- عثمان حد الهی را بنفع عبدالله بن عمر که هر مزان، غلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را کشته بود جاری نکرد با آنکه آنغلام مسلمان بود. امیر المؤمنین (علیه السلام) وقتی طلب قصاص کرد عبدالله بشام گریخت و در نزد معویه پناهنده شد.

12 - عثمان حد شراب را درباره ولید بن عقبه تعطیل نموده بود ولی امیر المؤمنین علی (علیه السلام) حد را بر او جاری کرده فرمود: تا من زنده ام حد خدا تعطیل نمیشود.

13- اذان را در نماز عصر جمعه بدعت گذاشت که تا الآن در میان اهل سنت و جماعت سنتی شد.

14- تمام مسلمین مجتمعاً با او مخالفت کردند، افعالش را عیب گرفتند، باو گفتند تو در جنگ بدر شرکت نکردی و در جنگ احد فرار کردی و در بیعت رضوان حاضر نشدی اخبار در این باب فوق العاده زیاد است که از ذکر آن صرفنظر میکنیم.

### **شهرستانی که از شدیدترین متعصبین نسبت بشیعه امامیه است میگوید**

شهرستانی که از شدیدترین متعصبین

نسبت به شیعه امامیه است میگوید:

منشأ تمام فسادها بعد از شبهه ابلیس اختلافاتی بود که در مرض موت پیغمبر به بعد واقع شد.

اول خلاف و نزاعیکه در مرض پیغمبر طبق روایت بخاری از ابن عباس واقع شد، این بود که وقتی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) مرضش سنگین شد فرمود دوات و بیاضی برایم بیاورید چیزی برای شما بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید عمر گفت صاحب شما هذیان میگوید؛ کتاب خدا ما را بس است. گفتگو در نزد پیغمبر زیاد شد پیغمبر فرمود: از نزد من برخیزید نزاع و اختلاف در حضور من شایسته نیست.

خلاف دوم آنوقتی بود که رسولخدا در بستر کسالت فرمود: قشون اسامه را تجهیز کنید، هر کس از آن تخلف ورزد لعنت خدا بر او باد بعضی از مردم گفتند اسامه در بیرون مدینه عسکرگاه ساخت بر ما واجب است که به وی ملحق شویم، اما بعضی دیگر گفتند با شدت مرض پیغمبر ما نمیتوانیم از او جدا بشویم.

خلاف سوم هنگامیکه عمر در وفات پیغمبر گفت هر کس که بگوید محمد مرده است با شمشیر او را میکشم، رسول خدا مانند عیسی بن مریم باسماں بالا رفته ابو بکر گفت هر کس محمد را میپرستیده، وی مرده است و هر کس خدای محمد را میپرستید خدا زنده و باقی است.

خلاف چهارم زمانی بود که درباره امام و پیشوا و خلیفه واقع شد و این بزرگترین اختلاف بود هیچ شمشیری بر قاعده دین از غلاف بیرون نیامد مثل شمشیر یکه در هر زمان برای امامت کشیده میشود در اینجا بود که بین مهاجرین و انصار اختلاف پدید آمد، انصار گفتند يك امیر از ما و يك امیر از شما و دور سعد بن عباده رئیس خود جمع شدند. عمر و ابابکر قضیه را فهمیدند خود را بسقیفه حاضر کردند، عمر دست بطرف ابابکر دراز کرد و با و بیعت کرد بعد هم خود عمر گفت: جریان بیعت و خلافت

ابی بکر حادثه ناروانی بود که خدا شر آنها از مسلمین برگردانید، از این پس هر کس دست بچنین اقدامیزند او را بقتل برسانید، در آنهنگام که یاران سقیفه سرگرم خلیفه سازی بودند امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بحسب دستور رسول خدا سرگرم تجهیز و تکفین و دفن پیغمبر بود. علی (علیه السلام) و عده ای از مردم اصلاً در بیعت شرکت نداشتند.

خلاف پنجم هنگامی پیش آمد که ارث پیغمبر را از نزدیکانش جلوگیری کرده ابابکر قانون عمومی ارث را با این حدیث که خود تنها از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت میکرد، ممنوع کرد حدیث این بود: «ما گروه پیغمبران (صلی الله وعلیه واله وسلم) چیزی از خود به ارث نمیگذاریم هر چه از ما باقی میماند

صدقه است.»

خلاف ششم درباره قتال مانعین زکوة پیش آمد ابابکر با آنها جنگید ولی عمر در زمان خلافت خود کوشید که اسیران آن جنگ را آزاد کند و برگرداند و اموال غارت شده را بصاحبان آنها پس دهد.

خلاف هفتم آنگاه بود که ابابکر در باره خلافت عمر نص و تصریح نموده، بعضی از مردم میگفتند مردی خشن و سنگدل را بر ما حکومت دادی.

خلاف هشتم در امر شوری بود که بنفع عثمان تمام شد، عثمان در اوضاع اختلال بسیاری رخ داد از جمله : عثمان حکم بن امیه ابن عاص را که در تبعیدگاه رسولخدا بسر میرد بمدینه برگرداند با اینکه عثمان در زمان خلافت ابابکر و عمر هر چه وساطت کرد آنها نپذیرفته بودند و حتی عمر حکم را که در یمن تبعید بود از یمن چهل فرسخ دورترش فرستاد از جمله کارهای عثمان تبعید کردن اباذر غفاری بدر بده بود. ضمناً

ص: 131

عثمان دخترش را بعقد مروان پسر حکم در آورد، و خمس غنائم افریقا را که متجاوز از دوست هزار دینار بود به مروان بخشید. عثمان عبدالله بن سعید بن ابی سرح را پناه داد و او را استاندار مصر کرد با آنکه رسول اکرم (صلی الله وعلیه واله وسلم) خون او را برای همه مباح کرده بود. عثمان عبدالله بن عامر را حاکم بصره نمود، وی در آنجا از هیچ عمل زشتی چشم پوشید و رسوائی بیار آورد امراء لشکر عثمان عبارت بودند از معویة بن ابی سفیان حاکم شام، وسعید بن العاص حاکم کوفه، و عبدالله عامر حاکم بصره، و بعد ولید بن عقید حاکم بصره. نهمین خلاف این بود که با وجود آنکه بعد از عثمان بامیر المؤمنین علی (علیه السلام) بالاتفاق بیعت کردند اولاً طلحه و زبیر به مکه رفتند و عایشه را به بصره بردند، مردم را در آنجا جمع کردند که با علی (علیه السلام) بجنگند. نام این جنگ به جنگ جمل معروف است. سپس معویة سرپیچی کرد و جنگ عجیب صفین را تشکیل داد و پس از تعیین حکمین هم، عمروعاص بنفع معاویه اباموسی اشعری را با نیرنگ فریفت و از آن پس عده ای از لشگریان علی (علیه السلام) با او اختلاف نمودند، یا از دائره حقیقت بیرون نهاده، نهروان گرد آمده با علی (علیه السلام) اعلان جنگ کردند (1). و در هر حال علی (علیه السلام)

ص: 132

1- در مسند احمد بن حنبل از مسروق روایت شده، مسروق گفت عایشه همسر رسول خدا بمن گفت تو فرزند من از محبوبترین کسانی در نزد من آیا از مخدج خبر داری؟ مخدج) نام ذو الثدیة است که از مهتران خوارج بود و در نهروان با امیرالمؤمنین جنگید و بدست علی (علیه السلام) کشته شد گفتم آری او را علی بن ابیطالب کشت بر نهر یکه بالای آن را «تامر» و پائین آن را «نهروان» میگویند، بین محللیکه بنام «لخافیق» و «طرفاء» است. عایشه گفت آیا گواهی در این باره داری؟ گفتم آری مردانی را حاضر کردم جریان قتل مخدج را در پیش او شهادت دادند. مسروق گفت آنگاه عایشه را قسم دادم بصاحب قبر (رسول خداص) گفتم تو را بصاحب این قبر قسم میدهم آیا در این باره چه شنیدی؟ گفت آری از پیغمبر شنیدم که فرمود: انهم شر الخلق والخلیقه، فیقتلهم خیر الخلق والخلیقه و اقربهم وسیلة عند الله خوارج بدترین خلقند، بهترین خلق خدا و نزدیکترین کی بخدا آنها را میکشد

با حق و حق با او بود. در زمان امیرالمؤمنین عده ای بنام «خوارج» مانند اشعث بن قیس و مسعر بن فدکی تمیمی (یا) مسعود بن مذکی تمیمی و زید بن حصین طائی و امثال ایشان پیدا شدند، عده ای هم بنام «غلاة» مانند عبدالله سبا از این دو فرقه (خوارج - غلاة) بدعتها و گمراهیهای پدیدار شد و حق گفتار پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) راست آمده که فرمود: درباره علی (علیه السلام) دو دسته هلاک شدند؛ دوستانی که در حق او غلو کردند تا او را بسر حدخدائی (رساندند و دشمنانیکه آنقدر با و بغض ورزیدند تا او را کافر دانستند. کلام شهرستانی تا باینجا پایان یافت حال بادیده انصاف بگفتار این مرد بنگرید، ببینید که آیا موجب فساد و فتنه را مشایخ سنت و جماعت فراهم آوردند یا غیر ایشان؟!

در اینفصل ادله بر امامت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بعد از رسولخدا بیان میشود البته ادله بر اثبات امامت آنحضرت بقدری زیاد است که از شماره بیرون است اما عمده آنها را در تحت عنوان چهار مهج توضیح میدهم:

منهج اول- در ادله عقلیه است و آنها پنج دلیلند:

1- واجب است که امام معصوم باشد، وقتی این اصل را قبول کردیم پس علی بن ابیطالب امام است. در اثبات مقدمه اول گوئیم طبیعتاً انسان اجتماعی است و تنها نمیتواند بزنگی خود ادامه دهد چون در بقاء خود احتیاج به غذا و لباس و مسکن دارد و آنها را شخصاً نمیتواند تهیه کند بلکه نیازمند بکمک دیگرانست تا نظام عالم کامل شود. و از طرفی چون در برخورد اجتماع با یکدیگر قهراً تعارض و نزاع پیش می آید زیرا افراد گاهی بآنچه که در دست دیگران است محتاج میگرددند و از اینرو خواهش های ناروای نفسانی آنها را وامیدارد تا با قهر و غلبه و ستم به متصرفات دیگران دست درازی نمایند و این اعمال منجر به هرج و مرج و نشر فتنه ها و فسادها میگردد. روی این زمینه ها چاره ای نیست از اینکه امام و رهبر معصومی نصب شود تا جلوی ستم و تجاوز را بگیرد و داد ستمدیده گانرا

از ستمگران بستاند و حق را بصاحبش برساند. این امام باید دارای مزیت عصمت باشد و کوچکترین گناه و لغزش و خطا از او سر نزند و الا محتاج بامام دیگری خواهیم شد چون علت احتیاج بنصب امام امکان خطا بر امت است پس اگر امام هم مثل امت جائز الخطا باشد نیازمند بامام دیگری خواهیم بود آن امام اگر معصوم بود همان او امام واقعی است، و اگر معصوم نبود باز محتاج بامام دیگر میشویم و همچنین لازم می آید و تسلسل محال است و در مقدمه دوم گوئیم: (بعد از اینکه دانستیم امام باید معصوم باشد) پس ابا بکر و عمر و عثمان قطعاً و بالاتفاق معصوم نبوده اند و علی (علیه السلام) معصوم بود، پس آنحضرت امام است.

2- باید درباره امام نصی وارد شده باشد زیرا همانطور که قبلاً گفته ایم عقیده تعیین امام و نصب آن از طرف مردم باطل است چون سلیقه ها و نظریات مختلف است و اگر بعهده مردم نهاده شود منجر به نزاع و مشاجره شده باید اکثریت مردم برای پیشبرد نظریه خود اقلیت اجتماع را پایمال نمایند و این خود بزرگترین فساد است، درباره غیر از علی (علیه السلام) اجماعاً نصی وارد نشده. چون درباره علی (علیه السلام) نص داریم پس معلوم میگردد که وی امام است.

3- واجب است امام حافظ شریعت باشد زیرا با رحلت پیغمبر وحی منقطع شده و قرآن و سنت هم جزئیات احکام را تا بقیامت، توضیح ندادند، از اینرو چاره ای نیست جز اینکه امامی از طرف خدا منصوب باشد که هیچگونه لغزش و خطا نداشته احکام دین را عمداً یا سهواً زیاد یا کم و کاست نکند بالا جماع میدانیم، امامی که دارای چنین باشد غیر از علی (علیه السلام) کسی نبود.

4- خداوند متعال میتواند امام معصومی برای خلق نصب کند اهل عالم هم بامام معصومی معصومی محتاجند مفسده ای هم در این کار نیست، پس نصب امام واجب است، از طرفی میدانیم غیر از علی (علیه السلام) کسی معصوم نبود، پس امامت آنحضرت معین میشود اما قدرت و توانائی خدا ظاهر و مسلم است احتیاج مردم هم آشکار ایجاد نزاع و مشاجره در عالم با نبود امام هویدا، اگر امام منصوب شود مفسده ای ندارد اینهم واضح. با این مقدمات وقتی قدرت خدا ثابت، و داعی هم موجود باشد، صارف و مانعی در کار نباشد فعل واجب میگردد، پس نصب امام واجب است.

5- واجب است که امام در همه چیز از رعیتش افضل باشد و چنانکه خواهیم گفت علی (علیه السلام) (بعد از رسولخدا) افضل همه اهل زمان خود بود، پس او امام است چون تقدیم مفضول بر فاضل عقلا و نقلا محال است. خداوند متعال میفرماید: أَمِّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أُمَّ مِنْ لَّا- يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (1) آیا آنکسکه هدایت بحق میکند سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکس که خود راه نبرد تا رهبریش کنند؟ چه شده است شما را، چگونه حکم میکنید؟!

### منهج دوم - براهین چهل گانه

منهج دوم- در دلیلهائیکه از قرآن کریم بدست می آید. البته دلیلهائیکه از قرآن بر امامت علی (علیه السلام) دلالت دارد چهل براهان است که ذیلا بیان میشود:

برهان اول خداوند میفرماید: انما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون (2)

ص: 136

1- سوره یونس آیه 35

2- سوره مائده آیه 60

همانا ولی و صاحب اختیار شما خدا و پیغمبر خدا و مردم با ایمانی هستند که نماز پیا میدارند و در حال رکوع زکوة میپردازند، اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و اله وسلم) اجماع کرده اند که این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده. ثعلبی صاحب تفسیر باسناد خود از ابوند روایت کرده؛ ابوذر گفت: با این دو گوشم از رسول خدا شنیدم - و الا - کر شوند - پیغمبر میگفت علی (علیه السلام) پیشوا و رهبر نیکوکاران است علی (علیه السلام) کشنده کافران است یاری شده باد هر کس که وی را یاری کند، ذلیل و خوار باد هر کس وی را خوار کند آنگاه ابذر گفت: آگاه باشید من روزی نماز ظهر را بارسول خدا در مسجد خواندم سائلی فقیر در مسجد از مردم کمك خواست هیچکس چیزی با و نداد آنسائل دستهایش را بطرف آسمان بلند کرد عرض کرد بار: خدایا گواه باش که من در مسجد پیغمبر تو آمدم هیچکس بمن چیزی نداده، در آنموقع علی (علیه السلام) در حال رکوع بود با انگشتش بشخص سائل اشاره کرد، در انگشت کوچک دست راست آنحضرت انگشت (قیمتی بود، سائل جلو آمده و آن انگشت را از انگشت علی (علیه السلام) بیرون آورد، پیغمبر خدا که جریان را مشاهده میکرد سرش را بطرف آسمان نمود عرض کرد بار پروردگارا موسی از تو خواست که خدا یا سینه ام را برایم گشاده گردان و کارم را برای من آسان گردان گره زبانم را بازکن، تا گفتار مرا دریابند و برایم وزیری از خاندانم قرار ده هر من برادرم را پشتم بدو محکم ساز، او را در کارم شریک گردان (1) خداوند به موسی فرمود ما بوسیله برادرت پشت تو را محکم میکنیم و شمارا حکومت نمیرسند با آیا تیکه در دست شما است (2) بار خدایا من محمد

ص: 137

1- سورة طه آیه 25 به بعد

2- سورة قصص آیه 35 به بعد

پیغمبر و صفی توام بار خدا یا سینه ام فراخ گردان؛ کار مرا آسان نما برای من از اهل من وزیری قرار بده علی (علیه السلام) برادرم را پشتمرا وسیله او محکم و استوار ساز ابوذر گفت هنوز کلام رسول خدا تمام نشده بود که جبرئیل از جانب خداوند بر پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) نازل شده به پیغمبر گفت بخوان پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود چه چیز را بخوانم؟ گفت بخوان انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة و هم راکعون.

فقیه بن مغزلی واسطی شافعی از ابن عباس نقل کرد که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شد و مقصود از ولی در اینجا متصرف و اولی بنفس است چنانچه خداوند متعال برای خود و رسولش ولایت را ثابت کرد برای علی (علیه السلام) هم ولایت برامت را ثابت نمود.

برهان دوم- خدای متعال میفرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته (1) ای پیغمبر آنچه که از طرف پروردگارت بر تو نازل شد بمردم برسان، و اگر این کار را نکنی رسالت خدا را نرسانده ای... تمام مسلمین اتفاق دارند که این آیه شریفه در حق علی (علیه السلام) نازل شد، حافظ ابو نعیم باسناد خود از جمهور از عطیه روایت کرد وی گفت این آیه شریفه درباره علی بن ابیطالب نازل شد. در تفسیر ثعلبی است که معنی آیه اینست، یعنی بلغ ما انزل الیک

ص: 138

---

1- سوره مائده آیه 47 در قرآن مجید تبلیغ هیچیک از احکام در هیچ موردی با رسالت رسول معادل و مساوی شناخته نشد مگر ولایت که عدم تبلیغ آنرا با عدم اداء وظیفه رسالت یکسان دانسته و این خود میرساند که مسئله ولایت و امامت ائمه علیهم السلام از بزرگترین احکام دین مقدس اسلام است و در حقیقت بمنزله جان و روح سایر احکام شرع است چنانکه در ذیل بعضی از روایات گوشزد شد که هیچ مطلبی در دین بقدر مسئله ولایت خاندان رسول سفارش نشد

من ربك من فضل علي (عليه السلام) وقتی این آیه نازل شد پیغمبر اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی (علیه السلام) مولای او است پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) مولای ابا بکر و عمر و سایر صحابه علی (علیه السلام) هم مولای همه است وقتی اینطور شد، پس علی (علیه السلام) امام است.

در تفسیر ثعلبی است هنگامیکه رسول اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) در غدیر خم مردم شدند آنگاه دست علی (علیه السلام) را گرفت و راندا در داد، همه مردم جمع فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه بعد این خبر در همه جا پیچید و بهمه شهرها رسید جریان غدیر خم بگوش حارث بن نعمان فهری رسید، وی شتر خود را سوار و در ابطح خدمت رسول خدا رسید، از شترش پیاده شد و او را خوابانید و عقالش نمود آنگاه حضور رسوا د آنگاه حضور رسول خدا آمد و در میان آنهمه جمعیت اصحاب گفت ای محمد (صلی الله علیه واله وسلم) بما امر کردی به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت دهیم از تو پذیرفتیم، ما را دستور دادی زکوة اموال خود را پردازیم عملی کردیم، پس ما را امر کردی که خانه خدا را انجام دهیم آن را هم از تو پذیرفتیم پس باینها راضی نشدی تا اینکه زیر بغلهای پسر عمویت را گرفتی و او را بر ما فضیلت و برتری دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه حال میپرسم آیا این کار را از ناحیه خودت کردی یا از جانب خدا پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) فرمود قسم بخدائی که جز او خدائی نیست این کار از امر خداست. حارث بن نعمان بطرف شتر خود برگشت. ورد زبانش این بود خدایا اگر آنچه که محمد (صلی الله علیه واله وسلم) میگوید حق است از آسمان بر ما سنگ بیاران و یا عذابی دردناک بر ما بفرست. همینکه اینجمله را گفت هنوز بشترش نرسیده بود که سنگی بر فرق سرش فرود آمده و از ما تحتش گذشت و آن سنگ وی را کشت. خدایتعالی این آیه را

بر رسولش نازل گردانید: سئل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله.....(1) این مطلب را نقاش که از علمای جمهور است در تفسیر خود آورده است.

برهان سوم خدایتعالی فرماید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً (2) امروز دین شما را برای شما اکمال کردم و نعمت خود را بر شما اتمام نمودم و برای شما دین اسلام را راضی شدم ابو نعیم باسناد خود از ابوسعید خدری که گفت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) در غدیر خم مردم را بسوی علی (علیه السلام) خواند دستور داد زیر درختی را که در آنجا بود از خس و خاشاک پاک کنند، آنگاه ایستاد و علی (علیه السلام) را خواست و بلندش کرد بطوریکه سفیدی ریر بغلهای پیغمبر (علیه السلام) نمایان شد بلافاصله آیه الیوم اکملت نازل شد، رسول خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود! خدا بزرگتر است بر اکمال دین و اتمام نعمت خدا راضی شد بر سالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از من بعد فرمود: من کنت مولاه فعلی (علیه السلام) مولاه. بار خدایا دوستان علی (علیه السلام) را دوست دار و دشمنان علی را دشمن دار یارانش را یاور باش هر کس که علی (علیه السلام) را تنها گذاشت تو او را تنها گذار. برهان چهارم- خدایتعالی فرمود: والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم و ماغوی (3) قسم بآن ستاره آنگاه که فرود آید نه صاحب شما گمراه و نه گم گشته فقید! بن مغازلی شافعی باسناد خود از ابن عباس روایت کرد وی گفت من با عده ای از جوانان بنی هاشم خدمت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بودیم فرمود این کوکب بخانه هر کس فرود آید او وصی من خواهد بود. جوانان برخاسته

ص: 140

1- سوره معارج آیه 1 به بعد

2- سوره مائده آیه 3

3- سوره نجم آیه 1-2

نگاه میکردند دیدند کوکب در خانه علی بن ابیطالب (علیه السلام) نزول کرد گفتند یا رسول الله در محبت علی (علیه السلام) طغیان کردی؟ خدایتعالی این آیات را نازل کرد و النجم اذا هوی، ماضل صاحبکم و ماغوی. .»

برهان پنجم: خدایتعالی فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (1) همانا خدا خواسته تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

احمد بن حنبل در مسند خود از واثله بن اصبغ روایت کرد گفت برای ملاقات علی (علیه السلام) بمنزلش رفتم ولی حضرت زهرا (علیه السلام) فرمود علی (علیه السلام) پیش رسول خدا رفته واثله گفت فاطمه (علیه السلام) و علی (علیه السلام) و حسن و حسین بنزد رسول خدا آمده بودند من هم وارد شدم رسول خدا علی (علیه السلام) را بطرف راست و فاطمه را طرف چپ و حسن و حسین را در جلوی ایشان نشاندند بعد با پارچه‌های آنها را پوشانید و فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً بار خدایا ایشان اهل بیت منند، ایشان سزاوارترند .

ام سلمه گفت که روزی رسول خدا در خانه او بود فاطمه (علیه السلام) بادیك سنگی که میانش حریره (2) بود آمد پیغمبر (صلی الله وعلیه واهل و سلم) فرمود ای فاطمه شوهر و فرزندان را هم بخوان تا بیایند، پس علی (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) آمدند و نشستند و از آن حریره تناول کردند، آنگاه خوابیدند، در زیر قدم پیغمبر عبای خیبری بود ام سلمه گفت من در آنجیره مشغول خواندن

ص: 141

1- سوره احزاب آیه 33

2- المنجد میگوید حریره چیزیست که آنرا با آرد و شیر یا آرد و روغن درست کنند و شاید منظور در اینجا فرنی باشد

نماز شدم، خدایتعالی این آیه را نازل کرد: انما یرید الله لیذهب و سپس پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) آنجا را بآنها پوشانید و دستها را زیر عبا بطرف آسمان بلند کرد گفت بار خدایا ایشان اهل بیت من و خاصان منند خدایا تو رجس را از ایشان بیر و پاک و پاکیزه شان گردان این جمله را تکرار میکرد، ام سلمه گفت من سرم را داخل غبا کردم، گفتم ای رسول خدا آیا منهم جزء شما هستم؟ فرمود تو برخیر! هستی این آیه دلالت بر عصمت میکند چون با تأکید بلفظ «انما» و با داخل کردن، لام در یذهب» و اختصاص در خطاب بدهلیت و تأکید و تکرار بدکلمه «طهارت» معلوم میگردد که غیر ایشان معصوم نیستند، پس امامت مخصوص علی (علیه السلام) است علاوه که خود آنحضرت در بعضی از مقالاتش مانند خطبه شقشقیه نهج البلاغه خلافت را مخصوص خود میداند آنجا که میفرماید بخدا قسم پسر ابی قحافه لباس خلافت را برتن پوشیده ابابکر در حالیکه او میداند که محل من از خلافت همانند محل قطب آسیا بآسیا است و از طرفی چون با آیه تطهیر طهارت آنحضرت ثابت شد پس او راستگو است در ادعای خلافت پس او امام است.

برهان ششم- خداوند متعال فرماید: فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ یسبح فیها الغدو والاصال (1) در خانه هائی که خداوند اذن داده که بالا- برده شود و نام خدا در آنها برده شود و صبحگاهان و شامگاهان در آنها تسبیح شود. ثعلبی باسنادش از انس بن مالک و بریده روایت کرد که رسول خدا این آیه را خواند، مردی برخاست عرض کرد یا رسول الله اینخانه ها کدامند؟ فرمود خانه های پیمبران ابابکر برخاست عرض کرد این خانه (یعنی خانه علی (علیه السلام) و فاطمه) از همانخانه ها

ص: 142

هست؟ پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود آری اینخانه از بهترین آنها است بعد قرآن میفرماید (رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله) وقتی اینخانه بهترین خانه ها شد ساکنین اینخانه هم بهترین و فاضلترین کسانند. پس علی (علیه السلام) امام است و الا تقدیم مفضول بر فاضل لازم آید (و چنانکه گفتیم عقلا و نقلا قبیح است).

برهان هفتم- خدایتعالی فرمود: قل لا استئکم علیه اجرا الا المؤدة في القربى (1) ای پیغمبر بگو از شما مزد رسالت نمیخواهم مگر دوستی نزدیکان را احمد بن حنبل در مسند خود از ابن عباس روایت کرد وقتی این آیه نازل شد مردم گفتند یا رسول الله نزدیکانت که دوستی آنها بر ما واجب و لازم است کیانند؟ رسولخدا فرمود علی (علیه السلام)، فاطمه (علیه السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) عیناً این مطلب در صحیح مسلم و بخاری آمده است. دوستی غیر از علی (علیه السلام) از صحابه مانند خلفای ثلاث) واجب نیست. پس علی (علیه السلام) افضل و امام است زیرا مخالفت با علی (علیه السلام) با دوستی او منافات دارد و اطاعت آنحضرت خود دوستی او است پس اطاعتش واجب آمده و همین معنی آیه است.

برهان هشتم- خدایتعالی فرماید و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله (2) بعضی از مردم جان خود را برای طلب رضای خدا میفروشند ثعلبی گفت وقتی رسولخدا میخواست از مکه بسوی مدینه مهاجرت کند علی (علیه السلام) را در مکه جا گذاشت تا دیون رسولخدا را اداء و امانات مردم را پس دهد، پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) شبهنگام که میخواست بطرف غار

ص: 143

---

1- سوره شوری آیه 23

2- سوره بقره آیه 207

حرکت کند علی (علیه السلام) را امر فرمود که در رختخواب وی بخوابد، فرمود ای علی (علیه السلام) برو و برد حضرمی سبز مرا بخود به پیچان و در جای خوابم بخواب امید است که انشاء الله مکر و آسیمی برای تو رخ دهد، علی (علیه السلام) هم فرمان پیغمبر و عملی ساخت خداوند متعال به دو ملك (مقربش) جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من در بین شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شماها را بیشتر نمودم حال کدامیک از شما جان خود را فدای دیگری می کنید؟ آندو ملك حیره و زندگی را اختیار کردند آنگاه خداوند بآن دو وحی فرمود که آیا شماها مثل علی بن ابیطالب نیستید؟ من بین محمد و او برادری نهادم علی (علیه السلام) در خوابگاه محمد بخوابید تا جان خویش را فدای او کند و حیوة را به وی ایثار، کد پس شما دو تا بزمین نزول نمائید علی (علیه السلام) را از دشمنان حفظ کنید، آندو ملك بزمین نزول کرده جبرئیل بالای سر علی (علیه السلام) و میکائیل پائین پای او قرار گرفتند، جبرئیل میگفت: مبارك مبارکباد مثل تو را ایعلی بن ابیطالب (علیه السلام) خداوند متعال بر وجود تو بر مازنکه مباحات کند هنگامی که به سر (س) از مشرکین گریخته عازم مدینه میشد خداوند متعال در شأن علی (علیه السلام) این آیه را بر پیغمبر نازل کرد: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله این فضیلتی است که منحصرأً برای علی (علیه السلام) بوده برای احدی نیست و این دلالت بر افضلیت علی (علیه السلام) بر سایر صحابه دارد پس او امام است.

برهان نهم - خداوند متعال میفرماید: فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالو اندع ابنائنا و ابنائکم و نساائنا و نساائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (1) پس

ص: 144

هر کس با تو بستیزد در آن پس از اینکه آمده است تو را از علم پس بگو بیائید بخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را پس نفرین کنیم سپس دور باش خدا را بر دروغگویان قرار دهیم؛ جمهور سنت و جماعت گفتند که منظور از ابناثنا اشاره به حسن و حسین (علیهم السلام) و منظور از نساثنا فاطمه زهرا (علیها السلام) و مقصود از انفسنا حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که بمنزله جان پیغمبر «صلی الله وعلیه واله وسلم» بود) این آیه خود اولین دلیل بر امامت علی (علیه السلام) است زیرا خدا علی (علیه السلام) را جان پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) قرار داده اتحاد و یکی بودن بدنی و جسمی محال است پس منظور اتحاد در ولایت عامه است، و نیز اگر غیر ایشان با ایشان در رتبه و استجاب دعا مساوی یا افضل میبودند قطعاً خداوند دستور بردن و شرکت آنها را هم در مباحله میداد چون موضع، موضع حاجت بود، پس معلوم میشود ایشان از دیگران افضل بودند وقتی افضل باشند پس باید امامت در ایشان باشد، آیا دلالت این آیه بر مقصود ما روشن نیست؟ چرا بر همه کس روشن است مگر بر کسانی که شیطان آنها را مهار کرده باشد و مجاری قلب آنها را مهر زده باشد و محبت دنیا را برای ایشان جلوه داده باشد تا اهل حق را از حقشان بازداشته باشند.

برهان دهم- گفتار خدایتعالی است: فتلقى آدم منر به کلمات فتاب علیه (1) آدم کلماتی را از پروردگارش دریافت که توبه اش پذیرفته شد. فقیه بن مغزلی شافعی باسناد خود از ابن عباس روایت کرد که گفت از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) پرسیدند که آنکلمات چه بود؟ پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود آدم خدا را بحق محمد (علیه السلام) و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) قسم داده تا توبه اش قبول شد

ص: 145

اینهم یکی از فضائلیست که احدی از اصحاب نداشته منحصرأ مخصوص علی (علیه السلام) بود و چون توسل بخدا و رسول با توسل باو یکسان است، پس او امام است.

برهان یازدهم - قول خدایتعالی: اني جاعلك للناس اماماً قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدى الظالمين (1) (خداوند با براهیم فرماید: من تورا امام قرار دادم (وی) گفت آیا ذریه من از این مقام بهره ای دارند؟ خدا فرمود عهد مرا ستمگران نمیرسند. فقیه بن مغزلی شافعی از عبدالله بن مسعود روایت کرد که رسولخدا فرمود دعوت به من و علی (علیه السلام) منتهی شد هیچیک از ما هرگز برای بتی سجده نکردیم خدا مرا نبی و علی (علیه السلام) را وصی قرار داد این خود نص در باب امامت است.

برهان دوازدهم - قول خدایتعالی: ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا (2) کسانی که ایمان و عمل صالح دارند خداوند مهربان برای آنها دوستی قرار داد حافظ ابو نعیم باسنادش از ابن عباس روایت کرد که این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شد و منظور از ود دوستی او در قلب مؤمنین است.

از تفسیر ثعلبی از براء بن عازب روایت شد که رسولخدا به علی بن ابیطالب فرمود یا علی (علیه السلام) بگو بارخدا یا برای من در پیش خود عهدی کن که محبت مرا در قلب مؤمنین، قراردهی خدای تعالی این آیه را فرستاد ان الذين آمنوا وعملوا... اینچنین فضیلتی برای سائر صحابه نبوده

منحصراً برای علی (علیه السلام) است پس علی افضل بوده و امامست.

ص: 146

---

1- سوره بقره آیه 124

2- سوره مریم آیه 96

برهان سیزدهم- قول خدایتعالی: انما أنت منذر و لكل قوم هاد (1) همانا تو ترساننده ای و برای هر قومی راهنمایی است. از کتاب فردوس از ابن عباس از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت شد که فرمود من منذر و علی هادی است. ای علی بوسیله تو راه یابان راه یابند. عیناً اینرا ابونعیم هم روایت کرده است و این صریح در اثبات ولایت و امامت علی (علیه السلام) است.

برهان چهاردهم- قول خدایتعالی: وقفوهم أنهم مسئولون (2) نگاهشان دارید آنها پرسش میشوند. حافظ ابونعیم از ثعلبی از ابن عباس روایت میکند وی گفت پرسش شوند از ولایت علی بن ابیطالب و نیز از کتاب فردوس از ابی سعید خدری از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) این را روایت کرده وقتی از ولایت علی (علیه السلام) پرسش شوند واجب است که ولایت برای علی ثابت باشد وقتی برای آن حضرت ثابت بود نه سایر صحابه پس او افضل است، پس او امام است.

برهان پانزدهم- قول خدا یتعالی: ولتعرفنهم في لحن القول (3) آنها را بشناسی در آهنگ گفتار. حافظ ابونعیم باسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرد که گفت منظور آهنگ گفتارشانست در بغض نسبت به علی بن ابیطالب این فضیلت که خدا دشمنان علی (علیه السلام) را توییح کند. برای دیگر صحابه نبوده پس علی (علیه السلام) امام است.

برهان شانزدهم- قول خدا یتعالی: والسابقون السابقون اولئك المقربون (4) پیشاهنگان پیشی گزیدهگان آنانند نزدیک شده گان. حافظ ابونعیم از ابن عباس روایت کرد که مقصود از سابق در این آیه

ص: 147

1- سوره رعد آیه 7

2- سوره صافات آیه 24

3- سوره محمد (صلی الله وعلیه واله وسلم) آیه 30

4- سوره واقعه آیه 11

علی (علیه السلام) است.

فقیه بن مغازلی شافعی از مجاهد از ابن عباس روایت کرد که در قول خدا يتعالی والسابقون السابقون اولئك المقربون. یوشع بن نون بعیسی سبقت یافت و موسی از فرعون سبقت یافت و شمعون بعیسی و علی بسوی محمد سبقت یافت اینفضیلت برای هیچکس ثابت نشده منحصرأ برای علی (علیه السلام) است، پس آنحضرت امام است.

برهان هفدهم- قول خدا يتعالی: ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و انفسهم اولئك اعظم درجۃ عند الله (1) کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا مهاجرت نمودند با مال و جان و در راه خدا جهاد کردند در جه ایشان در نزد خدا بزرگتر است. رزین بن معویه در جمع بین صحاح سته روایت کرد این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل گردید در هنگامیکه طلحة بن شیبۃ و عباس با علی (علیه السلام) مفاخره میکردند. این فضیلت برای سایر صحابه نبوده منحصرأ برای علی (علیه السلام) است پس علی افضل است. پس علی امام است.

برهان هیجدهم- قول خدا يتعالی: یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة (2) ای مردم با ایمان هنگامیکه میخواهید با رسول خدا نجوی کنید قبلاً باید صدقه بپردازید. از طریق حافظ ابو نعیم از ابن عباس روایت شد که گفت خدا يتعالی سخن گفتن با رسول خدا را حرام کرده بود مگر با دادن صدقه، فقط علی (علیه السلام) صدقه میداد و برای ملاقات و گفتگوی با پیغمبر (ص) میرفت واحدی از مسلمین

ص: 148

---

1- سوره توبه آیه 20

2- سوره مجادله آیه 20

بجز او اینکار را نمیکرد.

در تفسیر ثعلبی است که ابن عمر گفت برای علی (علیه السلام) سه چیز است که اگر برای من یکی از آنسه چیز بود برای من از شتران سرخموی بالاتر بود.

1- با حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) تزویج کرد.

2- رسول خدا در روز خیبر پرچمرا بدست او داد.

3- آیه نجوی در حقیقت نازل شده است.

رزین بن معویه در جمع بین صحاح سته از علی (علیه السلام) روایت کرد که جز من هیچکس باین آیه عمل نکرد و بواسطه من خدا امر این آیه را برامت آسان کرد و این خود دلیل افضلیت آنحضرت است که به امامت سزاوارتر است.

برهان نوزدهم- قول خدایتعالی واسئل من أرسلنا قبلك من رسلنا (1) پرس از پیامبر انیکه قبل از تو بودند ابونعیم از ابن براء روایت کرد که خدایتعالی در شب معراج بین پیغمبر و انبیاء دیگر جمع نمود بعد خدا به پیامبر فرمودای محمد از پیامبران پرس که برای چه مبعوث شدند؟ پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) پرسید انبیاء جواب دادند مبعوث شدیم بر شهادت لا اله الا الله و بر اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب و این خود صریح در امامت آنحضرت است.

برهان بیستم- قول خدا یتعالی: وتعیها اذن واعیه (2) و بشنوند او را گوشهای شنونده در تفسیر ثعلبی گوید که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: ای علی از خداوند عزوجل خواستم که گوش ترا شنوا قرار دهد. باز از طریق ابونعیم

ص: 149

1- سوره زخرف آیه 45

2- سوره حاقه آیه 12

از رسول خدا روایت شد فرمود یا علی خدای عزوجل مرا امر به تعلیم و تربیت تو کرد تا بشنوی آنگاه خدایتعالی این آیه را نازل کرد و تعیها  
أذن واعية پس توگوش شنوائی هستی برای علم این فضیلتی است که برای غیر علی (علیه السلام) نبوده و مخصوص آنجناب است، پس او  
امام است.

برهان بیست و یکم - سوره هل اتی، در تفسیر ثعلبی از طرق مختلف مرقوم است که حسن و حسین مریض شدند، پیغمبر بعیادتشان رفت  
همه مردم هم رفتند پس گفتند ای ابوالحسن برای شفای حسنین نذر کن، پس علی و فاطمه و حسنین و کنیز زهرا فضه نذر کردند که پس  
شفای حسنین سه روز متوالی روزه نگاه دارند، دیری نیاید که حسنین شفا پیدا کردند. در آنموقع در نزد آل محمد هیچ غذا نبود نه کم نه  
زیاد پس علی (علیه السلام) سه صاع جو قرض کرد فاطمه (علیه السلام) فرمود یکصاع آن را آرد کردم آرد را خمیر و از آن پنج قرص نان  
بختم که بهریک یکقرص نان برسد، روز اول را روزه گرفتند علی نماز مغرب را در مسجد با پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) خواند، بعد  
بمنزل آمد طعام (افطار جلوی ایشان نهاده شد ناگهان مسکینی دم در آمد و گفت سلام بر شما ای اهل بیت محمد (صلی الله وعلیه واله  
وسلم) من مسکینی از مساکین مسلمینم مرا طعام دهید خداوند شما را از مانده بهشت طعام دهد. علی شنید آنگاه افطارها و غذاهای  
خود را در راه خدا دادند در آنشب جز آب خالص غذائی تناول نکردند (چون غذای دیگر در خانه موجود نبود) وقتی روز دوم شد باز فاطمه  
صاع دیگر را آرد کرد، سپس نان تهیه دید، علی نماز مغرب را در مسجد با رسول خدا بجای آورد و بمنزل آمد، طعام و غذا در جلوی ایشان  
گسترده شد در آنحال یتیمی دم در آمد گفت سلام بر شما ای اهل بیت محمد من یتیمی از

اولاد مهاجرین هستیم در روز عقبه پدرم شهید شد مرا طعام دهید خدا از غذاهای بهشت نصیب شما کند باز خاندان رسالت افطارهای خود را به یتیم دادند و آنشب را هم جز آب طعامی دیگر میل نکردند (و از آنجا که نذر روزه سه روز متوالی بود) روز سوم را هم روزه گرفتند. فاطمه اطهر صاع سوم را آرد و نان ساخت، علی در مسجد نماز مغرب را با پیغمبر بجا آورد آنگاه بمنزل آمد وقتی طعام افطار را حاضر کردند در آنحال اسیری دم در خانه آمد و سلام و تحیت تقدیم داشت گفت من اسیر شما هستم ما را اسیر کردید بر ما سخت نگیرید و بما غذا دهید، من اسیر محمد (صلی الله وعلیه واله وسلم) هستم مرا طعام دهید خدا از طعامهای بهشت نصیب شما کند. علی شنید در شب سوم (هم غذاهای خوراکی خود را در راه خدا دادند و سه شبانه روز همچنان بی غذا جز آب چیزی میل نکردند، روز چهارم که نذر خود را اداء کرده بودند حضرت امیرالمؤمنین حسن را در دست راست و حسین را در دست چپ گرفت و بدیدن رسولخدا رفت اما بچه های فاطمه از شدت گرسنگی مثل جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر قیافه آنها را دید فرمود در شما بد بینم، با هم بنزد دخترم فاطمه برویم پس همه بنزد فاطمه آمدند ولی فاطمه در محراب عبادت بود بطوریکه شکمش از شدت جوع به پشتش چسبیده بود و چشمانش در گودی فرورفته بود وقتی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) زهرا(علیهاالسلام) را بآنحالت دید گفت و اغوثاه پناه بخدا، اهل بیت پیغمبر از شدت جوع بمیرند؟ در آنحال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله این آیات را که در باره اهل بیت تو است بگیر و این آیات را تلاوت کرد: هل أتى على الإنسان.. ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيمماً وأسيراً(1)

ص: 151

این ها فضائل بیشماری است که برای علی است و برای احدی قبل از علی و بعد از علی نبوده است (1).

برهان بیست و دوم- قول خدا تعالی: والذی جاء بالصدق و صدق به (2) آنکسکه راستی آورد و بآن تصدیق کرد. از طریق ابونعیم حافظ شافعی از مجاهد آورده که منظور از الذی جاء بالصدق محمد (صلی الله وعلیه واله وسلم) است و مقصود از صدق به علی است این فضیلت مختص بعلی است. پس علی (علیه السلام) امام است.

برهان بیست و سوم- قول خدایتعالی: هو الذی ابدک بنصره و بالمؤمنین (3) او خدائستکه با یاری خود و مؤمنین تورا تأیید کرد. از طریق ابونعیم از ابی هریره است گفت بر عرش نوشته شد بجز من خدائی نیست که یگانه ام محمد بنده و فرستاده من است او را به علی بن ابیطالب تأیید کردم، و اینست قول خدایتعالی هو الذی ابدک بنصره و بالمؤمنین منظور علی بن ابیطالب است، این خود بزرگترین فضیلت است که برای احدی جز علی (علیه السلام) نبوده، پس آنحضرت امام است.

ص: 152

---

1- و از بعضی روایات استفاده میشود که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) از فاطمه خواستند غذائی حاضر نماید فاطمه در محراب عبادت خود که در پستوی خانه اش بود رفت و در آنجا دو رکعت نماز خواند از خداوند خواست تا طعامی برای او بفرستد ولی هنوز فاطمه در حال دعا بود که مائده بهشتی بر او آمده آنرا نزد پدر بزرگوار آورد و کلیه اهل بیت از آن غذا میل کردند پیغمبر رو بفاطمه فرمود یا فاطمة انی لك هذا؟ فاطمه بعرض رسانید هو من عندالله از جانب خدا هومن است، وقتی برای مریم غذای غیبی بهشتی مطابق روایات میباشد پس برای فاطمه که مقامش از مریم بالاتر است اینقضیه عجیب نخواهد بود!

2- سوره زمر آیه 33

3- سوره انفال آیه 62

برهان بیست و چهارم- قول خدایتعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین (1) ای پیغمبر بس است تو را خدا و پیرو تو از مؤمنین از طریق ابی نعیم است گفت این آیه در باره علی(علیه السلام) نازل شد و این فضیلت مخصوص علی(علیه السلام) است، پس او امام است.

برهان بیست و پنجم- قول خدایتعالی: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه (2) زود است که خدا قومی را بیاورد که آنها را دوست داشته و آنها هم خدا را دوست دارند ثعلبی گفت این آیه در حق علی(علیه السلام) نازل شد و این دلالت بر افضلیت او میکند پس او امام است.

برهان بیست و ششم- قول خدا یتعالی والذین آمنوا بالله ورسوله أولئک هم الصدیقون (3) کسانی که ایمان بخدا و رسولش آوردند اینان همان راستگویانند احمد بن حنبل باسناد خود از ابن ابی لیلیا از پدرش از رسول خدا روایت کرده فرمود صدیقون سه نفر بودند: حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یس آنکس که گفت: یا قوم اتبعوا المرسلین و حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت انقتلون رجلاً یقول ربی الله و علی بن ابیطالب سوم و افضل. ایشان مثل همین را فقیه بن مغزلی شافعی و صاحب کتاب فردوس روایت کرده اند. و این فضیلت دلالت بر امامت علی(علیه السلام) دارد.

برهان بیست و هفتم- قول خدا یتعالی: الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانیة (4) کسانی که اموال خود را شبان

ص: 153

---

1- سوره انفال آیه 64

2- سوره مائده آیه 56

3- سوره حدید آیه 19

4- سوره بقره آیه 274

و روزان و آشکار و نهان در راه خدا انفاق میکنند. از طریق ابی نعیم حافظ از ابن عباس است که گفت این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل گشت: چهار در هم با علی (علیه السلام) بود یکدر هم را در شب یکدر هم را در روز، یکدر هم را آشکارا و یکدر هم را پنهان انفاق کرد و همچنین ثعلبی در تفسیر خود این روایت را ذکر کرد. این فضیلتی است که برای غیر علی نیامده، پس او امام است.

برهان بیست و هشتم - احمد بن حنبل روایت کرد که ابن عباس گفت در هیچ جای قرآن عبارت یا ایها الذین آمنوا نیامده مگر آنکه علی بر رأس آن و امیر آن و شریف آن و آقای آن میباشد. خداوند در بعضی از آیات قرآن از اصحاب پیغمبر ایراد گرفته ولی در هیچ جا از علی (علیه السلام) ایرادی نگرفته بلکه همه جا او را بخیر و خوبی یاد نموده است و این دلالت بر افضلیت علی (علیه السلام) دارد پس او امام است.

برهان بیست و نهم - قول خدایتعالی: ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً (1) خدا ملائکه بر پیغمبر درود میفرستند ای مردم با ایمان شما هم درود و رحمت بر پیغمبر بفرستید. در صحیح بخاری از کعب بن عجره روایت کرده گفت از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) پرسیدم که صلوات بر شما اهل بیت را خدا بما تعلیم داده اما چگونه بر شما سلام بفرستیم؟ فرمود بگوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید در صحیح مسلم است که اصحاب گفتند یا رسول الله سلام بر شما را دانستیم اما صلوات بر شما چگونه است؟ پیغمبر فرمود بگوئید اللهم صل علی

ص: 154

محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم هیچگونه جای شك و شبهه نیست که علی (علیه السلام) افضل آل محمد است پس او بمقام امامت از دیگران سزاوارتر است.

برهان سی ام - قول خدا یتعالی: مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان (1) خداوند جریان انداخت دو دریا را که با هم ملاقات وسطی است که طغیان نمی کنند از تفسیر ثعلبی طریق ابی نعیم از ابن عباس روایت شده گفت علی وفاطمه بحرین و رسول خدا برزخ ولؤلؤ و مرجان حسن و حسین میباشند این فضیلت برای غیر علی (علیه السلام) نیست پس او امام است.

برهان سی و یکم - قول خدا یتعالی: و من عنده علم الکتاب (2) و آنکس که علم کتاب در نزد او است. از طریق ابونعیم از ابوحنیفه است وی گفت مقصود از این شخص علی بن ابیطالب است، در تفسیر ثعلبی از عبدالله بن سلام است وی گفت من گفتم کیست این شخص که علم کتاب در نزد او است؟ پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: او علی بن ابیطالب است و این دلالت می کند که آنحضرت افضل است پس امام است.

برهان سی و دوم - قول خدا یتعالی: یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه (3) روزیکه خداوند پیغمبر و مؤمنین با او را رسوا نمیکند. ابونعیم با بن عباس نسبت داده گفت اول کسانی که حله های بهشتی را میپوشند ابراهیم است چون خلیل خداست و محمد است چون صفی خدا است سپس علی در بین آنها بسرعت بطرف بهشت میرود بعد ابن عباس

ص: 155

1- سوره رحمن آیه 19

2- سوره رعد آیه 43

3- سوره تحریم آیه 8

آیه یوم لا یخزی.... را خواند و گفت مقصود از والذین آمنوا معه علی و اصحاب او میباشند و این دلیل بر افضلیت و امامت آنحضرت است.

برهان سی و سوم- قول خدا یتعالی: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة (1) کسانی که ایمان و اعمال شایسته دارند ایشان بهترین خلقند حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس روایت کرد که گفت وقتی این آیه نازل شد پیغمبر بعلی گفت مصداق این آیه تو و شیعیانت هستید. شماها در روز قیامت میآید خدا از شما راضی و شما از خدا راضی هستید دشمنان تو گرفته رو و زشت صورت می آیند. وقتی علی بهترین خلق باشد پس امام است.

برهان سی و چهارم- قول خدا یتعالی: وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً (2) او خدائست که از آب بشر آفرید پس او را نسب فرزندان پسر و پیوند فرزندان دختر قرار داد. در تفسیر ثعلبی از ابن سیرین روایت شد که وی گفت این آیه در حق پیغمبر و علی بن ابیطالب نازل شد در موقعی که فاطمه را بعلی تزویج کرد این آیه نازل شد، این فضیلت برای غیر علی ثابت نشده، پس او امام است (3)

ص: 156

1- سوره بینه آیه 7

2- سوره فرقان آیه 54

3- مرحوم ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین ضمن تفسیر آیه وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً میگوید ابواحمد بن داود بن سلیمان از حضرت علی بن موسی الرضا و آنجناب از آباء کرام خود نقل کرد که از ایشان شنیدم که امیر المؤمنین علی فرمود روزی مرا رسول خدا چنین گفت ای علی بتو سه چیز دادند که بمن ندادند: 1- پدرزنی چون من داری. 2- جفتی چون فاطمه داری. 3- فرزندان چون حسن و حسین داری.

برهان سی و پنجم- قول خدایتعالی: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (1) ای کسانی که ایمان آوردید از خدا بپرهیزید و با راستگویان باشید در این آیه خداوند بودن با راستگویان را واجب فرموده و کسانی که راستگویشان معلوم و مشخص باشد، نیست مگر آنکه معصوم باشد چون احتمال کذب در غیر معصوم هست، پس راستگو علی است زیرا در میان خلفاء اربعه فقط علی معصوم است. ابی نعیم از ابن عباس روایت کرد که این آیه در حق علی نازل گشت.

برهان سی و ششم- قول خدایتعالی: وارکعوا مع الراجعین (2) با رکوع کنندگان رکوع کنید از طریق ابی نعیم از ابن عباس روایت شد که این آیه در حق رسول خدا و علی نازل شد زیرا ایشان اولین کسانی اند که نماز خواندند و رکوع کردند این دلالت بر افضلیت علی کرده پس او امام است.

برهان سی و هفتم- قول خدایتعالی: واجعل لی وزیراً من اهلی (3) و قرار ده برای من وزیری از اهلم از طریق ابن عباس روایت شده گفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روزی در مکه دست من و دست علی بن ابیطالب را گرفت و چهار رکعت نماز گذارد بعد دستش را بطرف آسمان دراز کرد و گفت بار خدایا موسی بی عمران از تو خواست، من محمد پیغمبر توام از تو میخواهم که سینه ام را فراخ گردانی و برای من وزیری از اهل من قرار دهی علی بن ابیطالب برادرم را پشتم را با و محکم گردان. ابن عباس گفت در آن موقع شنیدم که منادی ندا در داد: ای احمد آنچه خواسته ای

ص: 157

1- سوره توبه آیه 119

2- سوره بقره آیه 143

3- سوره طه آیه 29

بتو دادم. و این خود نص در باب امامت است.

برهان سی و هشتم - قول خدا یتعالی: اخواناً علی سرر متقابلین (1) (برادرانیکه بر تختها مقابل هم قرار گرفتند).

در مسند احمد بن حنبل باسنادش از زید بن ابی اوفی روایت کرد که داخل مسجد پیغمبر شدم و جریان قصه برادری بین مسلمین را برایش نقل کردند علی فرمود روحم از جسمم بدر آمدپشتم شکست ای رسول خدا هنگامیکه بین اصحاب خودت « اخوت » و برادری ایجاد کردی و برای من برادری تعیین نکردی، اگر از اینجهت است که از علی خشمناک و ناراضی هستی؟ برای تو است مجازاة نمودن و بزرگواری پیغمبر فرمود قسم بخدائیکه مرا براستی فرستاد تو را برای خود ذخیره کردم پس تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت به موسی جز آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد، تو برادر من و وارث من هستی تو با دخترم فاطمه با من در قصر بهشتی خواهی بود تو برادر و رفیق من هستی بعد پیغمبر این آیه را تلاوت کرد: اخواناً علی سرر متقابلین برای خدا دوست دارانی هستند که بعضی بعض دیگر را مینگردند البته برادری محتاج به مناسبت و مشاکلت است چون علی به برادری رسول خدا اختصاص دارد پس او امام است.

برهان سی و نهم - قول خدا یتعالی واذا أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم (2) آنگاه پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهایشان نژادشان را گرفت. در کتاب فردوس ابن شیرویه حدیث را

ص: 158

---

1- سوره حجر آیه 47

2- سوره اعراف آیه 174

نسبت میدهد به حذیفة بن الیمان که پیغمبر فرمود اگر مردم میدانستند که چگونه علی امیرالمؤمنین است هر آیند منکر فضل او نمیشدند، علی امیر المؤمنین نامیده شد هنگامیکه آدم بین روح و جسد و بین آب و گل بود خدای عزوجل فرمود: واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست برکم (قالت الملائكة) بلی شهدنا، پس خدایتعالی فرمود من پروردگار شمایم محمد پیغمبر شما و علی امیر شما است و این خود صریح در باب امامت آنحضرت است.

برهان چهلیم- قول خدایتعالی: فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلك ظهیرا (1). اسماء بنت عمیس گفت شنیدم رسول خدا این آیه را قرائت میکرد فرمود «صالح المؤمنین» علی بن ابیطالب است اختصاص آنحضرت باین مقام دلالت بر افضلیت او میکند پس او امام است.

اینها آیاتی بود از کلام الله مجید در شأن علی (علیه السلام) که نقل کردیم و البته غرض ما اختصار بود والا آیات قرآنی در فضیلت علی بسیار است.

### منهج سوم در دلیلهائیکه از پیغمبر حدیث و روایت شده

منهج سوم- در دلیلهائیکه از پیغمبر حدیث و روایت شده آنها دوازده دلیل میباشند:

1- خبریست که عموماً همد نقل کردند که وقتی آیه و انذر عشیرتک الاقربین (2) نازل شد رسول خدا فرزندان عبدالمطلب را در خانه ابیطالب جمع کرد و آنها چهل مرد بودند دستور داد از ران گوسفندی با یکمقدار از گندم غذائی برایشان تهیه به بینند و نیز برای هر یک یکمن شیر آماده

ص: 159

---

1- سوره تحریم آیه 4

2- سوره شعراء آیه 214

سازند با اینکه آنها هر يك در يك مرتبه يك گوسفند تمام را میخوردند و یکقدح بزرگ شراب مینوشیدند، ولی آنها پس از ورود از همان شیربک شدند اما از غذا چیزی کم نشده بود، با اینعمل پیغمبر اسلام اول سیر علامت نبوت را بایشان نمایاند، بعد از خوردن غذا پیغمبر فرمود ای فرزندان عبدالمطلب خداوند مرا بحق برعموم خلق به نبوت برانگیخت و مخصوصاً برای شما بمن دستور مخصوص رسیده که واندر عشیرتک الاقریین، من شما را دعوت میکنم بدو کلمه ای که بر زبان آسان و در میزان سنگین است با این دو کلمه مالک تمام عرب و عجم میشوید تمام ملل نیرومند را برانو در میآورید، با ایندو کلمه وارد بهشت میشوید و از آتش جهنم نجات پیدا میکنید و آند و کلمه شهادت به لا اله الا الله وانی رسول الله است هر کس فوری مرا اجابت کند و در این کار کمک کار من باشد او برادر و وصی و وزیر و وارث و جانشین من است بعد از من کلام پیغمبر تمام شد ولی هیچکس او را اجابت نکرد فقط امیر المؤمنین. علی گفت ای رسول خدا من بتو ایمان می آورم و تو را در این اقدام کمک میکنم پیغمبر فرمود بنشین، سپس پیغمبر همان کلام سابق را تکرار کرد ولی مردم همچنان ساکت بودند دوباره علی برخاست و جمله پیشین را بعرض رسانید پیغمبر فرمود تو بنشین پیغمبر برای بار سوم دعوت را تکرار کرد اما قوم آرام و خاموش بودند و سخنی نمیگفتند برای مرتبه سوم علی برخاست ولی این بار به پیغمبر ایمان آورده بیعت نمود پیغمبر فرمود یا علی بنشین که تو برادر و وصی و وزیر و وارث و جانشین من هستی مردم برخاستند و ورد زبانشان این بود ای ابوطالب تبریک عرض میکنیم که داخل دین برادر زاده ات شدی؟ که پسر تو را بر تو امیر کرد؟!.

2- خبر متواتر از پیغمبر اسلام است (1) که وقتی آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نازل شد پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) در غدیر خم بآن جمعیت بیشمار چنین فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علی مولای او است بار خدایا دوستانشرا دوست و دشمنانش را دشمن دار یارانش را یار باش و دشمنانش را واگذار اینجا بود که عمر گفت «یا علی مبارک باشد بر تو، صبح کردی در حالتیکه مولای من و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستی مقصود از مولا- در عبارت پیغمبر بقرینه الست اولی منکم با نفسکم اولی بتصرف است.

3- قول پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) (یا علی (علیه السلام) تو نسبت بمن بمنزله هرون نسبت به موسی هستی الا اینکه پیغمبر نیستی در پیغمبر «نیستی در اینحدیث تمام منازلی که برای هرون نسبت به موسی بود برای علی (علیه السلام) ثابت کرد مگر نبوت را، از جمله منزله ها خلیفه بودن است اگر هرون پس از موسی زنده میبود قطعاً خلیفه موسی میشد والا نقص بر او لازم می آید، چنانکه هرون در در اندک مدت غیبت موسی در حیاة موسی جانشین او بود همچنین است پس از مرگ.

4- پیغمبر اسلام (صلی الله وعلیه واله وسلم) در حال حیاة مدتی علی (علیه السلام) را جانشین و خلیفه خود کرد پس واجب است که بعد از حیاة هم خلیفه رسول الله باشد و وقتی در مدینه خلیفه بود پس در غیر مدینه هم خلافت او مسلم است.

5- خبریست که جمهور اجماعاً از پیغمبر روایت کرده اند که به امیرالمؤمنین علی چنین فرمود: یا علی تو برادر من و وصی و جانشین من هستی بعد از من تو دین مرا ادا خواهی کرد.

ص: 161

---

1- مقصود از خبر متواتر روایتی است که بقدری راویان آنخبر زیاد باشند عادة محال باشد بر کذب اجتماع نمایند

6- انس بن مالك روايت كرد كه وقتى روز مباحله شد پيغمبر اسلام بين مهاجرين و انصار برادري بست. على (عليه السلام) ايستاده نگاه ميكرد ولى پيغمبر بين احدى با على برادري نيست على (عليه السلام) اشك ريزان برگشت وقتى بمنزل رسيد فاطمه پرسيد چرا اشك ميريزى: خدا چشمت را اشك مريزا ناد على (عليه السلام) فرمود پيغمبر خدا (صلى الله و عليه واله وسلم) بين مهاجرين و انصار صيغه اخوت خواند مراميديد و جاىگاه مرا ميدانست ولى بين من و احدى برادري نيست فاطمه گفت شايد پيغمبر تو را براى اخوت خود ذخيره كرده باشد، پيغمبر (صلى الله و عليه واله وسلم) على (عليه السلام) را نديد فرمود ابوالحسن چه شد؟ گفتند اشك ريزان برفت پيغمبر به بلال امر كرد تا برود على (عليه السلام) را بياورد بلال آمد و عرض كرد يا على (عليه السلام) پيغمبر خدا تو را ميطلبد. على (عليه السلام) حضور پيغمبر رفت رسول خدا فرمود يا على چه چيز تو را بگريد واداشت؛ على گفت بين همه مسلمين برادري ايجاد كردى اما براى من برادري تعيين نكردى؟ فرمود يا على من تو را براى خود ذخيره كردم آيا دوست ندارى برادر پيغمبر خدا باشى؟ على (عليه السلام) عرض كرد بلى يا رسول الله. سپس پيغمبر دست على را گرفت و بر بالاي منبرش برد نگاه گفت بار خدایا اين از من و من از او هستم او نسبت بمن بمنزله هرون است نسبت به موسى جز آنكه بعد از من پيغمبرى در كار نيست، هان ايمردم هر كس كه من مولا و صاحب اختيار او هستم على (عليه السلام) مولای او است پس على (عليه السلام) با چشمان پرشوق و شادمان برگشت. از دنبال سرش آمد گفت مبارك باشد اى ابوالحسن كه مولای من و مولای هر مسلمان گشتى حال وقتى على (عليه السلام) به برادري رسول خدا مشرف شد پس او افضل است پس او امام است.

7- خبريستكه جمهور عموماً از پيغمبر روايت کرده اند وقتى

پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) خیبر را در بیست شب و خوردهای محاصره کرد مرحب خیبری (آنشجاع معروف) مبارز می طلبید پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) ابابکر را طلبید با و فرمود پرچم را برگیر و برو ابابکر در میان جمعی از مهاجرین و انصار رفت ولی کاری از پیش نبرد و فراری برگشت صبح روز دیگر عمر را بهمان کیفیت فرستاد ولی او هم بزودی ترسان و بیمناک برگشت. پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود بگوئید علی (علیه السلام) بیاید عرض کردند علی چشم درد، دارد فرمود پرچم را بدست کسی بسپرم که خدا و رسولش را دوست داشته خدا ورسول هم او را دوست دارند رو بدشمن حمله میبرد و دشمن را پشت نمیکنند آنگاه علی (علیه السلام) را بدستور پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) آوردند، قدری آب دهان میان چشم علی (علیه السلام) بریخت چشمش خوب شد پرچم را بدستش داد خداوند او را پیروز کرد و مرحب خیبری بدستش کشته شد، این عبارت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) در حق علی (علیه السلام) خود دلیل بر افضلیت او است پس او امام است.

8- خبر طائر است عموماً جمهور روایت کردند که مرغ بریان شده ای را بهدیه حضور پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) آوردند پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) دعا کرد که خدایا محبوبترین خلق خود را بفرست تا با من از این مرغ بخورد فوری علی (ع) آمد دق الباب کرد. انس بن مالک (خادم) پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) گفت فعلا پیغمبر معذور است و کسی را نمیپذیرد، علی برگشت مرتبه دوم پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) همان دعا را کرد باز علی (علیه السلام) رسید دق الباب کرد انس به وی گفت یا علی مگر نگفتم پیغمبر در حاجتی است و معذور است؛ علی (علیه السلام) برگشت بار سوم پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بهمان نحو دعا کرد ایندفعه باز علی (علیه السلام) پشت در محکمتر دق الباب کرد انس گفت فعلا ملاقات میسر نیست ولی این بار پیغمبر شنید فرمود ای انس در را بگشای تا هلی داخلشود وقتی

داخل شد پیغمبر فرمود یا علی چرا دیر آمدی؟ عرض کرد دو مرتبه آمدم، انس مرا برگردانید، این با رسوم بود پیغمبر فرمود ای انس چرا علی (علیه السلام) را برگردانده بودی؟ چرا اینکار را کردی؟ عرض کرد یا رسول الله امیدوار بودم یکی از بستگانم از انصار بیابد. پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود ای انس آیا در انصار از علی (علیه السلام) کسی بهتر هست؟ آیا در انصار افضل از علی وجود دارد؟

حال وقتی علی احب وافضل خلق باشد پس او امام است.

9- جمهور روایت کردند که پیغمبر خدا (صلی الله وعلیه واله وسلم) اصحابشرا امر کرد که علی (علیه السلام) را بلقب امیرالمؤمنین سلام دهند فرمود: علی (علیه السلام) پیشوای پرهیزکاران رهبر روسفیدان و ولی همه مؤمنان است. علی از من و من از علی هستم او ولی هر مؤمن و مؤمنه است. پس بعد از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) هم مطلب از همین قرار است و این خود نص در باب امامت است.

10- جمهور از قول پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت کردند که من در میان شما دو چیز گرانها میگذارم تا وقتی بآن دو تمسک نمائید گمراه نمیشوید یکی کتاب خدا و دیگری عترت من اهل بیت، من ایندو از هم جدا نمیشوند تا در لب حوض کوثر بر من وارد شوند باز فرمود مثل اهل بیت من در میان شما مانند مثل کشتی نوح است هر کس سوار آنکشتی شده بود نجات یافت و هر آنکس که تخلف ورزید هلاکت «یافت این خود دلالت بر وجوب تمسک بگفتار اهل بیت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) دارد و از طرفی علی (علیه السلام) بزرگ و سید اهل بیت است پس اطاعتش واجب، پس او امام است.

11- احادیثی است که جمهور در وجوب محبت و ولایت علی (علیه السلام) ذکر کرده اند؛ احمد بن حنبل در مسند خود از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت کرد که آنحضرت دست حسنین را گرفت و فرمود هر کس مرا دوست دارد باید

ایندو را هم دوست داشته باشد هر کس دوستدار من و ایندو و پدر و مادرشان باشد در روز قیامت با من در درجه من خواهد بود. ابن قولویه از حدیثه روایت کرد که پیغمبر فرمود هر کس دوست دارد که به نی یاقوتی که خداوند بدست خود آفرید تمسک نماید و باو بگوید برای من باش، پس باید علی بن ابیطالب (علیه السلام) را بعد از من دوستدارد. از آبی سعید از رسولخدا روایت شد که بعلی (علیه السلام) فرمود: ای علی حب توایمان و بغض تو نفاق است، اولین کسانی که وارد بهشت شوند دوستان تو اند و اولین کسانی که وارد آتش شوند دشمنان تو اند خداوند تو را شایسته این مقام قرار داد پس تو از من و من از توام از شقیق بن سلمه از عبدالله بن مسعود روایت شده گفت دیدم رسولخدا را که دست علی بن ابیطالب در دست او بود میفرمود این ولی من و من ولی او هستم من دشمن دشمنانش هستم و صلح و آشتی با صلح کنندگانش دارم.

اخطب خوارزم از جابر از رسول خدا روایت کرد فرمود: جبرئیل ورق سبز رنگی بنزدم آورد که با خط سفید در آن نوشته بود: من محبت علی بن ابیطالب را بر تمام خلق واجب کردم تو ای محمد از طرف من بایشان برسان اخبار در این باب از شمار بیرون است که اینها دلالت بر افضلیت و شایستگی آنحضرت برای مقام امامت دارد.

12- اخطب خوارزم باسناد خود از ابی ذر غفاری از رسول خدا روایت کرد که فرمود هر کس حق علی را (درباره خلافت) غصب کند، بعد از من، پس او کافر است و محارب خدا و رسول است و هر کس درباره علی شک کند پس او کافر است. انس بن مالک گفت من خدمت رسولخدا بودم که علی (علیه السلام) رو به پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) می آمد، پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود من واین

دو حجت خدائیم بر امتانم تا روز قیامت از معویة بن وحید قشیری است گفت شنیدم پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بعلی (علیه السلام) میگفت «یا علی باید باکی نداشته باشد آنکسکه تو را دشمن دارد که یهودی یا نصرانی بمیرد شیعه امامیه میگوید وقتی مخالفین ما چنین فضائلی را در حق علی (علیه السلام) در کتب خود نقل میکنند و ما هم چندین برابر آن را از موثقین خود نقل کنیم بر ما قطعاً واجب میشود که اینروایات را بگیریم و بر طبقش عمل کنیم و بر ما حرام است که از آن عدول نمائیم.

### منهج چهارم در دلیلهائیکه از احوال شخصی آنحضرت بروز کرده

منهج چهارم- در دلیلهائیکه از احوال شخصی آنحضرت بروز کرده و از آنها امامت آنجناب استنباط میشود و آنها 12 دلیل میباشند:

1- آن بزرگوار بعد از رسول خدا زاهدترین مردم بود، دنیا را سه طلاقه کرده غذای او آرد جو بود و نان آن را مهر میکرد تا حسن و حسین آن خورش (یا روغن) نزنند لباسهای درشت و کوتاه میپوشید لباسهایش را آنقدر وصله میزد بطوریکه از وصله زننده اش خجالت میکشید بند شمشیر و بند نعلینش از لیف خرما بود. اخطب خوارزم از عمار از رسول روایت کرد گفت شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی خداوند تو را بزینتی زینت داد که سایر بندگان را بآن زینت نداد که آن محبوبترین چیز در نزد خداست زهد تو نسبت بدنیا و بغض دنیا نسبت به تو تو فقرا را دوست میداری و به پیروی آنها از تو خشنود هستی فقرا هم با مامت تو راضی گشتند، یا علی بهشت برای کسانیست که دوست تو شدند و تو را تصدیق کردند و یل جهنم بر کسانیست که تو را دشمن دارند و تکذیب نمایند اما دوستان و تصدیق کنندگان تو برادران دینی تو اند و شریکان بهشت تو اند اما کسانی که دشمن تو بودند و تکذیب نمودند سزاوار است بر خدایتعالی که

آنها را بجایگاه دروغگویان (یعنی جهنم) ببرد. سوید بن موعه‌های عصر بود که بر علی (علیه السلام) وارد شدم دیدم نشسته است و جام شیری در جلوی او نهاده اند که شیرش ترشیده بوی ترشیش احساس میشود قرص نان جوینی در دست داشت که پوسته های جو بر سرش نمایان بود گاهی آن نان را با دست خویش خورد میکرد گاهی نمیتوانست بکمک زانوانش خورد میکرد آنگاه آنها را میان دهان مبارکش مینهاد فرمود جلو بیا از این غذای ما بخور گفتم آقا من صائم هستم. فرمود از رسول خدا شنیدم کسیکه روزه، او را از غذای مورد اشتهاش! مانع شود حق است بر خدایتعالی که غذاهای بهشت با و بخوراند و از شرابه‌های بهشت او را بیاشامد سوید گفت بکنیز کش که فضا نام بود و نزدیک آنحضرت ایستاده بود گفتم وای بر تو از خدا نمیترسی درباره این مرد پیر؟ آیا نمیتوانید نان خالصتری برایش تهیه کنید؟ من الان سبوسها را در این نان میبینم فضا گفت خود این بزرگوار بما چنین دستور میدهد وی از نان گندم حتی سدبارهم سیر نخورد تا خدای عزوجل را ملاقات کرد، روزی دو پیراهن در بازار خریداری کرد قنبر غلام خود را مخیر کرد که هر کدام را میخواهد برای خود انتخاب نماید قنبر بهتر را گرفت و حضرت آن دیگری را پوشید روزی آن بزرگوار دید که یکی از آستینهای پیراهنش بلند است آن بلندی اضافه را قطع کرده بدور انداخت ضرار بن ضمیره گفت بعد از شهادت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در شام وارد بر معوید شدم بمن گفت علی (علیه السلام) را برایم وصف کن، گفتم ایموید مرا معاف دار گفت حتماً باید علی (علیه السلام) را برای من توصیف کنی ضرار گفت حال که لادم میگویم بخدا قسم علی (علیه السلام) بلند همت و نیرومند بود، بفضل سخن میگفت و بعدل حکم میکرد؛ جویهای

علم از اطرافش جاری بود؛ حکمت از نواحیش موج میزد؛ از دنیا و زر و زیورش وحشت داشت با تاریکی وحشتزای شب انس میگرفت؛ بسیار گریه و فکرش زیاد طولانی بود لباس خشن را دوست میداشت و از غذاهای درشت میخورد؛ او در میان ما، مانند یکی از ما بود. وقتی چیزی از او میپرسیدیم بما جواب میداد و اگر وی را میخواندیم اجابت میکرد ولی با آنکه ما با او نزدیک بودیم و او بما نزدیک بود، از هیبت و عظمت آن بزرگوار با او قادر به تکلم نبودیم، اهل دین را بزرگمیداشت مستمندان را میپذیرفت، صاحبان قدرت از او طمع باطل نداشتند و اشخاص ضعیف از دادگریش مأیوس نمیشدند، خدا را گواه میگیرم که من او را در بعضی از جایگاههایش دیده ام هنگامیکه شب پرده های تاریکشرا افکنده و ستارگان فرو رفته غروب کرده بودند، محاسن شریفش را گرفته همانند مارگزیده یده بخود میپیچید و مانند شخص دردناک اشک میریخت و میگفت ای دنیا غیر مرا فریب ده آیا متعرض من میشوی؟ آیا مشتاق من هستی؟ هیئات من تو را سه طلاقه کردم، طلاقى که در پس آن رجوع و بازگشتی در کار نیست، عمرت کوتاه، خطرت بسیار، زندگیت پست، آه از کمی توشه، و دوری سفر، و وحشت راه، وقتی ضرار باینجا رسید معویه (با آنهمه شقاوت) اشک ریخت و گفت: خدا ابوالحسن (علیه السلام) را رحمت کند. بخدا قسم آری چنین بود سپس معویه از ضرار پرسید محبت تو نسبت به علی (علیه السلام) تا چه اندازه است؟ ضرار گفت محبت مادر موسی بموسی معویه گفت حزن تو نسبت بعلی تا چه پایه است؟ ضرار گفت «حزن کسیکه فرزندش را در کنار او سر بریده باشند که دیگر اشکش خشک نشده و از اندوهش آرام نمیگردد» و در هر حال، هیچکس بدرجه زهد علی (علیه السلام)

نمیرسد (1) وقتی آنحضرت زاهدترین مردم بود پس او امام است چون تقدیم مفضول برفاضل محال عقلی و نقلی است.

2- علی اعبد خلق بود روزها را روزه دار شبها را بعبادت خدا اشتغال داشت نماز شب و نافله های روز و اکثر عبادت را مردم از آنحضرت تعلیم گرفتند دعاهائیکه از آنحضرت مأثور است بقدری زیاد است که تمام اوقات را فرامیگیرد، وی در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند نماز شب را حتی در لیلة الهیر (هریر مثل دبیر بمعنی صدای ضوض سگ است ولی در این مورد؛ یعنی صدای همهمه لشگر و اسلحه و شمشیر و سیر و شیهه اسبان است و یا باین اعتبار است که لشگر معاویه از وحشت و اضطراب صدائی شبیه صدای سگ میکردند لیلة الهیر آخرین شبی بود در جنگ صفین که میخواستند کار را بکسره نمایند و لشگریان علی (علیه السلام) به سرلشگری مالک اشتر نخعی بسرا پرده معاویه نزدیک شده بود و نزدیک بود که فتح و پیروزی نصیب لشگریان علی (علیه السلام) شود اما معاویه با دادن حکومت مصر بد عمر بن عاص از وی چاره جوئی خواست. عمر عاص هم آخرین تیر نیرنگ که در ترکش حيله و مکر داشت بکار برد و دستور داد قرآنها را بالای نیکند تا عوام از لشگریان علی (علیه السلام) را با آن صحنه گول زنند و واقعاً هم پیش بینی عمر هم پیش بینی عمر عاص درست درآمده و مسئله حکمین پیش آمد و شد آنچه شد... در صفین ترك نکرد. ابن عباس گفت علی (علیه السلام) را در حال جنگ دیدم که مراقب خورشید بود گفتم یا امیرالمؤمنین چه میکنی؟ گفت نگاه بخورشید میکنم

ص: 169

---

1- عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی گفت زاهدتر از علی بن ابیطالب در جهان نیامده است

به بینم ظهر شد تا نماز بخوانم عرض کردم آقا این موقعیت خطیر و نماز؟ فرمود برای نماز با ایشان جنگ میکنم، پس آنحضرت در خطر ناکترین موقع هم از عبادت خدا غافل نبود، وقتی میخواستند پیکان تیر را که در پایش مانده بود بگیرند او را واگذاشتند تا مشغول نماز شود چون در آنحال بقدری مجذوب خدا میشد که از ماسوی الله بطور کلی غافل پس احساس درد نمیکرد وی بین نماز و زکوة جمع کرده بود و در این باب آیه قرآن نازل شد غذای خوراکی خود و عائله اش را در سه روز تصدق و ایثار کرد تا آنجا که خداوند سوره هلاتی را در قرآن بشأن او نازل کرد، شب و روز، مخفی و آشکار صدقه داد، بارسول خدا نجوی کرد و قبلا صدقه پرداخت در همه آنموارد در شأنش قرآن نازل شد، از دسترنجش هزار بنده خرید و در راه خدا آزاد کرد در ابتداء ظهور اسلام موقعیکه رسول خدا با بنی هاشم در شعب ابیطالب محاصره بودند با پیغمبر همکاری کرد آنجا در نیمههای شب به صور مختلف برای رسول خدا غذا میبرد. با این اوصاف وقتی اعداناس شد افضل از همه خلق خواهد بود پس امام است.

3- بعد از رسول خدا وی عالمترین خلق بود پیغمبر فرمود: علی (علیه السلام) در قضاوت از همه برتر است معلوم است که قضاوت در درجه اول نیازمند بعلم و دانش و در درجه بعد محتاج به تقوی و دین است، این بود که در حق وی قرآن نازل شده و تعبها اذن واعید». آن بزرگوار در کمال زکاوت و هوش وزیرکی بود بطوریکه خود میفرمود لولا- التقی لکنت ادهی العرب. اگر تقوای از خدا نمی بود من زیرک ترین عرب بودم در فراگرفتن علم حریص و سایه وار روزان و شبان از طفولیت تا دوران

شباب تا دوران وفات رسول خدا همراه رسول خدا بود، خود آنحضرت میفرمود کسب دانش در کودکی مانند نقش بر سنگ است و طلب دانش در پیری مانند نقش بر خاک است پس علم آنحضرت بیش از علم دیگران بود چون لیاقت و قابلیت در او وجود داشته آنها در کنار رسول خدا بطوریکه رسول خدا درباره اش فرمود: انا مدینه العلم وعلی بابها لهذا مردم دانش را از آن بزرگوار کسب کردند. اما علم نحو پس آنحضرت واضح آن بود آن را به ابوالاسود دثلی آموخته (1) فرمود کلام تماماً سه چیز است «اسم- فعل- حرف» آنگاه وجوه اعراب را بدوی آموخت. (ابوالاسود هم از آن قواعد کلی که از حضرت آموخته بود جزئیات را استخراج کرد).

اما علم فقه، همگی فقها دانششان به وی منتهی میشود اما فقهای امامیه که پرواضح است زیرا ایشان علمشان را از آن بزرگوار و فرزندان گرامیش گرفته اند و اما دیگران همچنین زیرا اصحاب ابوحنیفه مانند ابو یوسف و محمد و زفر آن را از ابوحنیفه گرفته اند و ابوحنیفه و شافعی بر محمد بن الحسن شیبانی و مالک بن انس فرائت کردند و فقه ایشان بآندو میرسد اما احمد بن حنبل فقه را بر شافعی قرائت کرد و فقد شافعی هم با ابوحنیفه

ص: 171

---

1- ابی الاسود دثلی از اصحاب و یاران امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود بقدری محبتش نسبت بآنحضرت زیاد بود که یکوقتی معویة بن ابی سفیان هدیه بزرگی از جمله حلوائی بود که با زعفران درست کرده بودند برای ابی الاسود فرستاد ابی الاسود دخترک کوچکی داشت وقتی نظر آندختر با نحلوا افتاد از پدر پرسید که اینهدیه از طرف کیست؟ گفت از جانب معویة است و مقصودش اینست که محبت علی (علیه السلام) را از دل ما بیرون کند دختر بالبداهته این شعر را سرود: ابا الشهدا لمز عفر یا بن هند نیبع علیک احساباً ودینا معاذ الله کیف یکون ذالک ومولانا امیر المؤمنینا

بر میگردد و ابوحنیفه فقه خود را بر حضرت صادق آل محمد (صلی الله وعلیه واله وسلم) و آنحضرت بر حضرت باقر (علیه السلام) و آنحضرت بر حضرت زین العابدین (علیه السلام) و آنحضرت بر امام حسین (علیه السلام) و آنحضرت بر حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) قرائت کرد. اما مالک فقه خود را بر بریعه برابن ابی حنبل و وی بر عکرمه و عکرمه بر عبدالله بن عباس خود شاگرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. اما علم کلام اصل وریشه آن از آن بزرگوار بود و مردم از خطبه های آنحضرت استفاده کردند پس همه از شاگردان آنحضرت هستند زیرا فرقه معتزله (1) منتسب بدواصل بن عطا بوده و اصل شاگرد آبی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه بود عبدالله شاگرد پدرش و پدرش یعنی محمد حنفید شاگرد پدرش امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بود اما فرقه اشاعره (توضیح مکتب ایشان سابقاً) گذشت که شاگردان ابی الحسن علی بن ابی بشر اشعری بوده وی هم شاگرد ابی علی جبائی بوده و او خود از مشایخ بزرگ معتزله میباشد اما علم تفسیر قرآن منتسب بابن عباس و ابن عباس شاگردت بود ابن عباس میگفت حدیث کرد مرا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

ص: 172

1- معتزلیها پیروان اصل بن عطا واصل هم شاگرد حسن بصری بود، روزی در مقام مباحثه مردی بر حسن بصری وارد شد و از او در باره مرتکبین گناهان کبیره که فاعل بآن کافر میشود یا نه پرسش کرد حسن ب فکر فرو رفت پیش از آنکه پاسخ دهد واصل گفت من میگویم نه کافر است و نه مؤمن بلکه در منزله ای بین المنزلتین جا دارد. و بعد از گفتگوی زیاد با استاد، از استاد اعتزال جست و در کنار یکی از ستونهای مسجد بساط خود را گسترانید از مردم پیر و مرام او شدند حسن بصری شاگردش واصل را چنین توصیف میکرد که «اعتزل عنا» از اینرو پیروان واصل را معتزله نامیدند، ایشان عقائد مخصوصیر ادنبال کردند مثلاً میگویند کسیکه گناه کبیره انجام دهد نه مؤمن است نه کافر اگر توبه کرده از دنیا برود بهشتی والا مخلد در آتش جهنم است

در تفسیر باء بسم الله الرحمن الرحيم از اول شب تا باخروش. اما علم طریقت باز به آنحضرت منسوب است زیرا صوفیه همگی خرقه را بآنحضرت نسبت میدهند اما علم فصاحت بس آنجناب اصل و منبع آن است حتی درباره (نهج البلاغه) کلام آنحضرت گفتهاند فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است تمام خطبا از آنحضرت تعلیم یافتند میفرمود: سلونی قبل أن تفقدونی طرق آسمانها را از من بپرسید که من بدان آگاه ترم تا بطرق زمین، صحابه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) در مشکلات خود بآنحضرت مراجعه و مشکل خود را حل میکردند عمر در قضایای بسیاری گفت «اگر علی (علیه السلام) نبود عمر هلاک میشد روزی دو نفر که یکی پنج قرص نان و دیگری سد قرص نان داشتند با هم نشستند که غذا بخورند شخص سومی بر آنها مهمان شد و با آنها از آن نانها بخورد بعد هشت در هم در جلوی آنها انداخت و رفت سپس در تقسیم آن در همها بین آن دو اختلاف پدید آمد صاحب پنج قرص میخواست پنج در هم را بردارد و سه در هم دیگر را بصاحب سدقرص بدهد ولی او حاضر نمیشد نزاع شدید شد آنها بنزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند قضیه را مطرح کردند حضرت بصاحب سدقرص فرمود رفیقت با تو انصاف داده وی عرض کرد یا امیرالمؤمنین حق من بیشتر میشود، حضرت فرمود اگر حق میخواهی سهم تو فقط یکدر هم میشود بیا این یکدر هم را بگیر و بقیه را برفقیقت برگردان (زیرا هر يك از این سه نفر دو نان و نصف نان وثلث نصف نان خورده اند وقتی صاحب سدقرص خود این مقدار را خورده باشد فقط از نانهایش دو ثلث باقی گذاشته که آن نفر سوم خورده وقتی ما هشت در هم را تقسیم بمقدار کنیم بهر دو ثلث نصف یکدر هم میرسد. پس او یکدر هم بیشتر را حق ندارد) باز کنیزیکه دو مالک داشته در طهر واحد

هر دو نفر با او نزدیکی کردند کنیز آبستن شد مرافعه را بنزد حضرت آوردند که آیا آن طفل از آن کدامیک از دو مالک است؟ حضرت حکم بقرعه کرد وقتی رسول خدا جریان را شنید گفت خدایا تو را سپاس میگذارم که در میان اهل بیت کسی را قرار دادی که مطابق سنت داود نبی قضاوت میکند یعنی بالهام حکم میکنند. و نیز کنیزی روی شانه کنیز دیگری بالا رفت کنیز سو میکنیز پائینی را سک داد او رم کرد و کنیز روی شانه اش افتاد و مرد، امیر المؤمنین قضاوت کرد و ثلث دیه برکنیز سک دهنده رم دهنده) و یک ثلث برکنیز رمیده شده است پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) حکمش را تصویب کرد گاوی شکم الاغی را با شاخش پاره کرد مالکهای آنان در آنقضیه مراجعه با بی بکر کردند وی گفت حیوانی دیگری را کشت چیزی بر صاحبش نیست دوباره مالکان مراجعه بعمر کردند او هم همان را گفت پس مراجعه بعلی (علیه السلام) کردند. حضرت فرمود اگر گاو بطرف خر در خوابگاه خر رفت و او را کشت باید صاحب گاو قیمت خر را بپردازد اما اگر خر بطرف گاو و خوابگاهش آمد و گاو او را بکشت چیزی بر صاحب گاو نیست این بود که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بدمالکهای آن دو حیوان فرمود علی بن ابیطالب (علیه السلام) بین شما بحکم خدا حکم کرد اخبار غریب در این باره زیاد است و از شماره بیرون، وقتی علی (علیه السلام) اعلم باشد پس او امام است زیرا خداوند میفرماید: ا فمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.

4- علی (علیه السلام) شجاعترین خلق بود، با شمشیر آنحضرت بایدهای اسلام استوار شد و ارکان ایمان محکم گردید در هیچ جنگی فرار نکرد هیچگاه شمشیر نزد مگر آنکه قطع کرد (ودشمن را دونیم نمود) غم و

اندوه را از صورت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) زائل میکرد هیچوقتی از جنگ فرار نکرد همچنانکه دیگران فرار کردند حاضر شد جانسرا فدای رسول خدا نماید لباس پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) را پوشید و جای خواب پیغمبر خوابید مشرکین خیال کرده بودند او پیغمبر است مطابق نقشه ایکه قبلا کشیده بودند منتظر طلوع صبح بودند که یکباره با حالت اجتماع بر سرش بریزند تا خون پیغمبر لوث شده بنی هاشم نتوانند از همه قبائل عرب قصاص کنند یا با آنها بجنگند این بود که علی (علیه السلام) سبب حفظ جان رسول خدا شد وقتی آنها حمله آوردند علی (علیه السلام) را شناختند فهمیدند که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) را از دست داده اند برگشتند نقششان (بآب و نیر نگشان باطل گردید در جنگ بدر که اولین پیکار مسلمین با کفار بود و در هجدهمین ماه ورود پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بمدینه واقع گردید در این موقع علی (علیه السلام) سن بیست و هفت - الگی را میپیمود، علی (علیه السلام) در آنجنگ چنان جوان مردی و دلاوری بخرج داد، سی و شش شجاع یعنی نصف بیشتر مقتولین از مشرکین تنها بدست او کشته شده و در کشتن بقیه مقتولین هم شرکت داشت در غزوه احد در آن بحران عجیب که همد از دور و بر پیغمبر اسلام فرار کرده بودند تنها علی (علیه السلام) بود که در جلوی رسول خدا مردانه مینجنگید تا اینکه چند نفر مانند عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف بعد برگشتند عثمان فرار کرد و سه روز فرار او بطول انجامید وقتی پس از این مدت خدمت رسول خدا برگشت پیغمبر با او فرمود رفتن تو خیلی عریض و مفصل بود در اینجنگ ملائکه از ثابت قدمی علی (علیه السلام) در شگفت شدند جبرئیل که بطرف آسمان بالا میرفت میگفت « لاسیف الاذو الفقار ولافتی الاعلی در این نبرد بیشتر مشرکین بدست علی (علیه السلام) شربت تلخکام مرگ را چشیدند فتح و پیروزی بدست او بعمل آمد - قیس

بن سعد از پدرش روایت کرد گفت شنیدم از امیرالمؤمنین که میگفت در جنگ احد شانزده ضربت بر من وارد شد که در چهار ضربت از آن بزمین افتادم پس مردی نیکوروی خوش برخورد و خوشبوی بنزد آمد و زیر بغلهايم را گرفت و مرا بیاداشت سپس بمن گفت: «برایشان حمله آور و در طاعت خدا و رسول جنگ کن که آنها از تو راضی هستند علی (علیه السلام) فرمود وقتی خدمت رسول خدا رفتم جریان را گفتم پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود یا علی (علیه السلام) آیا آنشخص را نشناختی؟ گفتم نه یا رسول الله لکن بدحیه کلبی شبیه بود، رسول خدا فرمود خدا چشمانت را شادمان و روشن کند، وی جبرئیل بود در غزوه احزاب (یعنی جنگ خندق) وقتی رسول خدا از حفر خندق فراغت پیدا کرد قریش باریاست ابوسفیان و همچنین قبیله کنانه و اهل تهامه با غطفان و پیروان آنها از اهل نجد که بالغ برده هزار نفر بودند از بالا و پائین و اطراف مسلمانها فرود آمدند همانطور که خداوند متعال خبر میدهد، اذ جائتکم من فوقکم و من أسفل منکم (1) پیغمبر اسلام که با مسلمین بیش از سدهزار نفر نبودند در مقابل آنها خندق را در بین قرار داده ایستادند، مشرکین که با یهودیان مدینه همدست شده بودند بکثرت عدد بخود میالیدند، در اینجنگ عمرو بن عبدود و عکرمة بن ابی جهل از یکی از مواضع تنگنای خندق بمیان میدان اسب جهانده مبارز می طلبیدند عمر و بن عبدود که معروف به فارس یلیل و با هزار سوار هم طراز بود در میدان مبارزه ایستاد (2) علی (علیه السلام) که در آنوقت جوانی نارس بود

ص: 176

#### 1- سوره احزاب آیه 10

2- عمرو میگفت ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارزه و وقتت اذ جبن المشجع موقف البطل المناجز وكذالك اني لم ازل متسرعاً نحو الهزائر ان الشجاعة في الفتى والجدود من خير الغرائز علی (علیه السلام) در مقابلش ایستاد و این رجز را خواند: لا تعجلن فقد اتاك مجيب صوتك غير عاجز ذونية وبصيرة والصدق منجى كل فائز اني لارجوان اقيم عليك نائحة الجنائز من ضربة نجلاء يبقی ذكرها بعد الهزائر

برخاست که بمیدان عمرو رود پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود این عمرو است علی (علیه السلام) عرض کرد من علی بن ابیطالب (هستم و آرام شد، مرتبه دوم عمر و مبارز طلبید باز علی (علیه السلام) برخاست پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود بنشین مرتبه سوم همچنین...

در مرتبه چهارم که عمر و مبارز میطلبید باز علی (علیه السلام) برخاست ولی چون کسی جز علی (علیه السلام) یارای مبارزه با عمرو را نداشت این بار پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بعلی اجازت داد علی (علیه السلام) بمیدان عمر و آمد و به وی فرمود تو با خدای خود عهد کرده بودی که هر مرد قریشی برای نبرد با تو بمیدان آید دو حاجت بخواهد تو بر آوری حال من قبلا از تو میخواهم که اسلام بیاوری عمر و گفت من حاجتی با سلام ندارم، علی (علیه السلام) فرمود پس از اسب فرود آ و پیاده بجنگ عمر و پیاده شد وقتی شناخت جوان مبارز علی بن ابیطالب است چون در جاهلیت با ابوطالب رفاقت داشت گفت من دوست ندارم تو را بکشم علی (علیه السلام) فرمود ولی من دوست دارم تو را بکشم عمر و خشمگین شد و بر شد و بر علی (علیه السلام) حمله و علی (علیه السلام) هم بر وی حمله برد ولی علی (علیه السلام) او را بکشت و عکرمه بن ابیجهل فرار کرد وقتی باقی مشرکین منظره را دیدند (بعلاوه باد شدیدی هم می وزید که تمام خیمه ها و دستگاههای کفار را در هم ریخت بطوریکه ابوسفیان از ترس مسلمین عقال شترش را بر نداشته سوار او شد هر چه تازیانه میزد شتر حرکتی نمیکرد غافل از آنکه پای شتر بیچاره بسته است، همه متواری شدند و یهودیان هم گریختند. در اینجنگ بود که

وقتی علی (علیه السلام) مقابل عمر و قرار گرفت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود «برز الایمان کله الی الشریک کله» (رسول خدا فرمود قتل عمر و بن عبدود افضل از عبادت جن و انس است) در غزوه ای که با جهودان بنی النضیر بعمل آمد علی (علیه السلام) شخصیرا که بخیمه رسول خدا تیر می، افکند بکشت و سپس ده نفر از آنها را کشت بقیه پا بفرار گذاشتند در غزوه سلسله اعرابی نزد رسول خدا آمد و بعرض رسانید که جماعتی از عرب تصمیم دارند شبانگاه بی خبر بمدینه برند، پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) لشگری برای جنگ با آنها تهیه دیده فرمود کیست که لواء مرا بدست گیرد؟ ابو بکر گفت من یا رسول الله پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) هفتصد نفر را بهمراه ابابکر بسیج داد ولی وقتی ابو بکر بنزد آنها رسید گفتند بنزد صاحبت برگرد که لشکر ما فوق العاده زیاد است تو یارای نبرد را نداری ابابکر برگشت پیغمبر فرمود کیست لواء را بگیرد؟ عمر گفت من یا رسول الله، او هم رفت ولی مثل ابو بکر برگشت روز سوم کد شد پیغمبر فرمود علی بن ابیطالب کجاست؟ علی (علیه السلام) عرض کرد حاضریم یا رسول الله پیغمبر فرمود پرچم را بدست گیر و آهنگ دشمن کن، علی (علیه السلام) با قشون اسلام بعد از نماز بدشمن رسید در همان ابتداء امر شش یا هفت نفر را بقتل رسانید وقتی دشمن جلادت و دلاوری علی (علیه السلام) را دید رو بهزیمت رفت در اینجنگ خداوند متعال به پیکار علی (علیه السلام) قسم یاد میکند: والعدایات ضیحاً، فالموریات قدحاً، فالمغیرات صیحاً (1) سوگند به دوندگان اح اح کنان، یا گردنکشان یا غبار انگیز ندگان پس آتش بیرون آوردگان به سم از سنگ یا افروز ندگان آتش جنگ یا آتش برای طعام پس از بازگشت قشون- یا کامر واکندگان بکوشش پس یغماگران

ص: 178

جنگ آوران در بامدادان علی (علیه السلام) در جنگ بنی المصطلق مالک و پسرش را کشت و عده بسیاری را اسیر کرد از جمله (جویریة) دختر حارث بن ابی ضرار بود که آن زن بعدها بهمسری رسول خدا مفتخر شد و در همان روز پدرش بمدینه آمد و عرض کرد یا رسول الله دخترم کریمه (و از اشراف) است، اسیر نمیشود حضرت به وی امر کرد که دخترش را مخیر نماید در ماندن یا رفتن، حارث گفت احسنت و اجملت یا رسول الله، بعد رو بدختر خود کرد و گفت دخترک من، قبیله ات را رسوا مکن، دختر گفت من خدا و رسول را اختیار کردم و نزد پدر نرفتم.

در غزوه خیبر (چنانکه سابقاً گفتیم) پیروزی بدست علی (علیه السلام) انجام گرفت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) قبلاً پرچم را بدست ابابکر و عمر را بدست ابابکر و عمر داد آنها فراری مراجعت کردند بعد علی (علیه السلام) را خواست چون چشمش درد داشت پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) آب دهن میان چشمش ریخت چشمش معالجه شد علی (علیه السلام) بمیدان رفت و مرحب خیبری راکشت یهودیان رو بهزیمت رفته فرار نمودند در این جنگ علی (علیه السلام) در از قلعه خیبر کند و آنرا بر روی خندق پل قرار داد مسلمانان از روی آن عبور کردند آن در را بیست مرد باز و بسته میکردند وقتی حضرت آن در را کند مسلمانان داخل حصار شدند و غنائم بسیاری بدست آوردند. علی (علیه السلام) میفرمود من با نیروی جسمی بشری در از قلعه خیبر نکندم بلکه با نیروی روحانی الهی آن را کندم فتح مکه هم بواسطه علی (علیه السلام) بود. در جنگ حنین که رسول خدا با ده هزار نفر قشون بطرف دشمن رهسپار شده بود ابی بکر بمردم میگفت امروز با این همه لشگر مغلوب نخواهیم شد ولی همه هزیمت کردند مگر نه نفر از بنی هاشم و ایمن بن ام. ایمن در این جنگ امیر المؤمنین علی مردانه در جلوی روی

پیغمبر میجنگید و میکشت و میانداخت تا چهل نفر از مشرکین را بقتل رسانید وقتی کفار دیدند علی (علیه السلام) پیش می آید آنها فرار را برقرار ترجیح داده هزیمت نمودند.

5- علی (علیه السلام) از حوادث غیبی و جریانات آینده خبر می داد پیش گوئی کرد، پیش از اینکه آنها واقع شوند هنگامیکه طلحه و زبیر از آنحضرت اجازه خروج بمکه را برای عمره خواستند فرمود ایشان اراده عمره ندارند بلکه اراده بصره دارند (1) مطابق گفته آنحضرت واقع شده. و در

موقعیکه آنحضرت در منزل ذی قار نشسته بودند مردم برای جنگ بیعت میکردند فرمود از کوفه هزار مرد میآید نه کمتر نه زیادتر بلکه برای موت بمن بیعت میکنند همانطور که حضرت خبر داد واقع شد و آخری ایشان اویس قرنی بود آنحضرت ت بقتل ذو النثدیه خبر داد مطابق فرموده آنجناب وی کشته شد، درباره خوارج نهروان خبر آوردند که از نهر عبور کردند، حضرت فرمود عبور نمیکند، باز شخص دو می آمد و گفت عبور کردند حضرت فرمودند عبور نمیکند بلکه بخدا قسم همانجا مقتل آنها است مطابق گفته آنحضرت واقع شد آن بزرگوار به قتل نفس شریف خود خبر داد نیز درباره جویریة بن مسهر فرمود که لعین دست و

ص: 180

---

1- پس از اینکه مردم مدینه با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیعت کردند طلحه و زبیر هم بیعت نمودند و پس از اندک مدتی وقتی دیدند هوسها و خواهشهای آنان در تحت لواء حکومت عدالت پرور علی (علیه السلام) جامه عمل نپوشید خدمت آنحضرت آمدند تا اجازه خروج بعزم عمره حج بگیرند، سبط ابن جوزی میگوید به حضرت گفتند ائذن لنا فی العمرة : حضرت که پر از درون و تصمیمشان آگاهی داشت فرمود و الله ما تریدان العمرة انما تریدان الغدرة و الفتنة!

پایشرا قطع و او را بدار می‌آویزد، همه آنها به وقوع پیوست و معویه با او آن اعمال را نمود، درباره میثم تمار خبر داد که در دم در حریت بدار آویخته میشود ده نفر است و چوبه دارش از دیگران کوتاه تر است حتی آندرخت خرما را که چوبه دار میثم بود باو نمایاند هر چه فرمود صورت بست رشید هجری را که دست و پایش را قطع خواهند کرد، و بدارش خواهند آویخت و زبانشرا هم قطع خواهند کرد خبرداد مطابق فرموده امام وقوع پیوست، به کمیل بن زیاد خبر داد که حجاج وی را خواهد کشت همانطور واقع شد و بقنبر غلام خود فرمود که حجاج ویرا ذبح خواهد کرد عملی گردید به براء بن عازب فرمود که این پسر حسین را دشمنان خواهند کشت و تو او را یاری نخواهی کرد و حتی قتلگاهش را نشان داد همچنان وقوع یافت، در باره حکومت بنی عباس فرمود (ترکان منظور مغل است) حکومت آنها را میگیرند آنگاه فرمود حکومت عباسیان اندک و آسان است اگر ترک و دیلم و سندی و هندی و بربر و طیلسان بخواهند ملک آنها را در هم بریزند نمیتوانند تا غلامان آنها حکومتشان را استوار و نیرومند سازند، در آن هنگام پادشاهی از ترك مقصود هلاکوخان مغل است بر سر آنها قشون بریزد ملک ایشان بهمان نحو و از همانجایی که ملک را در ابتداء بایشان داده اند از ایشان بگیرد آن پادشاه بهر شهری برسد آن را فتح میکند پرچمی برای او افراخته نشود مگر آنکه پیروز گردد وای بر کسی که پر او شود، امر بهمین منوال ادامه پیدا میکند تا اینکه مردی از عترت من که حق میگوید و بحق عمل میکند دولت نیرومند او را در هم شکند مطابق اخبار غیبی آنحضرت صورت بست زیرا هولاکواز ناحیه خراسان خروج

کرد (1) و در ابتداء استقرار حکومت عباسیان هم بوسیله ابومسلم خراسانی بود که از ناحیه خراسان شروع گردید وی برای آنها از آنجا بیعت میگرفت.

6- آن بزرگوار مستجاب الدعوة بوده است بسر بن ارطاة را که یکی از امراء لشکر معاویه بود و بر کشتار شیعیان علی (علیه السلام) از جانب معاویه مأمور بود نفرین کرد که خدا عقلش را زائل کند چنان شد و سرانجام عقلش پریشان و دیوانه گردید و برعیزار که از کارکنان معاویه بود نفرین کرد تا کور گردید، و برانس بن مالک که کتمان شهادت کرده بود نفرین کرد و او مبتلا بمرض برص و پیسی گشت و برزید بن ارقم نفرین کرد وی هم کور شد.

7- در موقعیکه بسوی صفین میرفت در بین راه عطش شدیدی بر یارانش دست داد از اینجهت مسیر و خط سیرش را عوض کرد و نزدیک دیری که راهبی در آن سکونت داشت فرود آمد از آنراهب پرسید آیا آبی در اینجا وجود ندارد؟ راهب عرض کرد فاصله من بآب از دو فرسنگ متجاوز

ص: 182

1- وقتی هولاکو به بغداد نزدیک شد. شیخ سدید الدین یوسف پدر علامه حلّی و دو نفر دیگر از علماء بزرگ حله نامه ئی برای هولاکو نوشته یاد آور شدند که تو بشهر بغداد و شهرهای عراق مسلط خواهی شد و طومار خلفای عباسی را در هم خواهی پیچید و آنها را منقرض خواهی کرد ولی تقاضای ما اینست که به چند شهر مذهبی مانند کربلا- و کاظمین و نجف و حله متعرض مشوی وقتی نامه بدست هولاکورسید صاحبان نامه را خواست تا ملاقات نماید ولی آندو نفر عالم بواسطه آنکه هولاکو مردی خونریز و خطرناک بود جرئت پیدا نکردند اما پدر علامه حلّی رفت و با هولاکو ملاقات بعمل آورد هولاکو پرسید با لشکر مسلح خلیفه این پیش بینی شما از چه ناحیه است و چگونه ما میتوانیم بر دستگاه خلیفه غلبه نماییم؟ پدر علامه فرمود اینخبر از سالیانی قبل از مولای ما علی بن ابیطالب (علیه السلام) رسید و آنحضرت شکل و قیافه و ساختمان خلقت شما را بیان فرموده و مسلم آن نشانه ها بشما تطبیق میکند این بود که هولاکو باکمال اطمینان اقدام کرد و مسلط گردید

است آب آشامیدنی هر ماه یکبار برایم می‌آورند که بقدر یکماه مراکفایت میکند و اگر نیاورند هلاک میشوم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بمکانی در نزدیکی آن دیر اشارت فرمود که یاران آنجا را حفر نمایند وقتی کردند به بنگ بزرگی در زیر خاک برخوردند از کندن آنسنگ عاجز ماندند! علی (علیه السلام) بتنهائی آنسنگ بزرگ را از جا برکند و 1 زیر آن چشمه آبی نمایان شد اصحاب همه رفع تشنگی کردند وقتی راهب آنمنظره را دید از دیر فرود آمد و بامیر المؤمنین عرض کرد آیا شما پیغمبر و فرستاده خدا هستی؟ یا ملک مقرب اله میباشی؟ حضرت فرمود نه، لکن من وصی پیغمبر خدایم آنگاه راهب بدست امیرالمؤمنین اسلام آورده و گفت اصلاً بناء این دیر در این محل برای پیدا کردن کننده این سنگ بزرگ بود تا آب از زیرش بدر آید پیش از من رهبانانی در این دیر سکونت داشتند ولی توفیق ملاقات و زیارت کننده این سنگ را پیدا نکرده بدرود حیوة گفتند

سپس آن راهب از ملازمین رکاب امیرالمؤمنین شد و در یکی از جنگها در رکاب علی (علیه السلام) شهید شد سید فقیه حمیری در قصیده مذهبه این حکایت را بنظم آورده است.

8- جمهور سنت و جماعت نقل کردند وقتی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بجنگ بنی المصطلق عزیمت میکرد در راه سرعت کرد ولی شب فرارسید، در نزدیکی های وادی وعیر» در آخر شب جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و به عرض رساند که عده ای از کفار جن در این وادی ساکن هستند قصد دارند مکرونیرونگی یا شری بر تو و اصحاب تو برسانند پیغمبر علی (علیه السلام) را خواست او را تعویذ کرد و در پناه خدا آورد به وی امر کرد که بآن وادی پائین رود و با ایشان بجنگد علی (علیه السلام) با ایشان نبرد کرد و همگی را بکشت.

9- خورشید دو مرتبه برای علی (علیه السلام) از مسیرش برگشت مرتبه اول در زمان پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بود، جابر وابوسعید خدری روایت کنند که جبرئیل روزی بر رسول خدا نازل شد و اسرار وحی را به وی جوی میکرد وقتی وحی بر رسول فرا گرفت روی دامن علی (علیه السلام) آرام شد. وقتی سر برداشت آفتاب غروب کرده بود چون علی (علیه السلام) نماز عصر را نخوانده بود و نمیخواست آرامش خواب پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) را بهم زند از آنجهت با ایماء و اشاره نماز عصر را خوانده بود، وقتی پیغمبر بیدار شد فرمود یا علی (علیه السلام) از خدا بخواه تا خورشید را برای تو برگرداند نماز عصر را ایستاده بخوانی، علی (علیه السلام) دعا کرد تا خورشید برگشت و نماز عصر را خواند مرتبه دوم بعد از رول خدا بود هنگامیکه میخواست از فرات بطرف بابل عبور فرماید بسیاری از اصحابش سرگرم اصلاح و آماده کردن اسبها و چارپایان بودند خود آنحضرت با عده ای از اصحاب نماز عصر را خواند و عده زیادی از اصحاب بنماز عصر نرسیدند تا نمازشان فوت و قضا شد وقتی فهمیدند گفتگو زیاد شد، علی (علیه السلام) از خدا خواست و دعا کرد خورشید برای او برگشت تا اصحاب نماز عصر را در وقت بخوانید. این حکایت را سید حمیری در قصیده مذهبه بنظم درآورده گوید:

ردت علیه الشمس لمافاته \*\*\* وقت الصلوة وقددنت للمغرب

حتی تبلج نورهافي وقتها \*\*\* للعصر ثم هوت هوی للکوکب

و علیه قدردت ببابل مرة \*\*\* اخری و ماردت لخلق المغرب

الا لیوشع وله من بعدها \*\*\* و یرد ها تأویل امر معجب.

10- اهل سیره نقل کردند که آب در کوفه زیاد شد مردم ترسیدند که غرق شوند همه بنزد امیرالمؤمنین آمده فزع کردند آن بزرگوار بر

استر رسول خدا سوار شد مردم هم بهمراهش آمدند وقتی بکنار فرات رسید نماز خواند بعد دعا کرد آنگاه با چوب دستی که در دست داشت روی آب فرات زد آب شکافته شد و بسیاری از ماهیها سلام دادند ولی جیری و زمار و مار ماهی سلام ندادند، از حضرت پرسیدند چرا اینها سلام ندادند؟ فرمود: «خدایتعالی ماهیهای پاک و حلال را بزبان در آورد اما ماهیهایکه حرام بودند آنها را صامت نگاهداشت».

11- جماعتی از سیره نویسان نقل کردند که روزی امیرالمؤمنین در مسجد کوفه بالای منبر خطبه میخواند که ناگهان ازدهائی وارد مسجد شد و از پله های منبر بالا میرفت مردم وحشت زده قصد کردند وی را بکشند، حضرت آنها را از کشتن آن ازدها منع کرد مردم از حضرت پرسیدند مطلب چیست فرمود این حاکمی از حکام جن است مسئله ای بروی مشکل پیوسد برایش حل کردم، اهل کوفه بآن در یکه ازدها وارد شده بود (باب الثعبان) نامیدند. وقتی بنی امید روی کار آمدند برای آنکه آن فضیلت را پامال نماید مدتها فیلی را در دم آن در بستند تا آنکه بعدها آن در معروف به باب الفیل شد.

12- اصولاً فضائل یا نفسی و روحی است و یا جسمی و بدنی و یا خارجی است بر فرض اول و دوم یا متعلق بشخص و خود انسان است و یا بغیر، و در هر حال امیر المؤمنین علی (علیه السلام) جامع جمیع فضائل بود فضائل نفسی و روحی او مانند علمش، زهدش، کرمش که بر همه واضح است و آنچه متعلق به غیر باشد مانند ظهور و بروز علم از او و استفاده دیگران از آن منبع دانش اما فضائل جسمی و بدنی آنحضرت مانند عبادت، شجاعت، دستگیری فقراء و امثال آنها. اما فضائل خارجیداش مانند شرافت نسب

(که از قبیله بنی هاشم نخبه قبیله قریش بود) فامیل نزدیک رسول خدا و شوهر دخترش که سیده همه زنان جهان بود، اخطب خوارزم که از مرزگان اهل سنت است باسناد خود از جابر روایت کرد وقتی که رسول خدا فاطمه را بعقد علی (علیه السلام) در آورد، خداوند تعالی از فوق آسمانها بین آندو عقد بست جبرئیل خطبه خواند میکائیل با هفتاد هزار فرشته گواه بودند خداوند تعالی بدرخت طوبی وحی کرد که بریزان درها و گوهرهای را او هم اطاعت کرد آنگاه بحور العین امر داد که آن گوهرها و درها را برای خود بگیرند آنها جمع نمودند و تا روز قیامت آن گوهرها را میکنند، اخبار در این باره زیاد است و اولاد علی (علیه السلام) بعد از جد و پدر اشرف خلق بودند، حذیفه بن الیمان گفت دیدم رسول خدا دست حسین بن علی (علیه السلام) را گرفته بود میفرمود ای مردم این حسین بن علی (علیه السلام) است، آگاه باشید او را بشناسید و فضیلت او را بدانید بخدا قسم جدا و در نزد خدا گرامیتر از جد یوسف بن یعقوب علیهما السلام است، این حسین بن علی (علیه السلام) است که جدش و جدش و جدش و جدش و پدرش و عموش و عمه اش و دائیش و خاله اش و برادرش و خودش و دوستانش و دوستان دوستانش همگی در بهشتند. باز حذیفه بن الیمان گفت شبی را خدمت پیغمبر بسر میبردم شخصی را دیدم، پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بمن فرمود آیا تو شخصی در اینجا دیده ای؟ گفتم بلی یا رسول الله فرمود اینملکی است که از زمانیکه مبعوث شدم تا بحال من نازل نشده آمده بشارت میدهد که حسن و حسین (علیه السلام) دو سید بمن جوانان بهشتند. اخبار در این باره فراوان است. محمد بن حنفیه که یکی از فرزندان علی (علیه السلام) است مردی دانشمند و فاضل بود که حتی بعضی از مردم ادعاء امامت او کردند.

این فصل در امامت باقی ائمه اثنی عشر است یعنی امامت حضرت حسن مجتبی تا امام- م ح م د مهدی علیهم السلام.

دلیل ما نصوصیست که شیعیان در بلاد مختلف دور و نزدیک از گذشتگان از پیغمبر (صلی الله وعلیه واه و سلم) روایت میکنند این نصوص به سرحد تواتر رسیده که پیغمبر (صلی الله وعلیه واه و سلم) به حسین فرمود این فرزندم خود امام و پدر نه امام است که نهمین ایشان امام قائم آنها است نامش نام من و کنیه اش کنیه من زمین را پر از عدل و داد کند بعد از اینکه پر از ظلم و جور شده باشد. ابن عمر گفت که رسول خدا فرمود در آخرین مراحل عمر دنیا مردی از فرزندان من خروج کند نامش نام من کنیه اش کنیه من زمین را پر از عدل و داد کند همانطور که پر از ظلم و ستم شده باشد او حضرت مهدی علیه السلام است.

ابن جوزی حنبلی از ابی داود و صحیح ترمذی مثل همین را روایت کرده اند و ما در سابق بیان کرده ایم که واجب است در هر زمانی امام معصومی باشد و غیر از اینخاندان کس دیگر معصوم نمیباشند و نیز در گذشته گفته ایم که فضائل و کمالاتی که (مطابق نقل صحیح) در ائمه اثنی عشر بوده در هیچکس وجود نداشته است و این خود دلیل بر امامت آنها است.

## فصل پنجم : بحثی پیرامون خلفای قبل از علی (علیه السلام)

### فصل پنجم

#### بحثی پیرامون خلفای قبل از علی

این فصل در این موضوع بحث میکند کسانیکه قبل از امیر المؤمنین علی (ع) بر مسند حکومت اسلامی یعنی خلافت تکیه زده بودند امام نبوده اند برای اثبات این مطلب ادله ذیل را تذکر میدهد:

1- ابی بکر خود میگفت برای من شیطانی است که متعرض من میشود، اگر مستقیم بودم مرا کمک کنید و اگر کج شدم مرا راست کنید با اینکه از شئون حتمی امام تکمیل رعیت است، چگونه این امام از رعیت طلب کمال مینماید؟

2- عمر میگفت بیعت ابی بکر حادثه ناروایی بود خدا شرش را از مسلمانان نگاه داشت، از این پس هر کس بمثل آن اعاده نماید او را بکشید، معلوم میگردد که این بیعت طبق برنامه ورأی صحیحی انجام نگرفته با اینهمه دستور قتل اعاده کننده آن خود طعن جداگانه است.

3- خلفای ثلاث کم دانش بوده و بجهت قصور علمی خود در اکثر احکام به امیرالمؤمنین علی (ع) پناهنده میشدند.

4- وقایع (ناگواریکه) از ناحیه آنها صادر میشده که سابقاً اکثر آنرا توضیح داده ایم.

5- مطابق آیه شریفه لاینال عهدی الظالمین عهد امامت پیشوائی بشخص ظالم و کافر نمیرسد چون خود خدا میفرماید و الکافرون هم الظالمون کافران خود ستمگراند (و در جای دیگر فرماید: ان الشرك لظلم عظیم) و جای هیچگونه شک و شبهه ای نیست باینکه خلفای ثلاث تا زمان ظهور پیغمبر اسلام (صلی الله وعلیه واه و سلم) بتها را میپرستیدند) با این که امیر المؤمنین علی حتی چشم بهم زدنی بنخدا کافر نشده پایه یقین او خدا به بالاترین درجه کمال امکان رسیده بود میفرمود:

(نسبت به لو ترك الغطاء مازددت یقیناً)

6- ابابکر میگفت خلافت را از من پس بگیرید اگر امام بود پس بسدادن خلافت و اقاله آن جائز نبود و اگر نبود چرا منصب خلافت را اشغال میکرد؟!

7- ابابکر خود در لحظات آخر عمرش میگفت کاشکی از رسول میپرسیدم که آیا انصار را در خلافت حقی هست یا نه؟ و این جمله کاشف از دو دلی و تردید او است در خلافت خود با اینکه در روز سقیفه، بعد از اینکه انصار گفته بودند يك امیر از ما يك امیر از شما، آنها را با این حدیث عقب زد که من از پیغمبر (صلی الله وعلیه واه و سلم) شنیدم میگفت: پیشوایان باید از طائفه قریش باشند.

8- ابو بکر در مرخش میگفت کاشکی خانه فاطمه را کشف نمی کردم کاشکی در سایبان بنی ساعده دستم را بر دست یکی از آن دو مرد میزدم او امیر و من وزیر میشدم (چنانکه قبلاً گفتیم مقصود از دو مرد رفقای هم پیمان او ابو عبیده جراح و عمر میباشند) (از اظهار تأسف ابابکر از کشف بیت فاطمه (علیه السلام) که امیر المومنین علی (علیه السلام) و وزیر و غیر ایشان در آنجا

بودند، معلوم می‌گردد که فضل را برای غیر خود میدانسته و افکارش پریشان بوده است.

9- پیغمبر خدا امر بتجهیز جیش اسامه نموده بود ابابکر و عمر و عثمان هم جزء لشکریان اسامه بودند ولی علی (علیه السلام) را دستور شرکت در آنجیش نداده بود منظور پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) این بود که آنها بروند و بعد از رحلتش در مدینه نباشند و برای خلافت دست درازی نکنند (با آنکه پیغمبر متخلفین آن جنگ را نفرین کرد لعن الله من تخلف علی جیش اسامه در عین حال تخلف ورزیدند).

10- پیغمبر خدا ابابکر را متولی هیچ عملی نکرد ولی دیگران را در جنگها بر او رئیس قرار داد.

11- رسول خدا ابابکر را برای بردن سوره براءت بمکه اعزام داشت ولی بعد علی (علیه السلام) را در تعقیب او فرستاد و او را امر کرد که سوره را تحویل علی (علیه السلام) دهد کسیکه لایق بردن سوره ای نباشد که متضمن بعض احکام است چگونه لایق امامت خواهد بود که متضمن جمیع احکام اسلام است (1)؟

ص: 190

---

1- ممکن است بعضیها گمان کنند که بردن سوره براءت و قرائت اهل مکه کار آسانی بوده؟ خیر! آیات سوره براءت که تکذیب و تویخ مشرکین اهل مکه بود مسلم غیر از علی (علیه السلام) هیچکس جرئت قرائت آنرا براهل مکه نداشته و اگر کس دیگر میبرد قطعاً منجر به قتل او میشد این بود که خود ابابکر هم دچار اضطراب بود و حتی قدرت اینراهم نداشت که بهمراف علی (علیه السلام) بمکه رود لهذا وقتی آیات را بعلی (علیه السلام) برگزار کرد نفس عمقی کشید و آنرا رهسپار مدینه گردید ولی علی (علیه السلام) با آنکه بیشتر سران قریش در بدر و احد و غیر آن بدست علی (علیه السلام) کشته شده بودند و اغلب مشرکین قریش در باره علی حساسیت داشتند چون پدر کشته را کی بود آشتی با کمال رشادت باتکاء مقام شامخ ولایت کلیه الهیه در مکه بر بالای سکوی خانه خدا ایستاد و در میان جمع سران و نیرومندان کافر قریش قرائت کرد آنها حتی يك ترنگل یعلی نزدند و سالمأ بمدینه مراجعت فرمود

12- عمر میگفت که محمد (صلی الله وعلیه واله وسلم) نمرده است این خود دلالت بر کم علمی و قصور دانش او میکرد وی امر بسنگ سار کردن زن آبستنی کرد علی (علیه السلام) متوجه شد او را نهی کرد عمر گفت لولا علی لهلك عمر و دیگر احکامیکه عمر در آنها دچار غلط و اشتباه و تلون مزاج میشد. نمازهای نافله شبهای ماه مبارک رمضان با اینکه میبایست فرادا خوانده میشد وی بدعت نهاده گفت مردم با جماعت خواندند با آنکه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود: «ای مردم خواندن نمازهای نافله شبهای ماه رمضان با جماعت بدعت است. و نماز ضحی (نمازیست در اول ظهر اهل سنت میخوانند) بدعت استهان ای مردم عمل کمی که از روی دستور و سنت باشد بهتر است از عمل بسیاریکه از روی بدعت برگزار شود، آگاه باشید هر بدعتی گمراهی و سرانجام هر گمراهی آتش جهنم است یکی از شبهای ماه رمضان عمر منزل خارج شد دید که چراغهای مسجد روشن است پرسید مگر چه شده است؟ به وی گفتند مردم در مسجد نمازهای نافله را بجماعت میخوانند عمر گفت بدعة و نعم البدعة بدعتی است چد خوب بدعتی است. خود عمر به بدعت بودن آن اعتراف کرد.

13- عثمان خلیفه سوم در مدت حکومت خود اعمالی را مرتکب شد که جائز نبوده مسلمین بر قتل او همدستان شدند که تعداد آنها بر تعداد بیعت کنندگان دو رقیش (اولی و دومی) متجاوز بود.

در این فصل دلائلی که اهل سنت و جماعت برای امامت ابی بکر اقامه نمودند نسخ و ابطال میگردد آنها و جوهی را برای اثبات امامت ابی بکر ذکر کرده اند:

1- میگویند: (اجماع اهل حل و عقد از مهاجر و انصار بر امامت و خلافت ابی بکر اقامه شد). در جواب میگوئیم: اولاً اجماعی در کار نبوده زیرا جماعتی از بنی هاشم با ابوبکر موافق نبوده بیعت نکردند و عده ای از بزرگان صحابه مانند سلمان، ابی ذر، مقداد، عمار، حذیفه، سعد بن عباد، زید بن ارقم، اسامة بن زید خالد بن عاص و حتی پدر ابی بکر ابی قحافه که نامش عثمان (بود خلافت ابی بکر را امضاء نکرده بودند، پدر ابی بکر پرسید چه کس خلیفه رسول خدا شد؟ گفتند پسرت وی گفت پس مستضعفان (مقصودش علی (علیه السلام) و عباس است چه کردند گفتند سرگرم کفن و دفن پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بودند وانگهی چون پسرت از حیث سن و سال اکبر صحابه رسول بود، ابی قحافه بر آشفت گفت اگر میزان خلافت کثرت سن باشد من از پسرم کهن سالترم. ابی بکر قبیلہ بنی حنیفه را که زکوٰۃ باو نمیپرداختند اهل رده و مرتد نامید، عده ای از آنها را

کشته وعده دیگر را اسیر کرد عمر بروی انکار و اعتراض نمود و در زمان خلافت خود اسیران را برگرداند.

اینها مطالبی بود که بررد اجماع آنها گفتیم علاوه اجماعیکه حجت است خود ذاتاً دلیل نیست بلکه بایست اجماع کنندگان متکی به دلیلی بر حکم باشند تا طبق آن حکم اجماع بعمل آورند، و اگر چنین نباشد، آن اجماع خطا و بی ثمر است و اصولاً دلیل یا عقلی است؟ در حالیکه عقل هیچگونه بر امامت ابی بکر دلالت ندارد و یا اینکه دلیل نقلی است؟ در حالیکه خود ایشان میگویند، پیغمبر درباره امامت ابی بکر و امامت هیچکس وصیت نکرده در قرآن هم در باره امامت ابی بکر چیزی ذکر نشده است، بنابر این چنانکه گفتیم اولاً اجماعی محقق نشده و اگر هم اجماعی در کار میبود چنین اجماعی حجت نیست و وقتی اجماع برخطا شد دلالت ندارد تازه میگوئیم در اجماع یا قول تمام امت معتبر است؟ یا قول بعض امت و هیچیک حاصل نشده بلکه اجماع تمام اهل مدینه هم واقع نشد چه برسد که اجماع همه مسلمین باشد، و از آنطرف عدد مردمیکده بر قتل عثمان اجماع کرده بودند بیشتر بوده است از اینها گذشته هر يك از امت جائز الخطا هستند چه چیز آنها را در انعقاد کردن اجماع حافظ و نگهبانست؟ کد تا برخطا اجماع نکنند؛ از همه اینها که بگذریم در سابق گوشزد کردیم که بر خلافت و امامت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نصر داریم اجماعیکه بر خلاف نص واقع شده خطا است، خود آقایان عامه و اهل سنت این مطلب را قبول دارند که اجماع برخطا نص خطا و باطل است.

2- اهل سنت از پیغمبر روایت می کنند که پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرمود بعد از من بد ابی بکر و عمر اقتداء کنید در جواب آن میگوئیم اولاً چنین

روایت را منع میکنیم ثانیاً اگر هم باشد دلالت امامت آنها نمی زیرا مثلاً اقتداء به فقهاء مستلزم آن نمیشود که فقهاء امام باشند ثالثاً ابا بکر و عمر در بسیاری از احکام با هم اختلاف نظر داشتند پس چگونه میشود اقتداء نمود؟ رابعاً اینخبر معارض است با خبر یکه از پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) روایت شد که فرمود اصحاب من مانند نجوم و ستارگانند بهر يك از ایشان اقتداء کنید هدایت میشود خامساً خوداهل سنت اجماعاً عقیده دارند که حضرات خلفاء ثلاث امام نبودند.

3- میگویند درباره ابا بکر فضائلی هست از جمله آیه غار (الا تنصروه فقد نصره الله اذ أخرجه الذين كفروا اثني اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا نزل الله سكينة عليه و ائده بجنود لم تروها (سوره توبه آیه 40) اگر شما یاریش نکنید خدا یاریش کرد هنگامیکه کافران بیرونش کردند دومین دو تن گاهی که بودند آمد و در غار هنگامیکه بهمسفرش میگفت اندوهگین مباش که خدا با ماست، پس خدا آرامش خویش را بر او فرستاد و با لشگریانی که ندیدی شان یاریش نمود و همچنین آیه و سیجنبها الاتقی الذی.... (1) زود است که دور کندش پرهیز کاری و نیز آیه قل للمخلفین من الاعراب سستدعون الی قوم اولی بأس شدید (2) بگو به بازنشستگان از اعراب زود است که خوانده شوید بسوی قومیکه دارای نیروی سخت هستند میگویند این داعی (خواننده) ابی بکر بود.

4- وی در جنگ بدر در عریش (3) انیس و یاررسول خدا بود.

ص: 194

1- سوره لیل آیه 17

2- سوره فتح آیه 16

3- عریش سایبانی از نی یا غیر آن بود در بدر که جایگاه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) بود

5- میگویند ابی بکر بر پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) اتفاق کرد.

6- رسول خدا وی را در نماز بر دیگران مقدم داشته است.

جواب آنکه همراه پیغمبر (ص) بودن در غار فضیلتی برای ابی بکر نیست چون ممکن است پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) بهمراهش برده باشد تا جریان هجرت را بکفار نگوید علاوه که بر خلاف دستور آنحضرت رفتار کرده پیغمبر فرموده بود اصحاب از خانه هایشان بیرون (نیابند و بجای اینکه آیه غار فضیلتی باشد ضعف و کم صبری و عدم اطمینان اور انسبت بخدا ثابت می کند ابی بکر در اظهار ضعف خود نخواسته بود با رسول خدا در قضا و قدر الهی مواساة کند؛ حزن اگر طاعت باشد محال است که پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) از آن نهی نماید و اگر معصیت باشد پس معلوم میگردد بجای اینکه آقایان اهل سنت آنرا فضیلت بشمارند رزیت باشد عجب اینجا است که قرآن مجید هر جا نزول سکینه و آرامش را بیان میکند آنرا برای پیغمبر و عموم مسلمین قرار میدهد مثل آیه 26 از سوره توبه و آیه 26 - از سوره فتح در سوره توبه فرماید ثم انزل الله سکینته علی رسولہ و علی المؤمنین... ودر سوره فتح فرماید فانزل الله سکینته علی رسولہ و علی المؤمنین،) ولی در آید غار هیچگونه مؤمنین را شرکت نمیدهد کدام نقص برای ابی بکر از این بزرگتر اما آیه و سیجنبها الاتقی مقصود ابوالد حداح است (1) که درخت

ص: 195

1- شخصی درخت خرمائی نزدیک خانه مردی انصاری داشت روزی چندبار برای سرکشی از آن درخت خرما میرفت این آمد و شد باعث ناراحتی عائله مرد انصاری میشد، از اینجهت مرد انصاری به وی گفت که کمتر در آنجا رفت و آمد کند ولی او نمیپذیرفت و بکارش ادامه میداد مردانصاری چاره ای ندید جز آنکه در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) از آنشخص شکایت کرد رسول خدا آنشخص را که گویند سمرة بن جندب (بود بخواست فرمود که آندرخت را بفروشد وی حاضر نشد رسول الله فرمود درخت خرمائی در بهشت بتو میدهم باز آنشخص پست حاضر نشد و از نزد رسول خدا بیرون رفت ابو الدحداح آنجا حاضر بود به حضرت عرض کرد که اگر من آندرخت را از او خریداری کنم یکدرخت خرما در بهشت بعوض آن بمن لطف خواهی فرمود؟ رسول فرمود آری این بود که ابو الدحداح پیش آنشخص رفت و با دادن باغستانی که چهل اصله درخت خرما داشت يك اصله درخت خرمای او را خریداری کرد، و پیغمبر (صلی الله علیه واله وسلم) آندرخت خرما را بآن انصاری بخشید تا کسی مزاحم او نشود

خرمائی را برای آنمرد انصاری خرید و در قبالش نخلستانی را بدفروشنده درخت خرما داد رسول خدا هم در بهشت نخلستانی برای ابوالدحداح ضمانت فرمود اما آیه قل للمخلفین .... مراد کسانیست که از صلح حدیبید سرباز زدند آنها هم میخواستند در غنیمت خیبر سهم داشته باشند ولی خداوند آنها را جلوگیری کرد آنجا که میفرماید قل لن تتبعونا (سوره فتح (آیه 19) چون خداوند متعال غنیمت خیبر را برای کسانی قرارداد که در صلح حدیبیه شرکت داشتند بعد فرمود: قل للمخلفین من الاعراب... مقصود اینستکه به جنگ جمعی قوی و نیرومند خوانده میشوید، بعد هم رسول خدا آنها را به غزوات بسیاری، مانند موده حنین و تبوک و غیر آنها خواند پس آنکس که آنها را میخواند و داعی بود رسول خدا بود و نیز ممکن است مراد علی بن ابیطالب باشد زیرا که با ناکثین وقاسطین و مارقین معانی اینها قبلاً (گذشت جنگید و البته برگشت به اطاعت علی (علیه السلام) اسلام است نیز اکدر رسول خدا فرمود یا علی جنگ با تو جنگ با من است و معلوم است که جنگ و نبرد با رسول خدا کفر است اما اینکه در عریش روز بدر انیس رسول خدا بود رسول خدا بقدری مأنوس بخدا بود که از انس بدیگران مستغنی بود لیکن چون پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) دیده بود که اگر ابو بکر را امر به قتال

نماید منجر بفساد حال میشود زیرا وی چندین بار در غزوات پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) فرار کرده بود حال میپرسیم کدامیک افضلند؟ آیا آنکس که از جنگ باز نشسته یا آنکس که مجاهد راه حق است اما انفاق او بد رسول خدا، این دروغ محض و محض دروغ است زیرا که ابوبکر ثروتی نداشت پدرش شخص مستمند فقیری بود در نهایت سختی میگذراند بطوریکه در هر روز از خان کرم عبدالله بن جذعان یکجارك قته (1) به وی مستمری میدادند، حال اگر واقعاً ابوبکر ثروتمند و مالدار بود لااقل پدر خود را کفایت میکرد ابوبکر در دوره جاهلیت معلم اطفال بود بعد هم که داخل اسلام شد شغل خیاطی را پیش گرفت وقتی هم که متولی امر مسلمین شد (یعنی باصطلاح خلیفه گردید) مردم به وی گفتند حالا دیگر خیاطی را رها کن! وی گفت آخر پدرم محتاج بغذا است مسلمین هم روزی سه در هم برای او از بیت المال حقوق و مقرری تعیین کردند. پیغمبر اسلام (ص) قبل از هجرت بمال خدیجه رضی الله عنهما غنی بوده و تجهیزات قشونی و لشگری را محتاج نبود و بعد از هجرت رسول هم که ابابکر چیزی نداشت تا برسول خدا کمک کند بعلاوه اگر چیزی واقعاً در راه خدا داده بود بر آن قرآن نازل میشد همانطور که برای انفاق حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) سوره هل اتی و آیات دیگر انفاق) نازل شده از همه اینها گذشته پیغمبر اسلام بالاتر از آن بود که نیازی به کمک ابابکر داشته باشد یا ابوبکر بدوی صدقه بدهد علاوه انفاقیکه اهل سنت مدعی آن هستند که ابابکر نموده خیلی زیاد بود و چون مبینیم قرآن درباره آن چیزی ذکر نمیکند از اینجهت میفهمیم در نقل اینطور مطالب آنها

ص: 197

---

1- قته بکفته المنجد حب و دانه بیابانی است که بادیه نشینان از آن استفاده میکنند، آنرا کوبیده بطبخ می‌رسانند

راه تعصب را پیمودند و اصلاً دروغ است).

اما اینکه پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) ابابکر را در نماز مقدم داشته باشد این هم و دروغ است زیرا در هنگام بستری بودن پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) وقتی بلال اذان نماز را گفت عایشه به پدر خود امر کرد که برود با مردم نماز بخواند وقتی پیغمبر (صلی الله وعلیه واله وسلم) قدری کسالتش سبک شد و افاقه یافت صدای تکبیر را شنید فرمود چه کسی با مردم نماز میخواند؟ گفتند، با بکر فرمود مرا برای نماز به مسجد ببرید علی (علیه السلام) و عباس زیر بغلهای رسول خدا را گرفتند وقتی وارد مسجد شد در بین نماز ابوبکر را کنار زد و آنگاه خود آنحضرت با مردم نماز را تمام کرد این بود حال دلیلهای حضرات سنت و جماعت باید شخص عاقل بادیده انصاف و تأمل بنگرد، بحق راه یابد از خواهشهای نفس پرهیزد و از تقلید کورکورانه گذشتگان (آباء و اجداد) پیروی نکند چنانکه خداوند متعال در قرآن از چنین تقلیدی نهی فرموده و دنیا پرستی او را مانع نگردد، حق را بصاحب آن برساند، بین حق و اهلش حائل نشود تقلید و حدس و گمان را بدور اندازد، این پایان چیزی است که میخواستیم آن را اثبات کنیم (یعنی امامت و ولایت). خداوند متعال همه را براه حق رهنمون کند که بازگشت همگان بسوی او است.

وصلی الله علی محمد و آله

ص: 198

مقدمه مترجم ... 3

نام و خاندان مؤلف و عظمت علمیش - تألیفاتش ... 5

استادانش - مشایخ اجازاتش ملاقاتش باسلطان محمد

خدابنده و آنگاه تألیف منهاج الكرامه ... 6

ولادت و وفاتش ... 9

مباحثیکه در این کتاب گفتگو میشود - مقدمه مؤلف ... 10

مقدمه چاپ دوم ... 13

مقدمه کتاب ... 15

فصل اول عقیده شیعیان ... 17

عقیده اهل سنت ... 18

فصل دوم حتماً باید از مذهب شیعه پیروی کرد ... 21

دلیل اول بر حقانیت شیعه

عقیده شیعه امامیه در باره خدا و انبیاء و امامان ... 23

شیعیان احکام فرعی را از چه منبعی اخذ میکنند؟

اشاعره چه میگویند؟ ... 25

اعتراض فخر رازی بر اشاعره ... 26

عقیده حشویه و مشبهیه ... 27

عقیده کرامیه ... 29

عقیده اشاعره درباره خدا و دیگر چیزها ... 40

دلیل دوم ... 46

دلیل سوم ... 48

دلیل چهارم - امام اول ... 49

امام دوم و سوم ... 51

امام چهارم ... 53

امام پنجم ... 60

امام ششم - امام هفتم ... 61

امام هشتم ... 65

ص: 199

امام نهم ... 67

امام دهم ... 69

امام یازدهم - امام دوازدهم ... 73

دلیل پنجم ... 76

دلیل ششم ... 96

مطاعن ابوبکر ... 113

مطاعن عمر ... 117

مطاعن عثمان ... 125

شهرستانی که از شدیدترین متعصبین

نسبت بشیعه امامیه است میگوید ... 129

فصل سوم منهج اول در ادله عقلیه است و آنها پنج دلیلند ... 134

منهج دوم - براهین چهل گانه ... 136

منهج سوم در دلیلهائیکه از پیغمبر حدیث و روایت شده ... 159

منهج چهارم در دلیلهائیکه از احوال شخصی آنحضرت

بروز کرده ... 166

فصل چهارم در امامت باقی ائمه ... 187

فصل پنجم بحثی پیرامون خلفای قبل از علی (علیه السلام) ... 188

فصل ششم دلایل اهل سنت ... 192

تذکر:

با آنکه در مقدمه قول دادیم کتاب بیغلط باشد متأسفانه چند غلط در چاپ پیش آمد که با نوشته زیر اصلاح می گردد:

صفحه سطر موضوع

12 54 والحرم

6 78 هر بدعتی گمراهی و بازگشت هر گمراهی به آتش

15 88 من المعلمات

20 111 محب واقعی

4 128 با آنکه رسول

3 144 رخ ندهد

ص: 200

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

